

ولایتی آزاد

۰۰۰۰ مجله ی سیاسی - اپدولوژیک ارکان حزب حیات آزاد کردستان
۱۳۸۹ - آذر و دی ۵۷ شماره ی



ولایتی آزاد

مجله سیاسی - ایدئولوژیک. ارگان حزب حیات آزاد
کردستان PJAK. شماره ۵۸ آذر و دی ۱۳۸۹

مرکز مطبوعات PJAK

فهرست

- سخن مجله
- دیدگاه امرالی / دیدار رهبر آپو با وکلا
- تاریخ مبارزاتی نوین در ایران را خلق کرد... / ریزان جاوید
- ایدئولوژی تمدن کاپیتالیستی و دینی گردانیدن آن / رامتین صبا
- تحلیلی بر سازماندهی دموکراتیک عرصه‌های ... / ماهر آتاکان
- سازماندهی دموکراتیک، نیازی واجب تر از ... / ریوار آبدانان
- دفاع مشروع ضرورتی برای تداوم حیات آزاد / فواد بریتان
- عدالت و سیستم عدالت اجتماعی / قاضی آواره
- اتحاد و همبستگی زنان، مبارزه‌ای نوین جهت... / اوین زیلان
- گذار از دگماتیسم موجود در متدهای مبارزاتی... / علی آریان
- هنرمندان، نویسندگان و روشنفکران کرد در جهت... / جهان آرَن
- نقش جوانان و دانشجویان در بنیان نهادن جامعه‌ی ... / ویان سنه
- خۆڵقاندنی رۆحی به‌ر خۆدان، ئاوا بی‌ونه‌وه‌ی ریکخستنه ... / شیرزاد کهمانگر
- زمانی دایکی هه‌وینی تاک و کۆمه‌لگای ئازاده / ئه‌هوه‌ن چیاک
- شهید روناهی روشنایی شرق / تارا بر فین

بهای شکراب شدن روابط ترکیه و ایران را باید خلق کرد پردازد!!!

در این اواخر شاهد انتشار برکه‌های ویکی‌لیکس بودیم که منجر به برملا شدن دست‌های پشت‌پرده و اسناد نشست‌های مخفیانه در سطح جهان و بالاخص کشورهای خاورمیانه‌ای شد. بازی‌های سیاسی دول جهانی علیه خلق‌ها برای بسیاری از جهانیان مهرز شد هر چند که قبلاً رهبر آپو و جنبش آزادی‌خواهانه‌ی خلق کرد به دفعات این مسائل را بیان نموده بودند. فقط سندی رسمی در دست نبود. مدتی مدید است که نیروهای بین‌المللی بر ترکیه فشار وارد می‌آوردند که علیه ایران با آنها همکاری صورت دهد اما ترکیه از این مسئله سر باز می‌زد. هیچ‌گاه در چارچوب سیاست‌های دول غربی برای تحریم ایران و یا در صورت لزوم حمله‌ی نظامی علیه ایران و حرکت در این راستا چراغ سبز نشان نمی‌داد و همیشه در نشست‌ها از ایران حمایت به عمل می‌آورد. اما بعد از فاش شدن و یا بهتر است بگوییم فاش نمودن این برکه‌ها، عبدالله گُل طی مصاحبه‌ای تلویزیونی اعلان نمود که در صورت عدم همکاری ایران با سازمان ملل و گروه ۵+۱ امکان حمله‌ی نظامی نفی نمی‌شود و این احتمال در صورت اصرار دولت ایران بر رویه‌ی قبلی خود و فعالیت برای ساخت اورانیوم غنی‌شده، قوت بیشتری خواهد گرفت. این مسئله اگر چه از جانب دولت‌مردان ایران، به صورت مستقیم و علنی با واکنش روبرو نگشت اما سبب به‌سردی گراییدن مناسبات میان این دول شد. این مسئله روابط تیره و تاریک‌تر ترکیه و ایران را در ذهن‌ها زنده نمود و اختلاف تاریخی آنها بار دیگر نمایان شد. اختلافی که ریشه‌های تاریخی داشته و از رقابت بر سر حاکمیت، غارت و استیلای این دول بر سرزمین‌های پیرامون‌شان نشأت می‌گیرد. این اظهار نظر گُل، تداعی‌گر اختلافات عثمانی و صفویان شد. تنها نقطه‌ی مشترک‌شان که در طول تاریخ آنها را به هم نزدیک نموده مسئله‌ی سرکوب و امحای کردن می‌باشد.

هم‌چنین در این اواخر جنبش آزادی‌خواهی خلق کرد موفقیت‌های چشم‌گیری کسب نموده و با مبارزات مستمر خود دولت‌مردان ترکیه را مجبور به قبول خواسته‌های روای‌شان نمودند. پروژه‌ی خودمدیریتی دموکراتیک در شمال کردستان از مرحله‌ی تئوریک و مقدماتی گذار نموده و در حال اجرایی شدن از جانب خلق می‌باشد و این ترس بزرگی به دل نظام ترکیه که مبتنی بر تک-ملت، تک-پرچم، تک-زبان است. جامعه با سازماندهی خود در تمامی عرصه‌ها، نیاز به وجود دولت برای اداره‌ی امور زندگی را به حداقل رسانده است و دولت را بی‌نقش نموده‌اند. حکومت AKP و دیگر احزاب فاشیست ترکیه این را به‌مثابه‌ی تهدیدی بزرگ به حساب می‌آورند و تاب تحمل اراده‌ی خلق کرد و دیگر خلق‌ها و تشکیل مدیریتی مردمی را ندارند. آنها می‌خواهند حاکمان بلامنازع همه‌ی عرصه‌ها در ترکیه و به‌خصوص عرصه‌ی سیاسی خودشان باشند و خلق را در سرنوشت‌شان سهیم نکنند و هر یک به طریقی این کار را صورت می‌دهد. به گونه‌ای شده که حتی اردوغان در پارلمان و زمانی که قرار بود مبحث مسائل اقتصادی را مطرح

نماید با بی‌اعتنایی به موضوع شور به BDP هجوم بُرد. این‌ها نشانگر ترس از ظهور اراده‌ی کردها در جهت عملی نمودن خواست‌های دموکراتیک‌شان می‌باشد. آگاهی خلق کُرد و گام نهادن در راستای به عرصه‌ی عمل کشاندن خودمدیریتی دموکراتیک زنگ خطری است برای تمامی نظام‌هایی که اراده خلق‌ها را در تعیین سرنوشت‌شان سهیم نمی‌کنند.

در مرحله‌ی چهارم مبارزه، خلق کُرد نه تنها در شمال کردستان بلکه در دیگر مناطق با ارتقای سطح مبارزاتی خود خواهان تشکیل جامعه‌ای اخلاقی و سیاسی با در پیش گرفتن متفوت با گذشته می‌باشند. امروزه شاهد آنیم که روح همدلی و احساس مسئولیت در خلق کرد زنده شده و در برابر اعمال غیرانسانی در بخشی از کردستان ساکنان دیگر نقاط کردستان عملیات اعتراضی انجام می‌دهند و از آنها حمایت به عمل می‌آورند. دیگر خلق کُرد در هر جایی از جهان باشد در برابر وضعیت خلق کُرد و دیگر خلق‌ها بی‌تفاوت نمی‌باشد و فراخور توانایی‌هایش از آنها پشتیبانی می‌نماید. در این اواخر دولت تئوکراتیک ایران می‌خواهد جوانان کُرد را به جرم همکاری با جنبش آزادی‌خواهی خلق کُرد به دار آویزد که ایستار هماهنگ خلق در همه‌ی نقاط کردستان و تشکیل تجمعات اعتراضی برای محکوم نمودن آن، دولت ایران را مجبور به عقب‌نشینی از موضع خود نمود و این ظفر و اراده‌مندی خلق‌مان را نشان می‌داد.

ایران همچنین از همکاری‌های ترکیه با آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا ناخشنود است و سعی در تیره و تار نمودن روابط ترکیه با این کشورها و بهبود و ارتقاء دادن سطح روابط ایران با ترکیه می‌باشد. برای عملی نمودن این سیاست خود حاضر به انجام هر کاری برای جلب رضایت ترکیه می‌باشد. حتی حاضر است ملت خود را قربانی این سیاست اشتباه خود نماید. به جای در پیش گرفتن سیاست تعامل با خلق برای چاره‌یابی مسائل که تنها راه حل مسئله می‌باشد سعی در سرکوب این نیروهای آزادی‌خواه با جنگ نظامی و جنگ ویژه دارد.

به منصفی ظهور رسیدن پروژه‌ی خودمدیریتی دموکراتیک بالآخر در شمال کردستان و همزمان با آن در دیگر بخش‌های کردستان خلق کُرد دیگر وضعیت گذشته را قبول ننموده و درصدد تغییر آن می‌باشد و تنها راه حل برای چاره‌یابی به رسمیت شناختن حقوق خلق کُرد و آزادی فعالیت به فعالان، روشنفکران و ... در هر عرصه‌ای است. در این راستا PJAK دکراسیونی ۷ ماده‌ای را اعلان داشت و خواهان حل دموکراتیک مسئله‌ی کُرد با احترام متقابل و حرکتی پارالل شد. اگر این مواد از جانب ایران مورد قبول واقع شود گامی اساسی در جهت چاره‌یابی حل مسئله‌ی کرد برداشته شده در غیر این صورت خلق و گریلا روند کنونی را تحمل نخواهند کرد و به مقاومت و مبارزه‌ای همه‌جانبه و گسترده دست خواهند زد و با به کارگیری حق دفاع مشروع و دفاع ذاتی عرصه را بر سیاست‌های دولت ایران تنگ خواهند نمود و با پیشبرد خودمدیریتی دموکراتیک یک‌طرفه برای آفریدن زندگی‌ای آزادانه و دموکراتیک گام خواهند برداشت.

خودمدیریتی دموکراتیک،

مدلی جهت مدیریت اجتماعی است.

دیدگاه امرالی

دیدگاه رهبر آپو در دیدار با وکلا

به مطبوعات و افکار عمومی اعلان نماید که: دیدارهای اوچالان با دولت ادامه دارد، دیدارها جدی تر می شوند. هنوز در مرحله دیالوگ است و به مرحله مذاکره نرسیده، اما می توانیم آنرا به مثابه مرحله گذار ارزیابی نماییم. مقاماتی که برای این امر آمده بودند انسان های جدی و صادقی هستند. دولت باید به گونه ای چترآسا با احترام به سازمان های مدنی، خدمت را اساس گیرد. دولت نباید به یک ایدئولوژی وابسته باشد؛ نباید انتیکی - نژادی، جنسیت گرا، دینی، و ایدئولوژیک باشد؛ نباید وسیله رانت در ساختار سیاسی، قدرت، والیگارشسی سیاسی شود. افکار عمومی لازم است که این خصوص را به روشنی درک نماید. در واقع دولت در مدیریت جامعه ذخیره ای از تجارب است و سازوکاری است جهت خدمات رسانی. بایستی در وضعیتی باشد که بدون اعمال تبعیض جوابگوی نیازهای تمامی اقشار جامعه باشد. ما مطالباتی همچون دولتی جداگانه و یا فدراسیون نداریم. ما خواهان همزیستی با دولتی که جوابگوی مطالبات دموکراتیک مان باشد، هستیم.

موضوعی که می خواهیم بدان اشاره کنم، موضوع خودمدیریتی دموکراتیک می باشد. این موضوع را با در نظر گرفتن تمامی ابعاد مورد تحلیل قرار نمی دهند. این موضوع از یک جنبه و بدون در نظر گرفتن جوانب دیگر آن مورد بررسی واقع می شود. دعوی KCK (کنفدرالیسم جوامع دموکراتیک) را دنبال می کنم. فقط بر موضوع زبان تاکید دارند. خودمدیریتی دموکراتیک مدلی جهت مدیریت اجتماعی است. خلق گردد با عدم آزادی دست و پنجه نرم می کند و باید به شیوه ای قاطع سعی در برقراری این مدل اجتماعی در تمامی عرصه ها نمایند. قبلا در دفاعیاتم این مدل را مورد تحلیل قرار داده بودم. از شش بُعد حقوقی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، و امنیتی- دفاعی آن را مورد ارزیابی قرار داده بودم. این بُعدها قابل تغییر می باشند؛ می توان آنها را بیشتر و یا کمتر نمود؛ می توان بر اساس تمامی این ابعاد یک قانون خودمدیریتی دموکراتیک را آماده نمود. در این راستا برای BDP (حزب آشتی و دموکراسی) دو پیشنهاد دارم: نخست، باید فعالیت هایش به مرکزیت آمد(دیاریکر) باشد و همراه با فعالیت خودمدیریتی دموکراتیک خلق گردد که DTK (کنگره ای جامعه ای دموکراتیک) آن را اداره می کند، در هماهنگی باشد. BDP، باید

فعالیت‌های قانون اساسی جدید به مرکزیت آنکارا را همراه با نیروهای دموکراسی خود پیشبرد دهد. باید در اسرع وقت کنفرانس قانون اساسی دموکراتیک را برگزار کند. لازم است در تمامی مراکز شهرهای کردستان شوراها را تشکیل شوند. شورای منطقه، شهر، شهرک و روستاهایش را در بر می‌گیرد را برای جوامع خارج از مراکز شهر به‌وجود آوریم. برای شفاف‌تر شدن این موضوع مثالی می‌آورم. در مرکز شهر آمد می‌تواند شورای شهر تشکیل شود. قبلاً نیز گفته بودم، شورایی که در مرکز شهر واقع شود، متشکل از تمامی صنعتگران، اصناف، جوانان، زنان، نمایندگان همه محلات، ناحیه و بخش‌ها خواهد بود. شورای منطقه از نمایندگان شهرک‌ها و روستاهای وابسته به شهر آمد که خارج از حیطه‌ی شهر هستند تشکیل شود. مشکلات در اینجا مورد بحث و گفتگو قرار گیرند. شوراهای شهر را نه تنها در استان‌های گردنشین بلکه می‌توانند در تمامی شهرهای ترکیه تشکیل دهند. در مناطقی همچون اژه، مدیترانه، مرمره که گردها نیز در آن زندگی می‌کنند می‌توان چنین شوراهایی را تشکیل داد. در اینجا دو شورا تشکیل می‌شود؛ یکی شورای استان، دیگری شورای شهر. شوراهای استان، شورایی است که در میان مرزهای استان، از مرکز استان گرفته تا حومه، از محلات، شهرک‌ها تا روستاها و حتی کوچک‌ترین واحدها را دربر گیرد. این فعالیت‌ها در راستای تشکیل سازماندهی‌های ذاتی می‌باشند. این کمیسیون مطالبات گردها را وارد فرمی سیاسی می‌نماید و ارایه‌ی آن به افکار عمومی، حکومت و دولت بر عهده‌ی مدیران و فعالان اداره‌ی این امور می‌باشد. باید هر چه زودتر شوراهای استان را نیز در هر جا تاسیس کنند. خلق در طلب تضمین حقوق خود می‌باشد. مطالبات گردها را وارد فرمی سیاسی کردن و ارایه‌ی آن به افکار عمومی، حکومت و دولت بر عهده مدیران و کسانی که این کار را اداره می‌کنند، می‌باشد. باید هر چه زودتر شوراهای استان را نیز در هر جا تاسیس نمایند. پیشنهاد دوم به‌وجود آمدن کمیسیون حقیقت‌یاب و عدالت است که باید تا ماه مارس آماده شود. موضوع تشکیل کمیسیون حقیقت‌یاب مهم می‌باشد. کارایلان خواستار تشکیل چنین کمیسیونی شده و اظهار داشته که ممکن است قبلاً تلفات مدنی ناخواسته به‌وجود آمده باشد اما از این به‌بعد چنین حوادثی تکرار نخواهند شد. تشکیل کمیسیون عدالت و حقیقت‌یاب بر بنیان مجلس، امری حیاتی می‌باشد. باید گزارش تحقیقات خود را به مجلس ارایه دهند و حقایق را آشکار سازند. تا به آخر به حقایقی که این کمیسیون آشکار می‌سازد، پایبند خواهیم ماند. حتی کارایلان نیز می‌تواند به این کمیسیون، در مورد رویدادهایی که در حاله‌ای از ابهام باقی مانده‌اند، هزاران سند آگاه‌کننده ارایه دهد؛ PKK نیز در این مورد آرشو دارد. این کمیسیون می‌تواند با انفجار در حکاری که در گذشته‌ای نه چندان دور به وقوع پیوست، جان باختن زندگی ۱۰ گریلا تحقیقات‌شان را شروع کنند. باید عاملان ترورهای فاعل مجهول و مسببان این‌گونه حوادث مشخص شوند. من برای ارایه‌ی هرگونه حمایتی آماده‌ام. اگر AKP (حزب عدالت و توسعه) صمیمی باشد باید این کمیسیون را تشکیل دهد. عدم تشکیل این کمیسیون نشان‌دهنده‌ی نقش آنها در این انفجارها و

رویدادها می‌باشد. با تشکیل کمیسیون عدالت و حقیقت‌یاب می‌توانید با اسلحه‌ی سیاست دموکراتیک، سیاست‌های پشت‌پرده‌ی **AKP** را برملا نمایید. کارکرد این کمیسیون در آشکار نمودن حقیقت، و تامین عدالت حائز اهمیت است. در این باب در ترکیه اشخاص کارشناس و دارای تجربه وجود دارند. اقشار مدنی و نظامی، محافل آکادمی، روشنفکران، حتی انسان‌های مجرب و کارشناس در میان خلق نیز، می‌توانند در این کمیسیون جای بگیرند. موضوع تحقیقی این کمیسیون باید با هماهنگی مجلس تعیین شود تا از نظر حقوقی و سیاسی مشروعیت داشته باشد. تصمیم مجلس ضروری است. مجلس مستقما به سوی هیئت کلی رسیدگی کننده نمی‌آید، نحست باید جهت تبادل نظر کمیسیون‌ها را مدنظر قرار دهد سپس به هیئت کلی مراجعه نماید. این کمیسیون رویدادهایی به‌وقوع پیوسته در سی سال اخیر را مورد تحقیق قرار خواهد داد، حقایق را آشکار خواهد ساخت و این امر تنها در قالب کمیسیون‌ها میسر می‌گردد. برای نمونه در روزهای اخیر برادر، پسر و همسر "تورگوت اوزال" گفته‌اند که او کشته شده است. این موضوع را نخستین بار من بیان نموده بودم. برادرش گفته است: "محل حل این مشکل دادستانی نیست، دادگاه نیست، بلکه مجلس است". همچنین می‌گوید: "فقط مجلس با کمیسیون تحقیقات می‌تواند آنرا حل کند". اگر که کمیسینی تحقیق کارکرد خود را بیابد و بتوان اخذ تصمیم کند با آن هماهنگ خواهد شد. آن‌گاه نیروهای مسلح می‌توانند به خارج از مرزها عقب‌نشینی کنند و یا در جایی داخل میهن جمع شوند.

خلق در طلب تضمین حقوق خود می‌باشد. ما در طلب ایجاد ملتی دموکراتیک هستیم. خواسته‌ی گُردها به منصفی ظهور رساندن پروژه‌ی ملت دموکراتیک است. می‌خواهیم تمامی جوانب این پروژه را بنیاد نهیم. مفهوم ملت دموکراتیک ما کاملا متکی بر خلق است. خودمدیریتی دموکراتیک نیز نمود سیاسی ملت دموکراتیک است. عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، حقوقی و ابعاد مشابه دیگر عرصه‌های خودمدیریتی دموکراتیک می‌باشند. این عرصه‌ها مکمل یکدیگر می‌باشند. **DTK** باید تلاش جهت اجرای پروژه‌ی تشکیل ملت دموکراتیک را گسترده کند و ارتقا بخشد. من این را به‌عنوان هفت عرصه بیان می‌کنم. قبلا در شش عرصه آن را تشریح نموده بودم و می‌توانند آن عرصه‌ها را بیشتر نمایند. پروژه‌ی بنانهادن ملت دموکراتیک، متکی بر اصول دموکراتیک است. مدلی که من بر آن تأمل نموده‌ام از مدل کارل مارکس گذار نموده است و تاکنون مطرح نشده و از ویژگی‌های منحصربه‌فردی برخوردار است. برای اجرای پروژه‌ی فوق‌الذکر بایستی در آن غور کرد و هر قشری را در اجرای آن سهیم نمود. بایستی با سازمان‌های جامعه‌ی مدنی، **BDP**، **DTK** و نویسندگان روشنفکر دیدار به‌عمل بیاورید. شورای شهرها باید مسیر دست‌یابی به صلح را هموار نمایند. تلاش در راستای صلح بسیار مهم است. هر رأی به **AKP** داده‌شود به معنای پشتیبانی از جنگ و عدم حل دموکراتیک مسئله‌ی گُرد می‌باشد. شهرداری‌ها باید برنامه‌ی کاری خود را بر محور خودمدیریتی دموکراتیک و ادارات محلی تعیین نمایند. همایشی که در رابطه با خودمدیریتی

دموکراتیک انجام خواهد شد یک سرآغاز است. این همایش‌ها باید مستمراً تشکیل شود. باید این پروژه را با خلق در میان گذارند و مبدل به بحث روز شود. نتایج هر جلسه‌ای را به خلق ابلاغ کنند. خلق باید نظرات و مطالبات خود را بیان کند؛ گردهمایی‌های خود را با موضوع خودمدیریتی دموکراتیک به انجام رساند؛ برای فهم و عملی نمودن تمامی عرصه‌های آن گفتگو کنند. می‌توان بدین شکل، حداقل پنج میلیون انسان را آگاه ساخت. این مبارزه برای دستیابی به صلح مقدس است و بهترین شیوهی خدمت به انسانیت؛ ماهیت اسلام نیز همین است. در تلاش احداث اتحادیه‌های حقوقی و اقتصادی هستیم. می‌توانند همچون نهادهای جامعه‌ی مدنی در دموکراتیزه نمودن و آگاه‌سازی جامعه، بدون اینکه توقع منفعت سیاسی داشته باشند، ایفای نقش کنند. این نهادها در مسیر دموکراتیزه نمودن ترکیه و خاورمیانه نقشی کلیدی برعهده دارند و از نیروی ذاتی، جهت عملی ساختن آن سود می‌برند. در صورتی که این دو نیروی دینامیک همکاری کنند و به‌همدیگر پشتیبانی رسانند، در ترکیه مشکلات اساسی حل خواهند شد. این همبستگی نه فقط بر ترکیه بلکه بر خاورمیانه نیز تأثیر گذار خواهد بود. باید موضوع خودمدیریتی دموکراتیک، در کنفرانس‌ها، گردهمایی‌های خلق و فعالیت‌های مشابه به‌طور فشرده مورد بحث قرار گیرد. ضروریست که هر قشر از جامعه در این گفتگوها شرکت کند. روشنفکران، آکادمیسین‌ها، نمایندگان اقشار مختلف، حتی گروه‌های دینی و فرهنگی مانند آشوری، سوریانی، باید در این گفتگوها شرکت کنند. تأکید بر قانون اساسی در موضوع خودمدیریتی دموکراتیک به اشتباه درک نشود. به‌جای قانون اساسی خودمدیریتی دموکراتیک، از آن به‌عنوان ستاوی خودمدیریتی دموکراتیک یاد می‌کنم. به نظرم ستاوی خودمدیریتی دموکراتیک اصطلاحی مناسب‌تر می‌باشد. هر جایی، باید پروژه‌ی خودمدیریتی دموکراتیک متعلق به خود را داشته باشد. مثلاً در درسیم ستاوی خودمدیریتی دموکراتیک و واحدهای کمونال متعلق به درسیم تشکیل شود. این ستاوی در ترسیم خط مشی موضوع صلح و چاره‌یابی اساس گرفته شود و تصمیماتی اخذ کنند. برای حل مشکل گرد شروطشان را برشمارند. تصمیمات اخذشده از سوی آنان، «شروط چاره‌یابی دموکراتیک و صلح» هستند.

ضروریست به صدمات وارده بر اروپا ناشی از ساختار دولت-ملت بیندیشیم و عمق فاجعه‌ی را دریابیم. اروپا دارای انقلاب‌های ملی دموکراتیکی است که از سال ۱۷۸۹ آغاز گشته است. این انقلاب‌ها در ابتدا به شکل جنبش‌های ملی-دموکراتیک بروز کرد. فقط بورژوازی عنصرهای ماسونیک این انقلابات را از اهداف خود منحرف ساخته و به دولت-ملت گرایش داد. این رویکردی ضد انقلابی در میان انقلاب بود. ملل غرب در مسیر تحقق انقلاب‌های دموکراتیک گام برداشتند. اما بورژوازی و نیروهای دیگر با یک ضدانقلاب این جنبش را اسیر خواسته‌های خود نمودند. پیامد آن ظهور رهبرانی چون هیتلر در غرب بود. اروپا امروزه با گذار از ساختار دولت-ملت به ساختار نوینی دست می‌یابد. اتحادیه‌ی اروپا، قدرت و حوضه‌ی اختیارات دولت-ملت را محدود نمود و این بسیار حائز اهمیت است. این مهم نه در نتیجه‌ی انقلاب

بلکه در نتیجه‌ی تکامل (فرگشت) به وقوع پیوست. اتحادیه‌ی اروپا با درک اینکه بدون محدود کردن دولت-ملت نمی‌تواند گسترش یابد، جهت محدود کردن دولت-ملت اقدامات فراوانی را انجام داد. به وقوع نپیوستن جنگ در ۶۰ سال اخیر در اروپا نتیجه‌ی محدود ساختن دولت-ملت است. اروپا به سبب ساختار دولت-ملتی‌اش در طول ۲۵ سال (۱۹۱۴ تا ۱۹۳۹) دو جنگ بزرگ جهانی را تجربه نمود. اگر دولت-ملت محدود نمی‌گشت احتمال به‌وجود آمدن جنگ‌های جهانی دیگری نیز وجود داشت. در خاورمیانه، نبود محدودیت برای دولت-ملت موجب بروز فاجعه‌های زیادی شده است. حکومت بعث و صدام حسین، زائیده‌ی چنین ساختاری بودند. اسرائیل، فلسطین، دولت حماس، دولت افغانستان، جنگ‌های طالبان در افغانستان، تمامی اینها نتایج دولت-ملت در خاورمیانه هستند. بی‌گمان دموکراتیزه نمودن خاورمیانه مستلزم محدود نمودن قدرت و اختیارات دولت-ملت است. موضع مارکسیسم در قبال ملل و دولت-ملت، با اشتباهات فاحشی همراه بود. کروپتکین، با کونین دارای برخورد صحیح‌تری نسبت به اصناف کارگر، ملل و دولت-ملت بودند. تره‌های مارکس در این موضوعات با شکست مواجه شد و تره‌های کروپتکین و باکونین صحیح‌تر بودند.

حزب اتحاد و ترقی نیز ذهنیت پرو-فاشیسم را به‌همراه داشت. در صورت کسب موفقیت می‌توانست منجر به نتایج مخربی شود. ذهنیتی که ملتی را فدای منافع قدرت و ملت فرادست می‌کند. اگر که چاره‌یابی گسترش نیابد امکان بروز جنگ‌های بزرگی، متفاوت با آنچه تاکنون روی داده وجود دارد. تا جایی که مطلع، PKK در صورت ادامه‌ی روند فعلی و عدم برداشتن گام‌های عملی جهت چاره‌یابی، با تمام نیروی خود تدارک چنین جنگ‌هایی را خواهد دید. برهه‌ی زمانی شش‌ماهه‌ی پیش‌روی مان بسیار حساس بوده و اهمیت فراوانی دارد. من مسئولیت بزرگی بر دوش دارم. در مسیر حل مسالمت‌آمیز مسئله‌ی کُرد مزایای زیادی قرار دارد. مانند آن است که انسان، برهه‌ی را از دهان شیر یبیرون آورد. لازم است که همه‌با احساس مسئولیت، وظایف‌شان را با فهم بهتر اهمیت مرحله به‌شکل احسن انجام دهند و به خطرات ناشی از حل نمودن مسائل واقف باشند. در این مرحله فاصله‌ی بین دست‌یابی به صلح و وخیم‌تر شدن اوضاع بسیار کم است. نکاتی وجود دارد که گریلا باید آنها را مورد توجه قرار دهد در این مرحله وظایف مهمی متناسب با ستاتوی خودمدیریتی دموکراتیک برای KCK و گریلا وجود دارد. باید شرکتی پویا در مبارزات سیاسی-دموکراتیک داشته باشند. مهم‌ترین خصوص، تداوم توقف عملیات است. گریلا در این مرحله در جاهایی که حضور دارد، می‌تواند به پیشبرد مبارزه‌ی سیاسی دموکراتیک یاری رساند و در مبارزه‌ی سیاسی-دموکراتیک حضور داشته باشد. همه باید در این مرحله وظایف و نقش خود را ایفا نمایند.

روزآمد و دموکراتیزه نمودن کمالیسم به نفع CHP می‌باشد. BDP می‌تواند با آنها دیالوگ نماید. این را بایستی CHP جهت نجات خود انجام دهد؛ در غیر اینصورت از بین می‌رود؛ این شانس نهایی آنهاست. جمهوریت امروزی، جمهوری نیست که کمال تاسیس کرد. در آن زمان زمینه‌ی تفاهم وجود داشت که

اکنون از میان رفته است. ما خواهان تطبیق قانون مصوب ۱۰ مارس ۱۹۲۲ (که به گردها خودمدیریتی دادند) با شرایط کنونی ترکیه و به عرصه‌ی عمل کشاندنش می‌باشیم. مصطفی کمال بر اساس اعطای خودمدیریتی، با گردها توافق نموده بود. بدین نحو، گرد و دولت باهم متحد شدند. BDP باید به فعالیت‌هایش جهت ارایه‌ی قانون اساسی دموکراتیک اصرار ورزد. فعالیت‌هایش جهت برگزاری کنفرانس قانون اساسی دموکراتیک بایستی در مدت ۸ به نتیجه برسد. این وظیفه آنهاست و باید تقسیم وظایف نمایند. BDP قانون اساسی دموکراتیک جدید را در بُعد کلی برای تمامی ترکیه مدنظر قرار دهد. DTK هم باید بر مطالبات گردها مرتبط با خودمدیریتی دموکراتیک، در زمینه‌ی قانون اساسی فعالیت نماید. در دهه‌ی اخیر ترک‌گرایان سبز جای ترک‌گرایان سفید را گرفته‌اند. AKP نماینده‌ی این طرز فکر می‌باشد. بازی‌گردانان اصلی و پشت‌صحنه، امریکا و انگلیس می‌باشند. این رویه، ریاکارانه‌تر و خطرناک‌تر از رویه‌ی قبلی است. حامیان بزرگی دارند و از لحاظ مالی، از سوی آنان پشتیبانی می‌شوند. دیکتاتوران مدنی هستند. تاثیر مدارس "گولن" - که حتی در جنوب کردستان نوه‌های طالبانی در "مدارس نور" که مرکز آموزشی آنان می‌باشد، آموزش می‌بینند- وجود دارد. این رویدادی تصادفی نیست. آنها را نیز در این مسیر جذب نموده‌اند. گسترش رنگ اسلام در منطقه و استفاده از مَلايان، جهت فریب دادن خلق است. خود را در منطقه سازماندهی می‌کنند. قبلا با اسلحه، اکنون نیز با این گونه فعالیت‌ها به موجودیت خود ادامه می‌دهند. سازماندهی‌هایی که امروزه از جانب آنان در منطقه انجام می‌شود، شکل غیر مسلح حزب‌الله (حزبی که توسط دولت تشکیل شده و در دهه‌های قبل به قتل‌عام گردان می‌پرداخت) است. این خطری بسیار جدی می‌باشد؛ حزب‌الله غیرمسلح را تشکیل می‌دهند. با استفاده از دین اسلام برای نیل به اهداف‌شان، کارا کتری بسیار خطرناک یافته‌اند. اینها با دین راستین هیچ ارتباطی ندارند و با اسلام جعلی سعی در رسیدن به مقاصد پلیدشان می‌نمایند. در مقابل این باید مفهوم راستین اسلامی خود را گسترش دهید. خطر تمامی کردها را تهدید می‌کند؛ زمان اتحاد فرا رسیده است.

AKP مدت نُه سال است که حل مسئله‌ی گرد را به تعویق می‌اندازد و می‌خواهد نُه سال دیگر به حاکمیت خود با رویه‌ای که درپیش گرفته، ادامه دهد. ما با توطئه‌ای همه‌جانبه رویه‌رو هستیم. اقدامات **AKP** که از سوی لندن برنامه‌ریزی می‌شود بر همگان مبرهن شده است. در ازای لاینحل ماندن مسئله‌ی کرد می‌توانند به حاکمیت خود ادامه دهند. از لندن چراغ سبز گرفته‌اند. زمانی که چاره‌یابی پیشبرد نیابد چه اتفاقی برای خلق و حکومت می‌افتد؟ جنگ از جانب خلق انقلابی و مبارزمان به جریان می‌افتد. در چنین وضعیتی امکان دارد دفاع مشروع و دفاع ذاتی در دیاربکر گسترش یابد. در درگیری‌های روزانه هزاران نفر کشته خواهند شد و امکان دارد یگان نظامی پانصد نفره‌ای نابود شوند. **KCK** نیز در این زمینه آمادگی‌هایی صورت داده است. بایستی همراه با خلق وارد درگیری شوند. آنچه که من در اینجا درباره‌ی ماه مارس از آن

بحث می‌کنم، بسیج دموکراتیک جهت حل مشکلات است. ترک‌ها، گردها، روشنفکران، گروه‌های عقیدتی، همه‌وهمه باید در بسیج دموکراتیک جای گیرند. هر قشری باید در عملی ساختن صلح، ایفای نقش کند.

عده‌ای می‌گویند: «زمان مبارزه‌ی مسلحانه پایان یافته است». اینها چه می‌گویند و در تلاش انجام چه کاری هستند؟ چه هدفی دارند؟ غیرمسئولانه ظاهر شده و می‌خواهند چنین تصمیمی را اتخاذ نمایند. چگونه به خود حق چنین قضاوتی می‌دهند؟ چگونه می‌توانند از به سر رسیدن زمان نیروهای مسلح بحث کنند؟! من با این سخنانم شخص خاصی را هدف قرار نمی‌دهم. سعی دارم آسیب‌های چنین طرز نگرشی را آشکار سازم تا به ابزار دست گردانندگان این بازی‌ها تبدیل نشوند. اینها نقشه‌های از پیش طرح‌ریزی شده؛ شما متوجه نیستید. آیا اگر گریلا نباشد می‌توانید یک روز زندگی کنید؟ آیا نمی‌بینند که شما را با این ترفندها به قعر چاه می‌فرستند؟ باید ابزار دست آنها نشوند و به ژرفای فاجعه‌ای که در صورت نبود گریلا پیش خواهد آمد، پی‌ببرند. نباید به آسیاب نابودی خود، آب بریزند. مطبوعات نیز به‌طور آگاهانه این‌گونه افراد را در راس قرار می‌دهند.

دستگیری افراد در دعوی KCK گروهان‌گیری است. دو سال است که آنها را به‌طور غیرحقوقی و بدون رسیدگی به پرونده‌های‌شان و تفهیم جرایم در زندان نگه داشته‌اند. این سیاست پوساندن آنان در زندان می‌باشد. به رفقای در زندان درود می‌فرستم. رفقای‌مان در زندان نیز در چارچوب ستاتوی (موقعیت) نوین با کاربرد مکانیزم‌های انتقاد و خودانتقادی، نیازهای مرحله‌ی نوین را دریابند و خود را متحول سازند. کنفرانس و کنگره‌های خود را مدنظر گرفته و مرحله‌ی نو را آغاز نمایند. بایستی همسوی با مرحله، خود را سازماندهی نمایند و بر مطالعات و تحقیقات خود برای فهم بهتر این مرحله بیافزایند. درودهایم را به‌ویژه به رفقای که وضعیت سلامتی‌شان وخیم است، می‌فرستم. برای‌شان آرزوی صبر و پایداری دارم. در وضعیت سختی به‌سر می‌برند، فقط بایستی با روح مبارزه بر مشکلات‌شان تفوق یابند.

من در هر مجالی از آکادمی سیاست دموکراتیک سخن می‌گویم؛ نمی‌دانم که تا چه سطحی عملی شده است. برای اینکه زبان و سیاستی صحیح را در پیش بگیریم، تشکیل و گسترش این آکادمی‌ها ضروری می‌نمایند. در اینجا با دولت بر اساس احترام متقابل به گفتگو می‌پردازیم. اگر این تفاهم نمی‌بود، قتل‌عام‌های وحشتناکی پیش می‌آمد.

قریب ۱۰ هزار نفر در کنگره‌ی زن که BDP تشکیل داده است شرکت نموده‌اند. در دفاعیه‌ای که به تازگی آماده نموده‌ام به این موضوع پرداخته‌ام. اجرای سیستماتیک سیاست آسیمیلیاسیونی علیه زن مطرح است. زنان بایستی در این باره فعالیت نموده و مردی با معیارهای نوین ذهنیتی بیافرینند. نباید اسیر فرهنگ تجاوز شوند. مقصود من تنها تجاوز به معنی فیزیکی نیست؛ از تداوم هزاران ساله فرهنگ تجاوز بحث

می‌کنم. زنان در دیاربکر باید اماکن و مراکزی احداث نمایند تا بتوانند فعالیت‌های‌شان را به شیوه‌ای مناسب‌تر سازماندهی نمایند. باید با زنان رابطه برقرار نموده در جهت آگاه‌سازی آنان تلاش به عمل آورند. از بدو انحراف تاریخ تاکنون، یعنی مدت پنج هزار سال است که زن در خانه حبس شده است. به زندگی دردناک و ملول‌آوری بدتر از مرگ ادامه می‌دهد. به این دلیل انتحار می‌کنند. چنان شرایطی در زندگی بر زنان تحمیل شده که مرگ را به زندگی ترجیح دهد. زندگی در چنین وضعیتی، بدتر از مرگ است. به این علت زنان به اندازه‌ای تحت فشار، سرکوب و تجاوز قرار می‌گیرند که خود را ناچار به انتحار می‌بینند. به وقوع پیوستن انتحارهایی در شهر باتمان (شهری با حاکمیت فرهنگ فئودالی در شمال کردستان)، از دیگر مناطق و حتی جنوب [کردستان] بیشتر است؛ از انتحار صدها زن بحث می‌شود. ممکن است قسمتی از اینها جنایت باشند اما بروز چنین رویدادهایی نشان‌دهنده فشار و سرکوب‌های اعمال‌شده علیه زنان می‌باشد. در شرایط کنونی زنان چیزی برای از دست ندادن ندارند. نباید نگران آینده باشند. زنان باید فعالیت‌های مختص به خود را آغاز و بدین شکل سازماندهی را منحصر به خود آغاز نمایند. باید با شناخت جوهر خویش، سازماندهی‌های ذاتی را به طرز نیرومند بیافرینند؛ سطح آنرا ارتقا بخشند؛ از مبارزات دموکراتیک جامعه حمایت و پشتیبانی نمایند. تغییر و دگرگونی زنان، تغییر و دگرگونی جامعه است. می‌گویند ژن و ژیان (زن و زندگی). ما در مرحله‌ای حساس و حائز اهمیت به سر می‌بریم که بایستی تمامی زنان با آگاهی تمام نسبت به انجام وظایف‌شان، فعالیت نمایند.

زبان مادری حیثیت و اعتبار است، اصرار بر این، اصرار بر حفظ شرف، و موجودیت است. این مسئله‌ی هستی و نیستی است؛ موضوعاتی حیاتی هستند. چگونه می‌توانند بگویند که بر این مسئله‌ی حیاتی اصرار نورزید. درودهایم را به کنفرانس ادبیات و فرهنگ گُردی که در دیاربکر برگزار خواهد شد، می‌رسانم. درودهایم را به خلق‌مان در ایران، عراق، و سوریه و مبارزان جنبش آزادی‌خواهی می‌فرستم. بایستی با همبستگی بیشتر سازماندهی خلق را محقق سازند. برای تشکیل کنگره‌ی ملی گُرد در عراق باید همه بسیج شوند. برگزاری این کنگره، موفقیت تمامی گُردها در آینده را تضمین خواهد نمود. رهایی‌شان با تصمیماتی که در این کنگره اخذ خواهد گشت، ارتباط دارد. می‌توانند تمامی مشکلاتشان را در این کنگره به بحث بگذارند و در آفریدن آینده‌ای بهتر سهم داشته باشند.

گفته می‌شود که اخیراً ایران عملیات نظامی انجام داده و در این زمینه تحرکاتی انجام داده است. PJAK، به حکومت ایران اعلامیه‌ای ۷ ماده‌ای را منتشر کرده است. این حرکت را مثبت ارزیابی می‌کنم. در ایران و شرق کردستان نیز احتمال جریانی مشابه ترکیه وجود دارد. اگر ایران در این راستا با نگرشی دموکراتیک برخورد نماید، می‌تواند در اعمال سیاست صحیح نقش تأثیرگذاری داشته باشد. در نامه‌ای که KCK برای سوریه فرستاده است پیشنهاد راه‌حلی مشابه ترکیه، ارایه داده‌اند. گُردها روالی قانونی را در پیش

گرفته‌اند. شناخت هویت‌گردی ارتقا یافته و خلقی که به این شناخت دست یابد، از بین نخواهد رفت. جوانان مبارزه‌ی قانونی ترکیه را پیشاهنگی می‌کنند. به گمانم مرکز مشترکی در دیاربکر می‌باشد که در آنجا به فعالیت می‌پردازند. به جوانان پیشنهاد می‌کنم که مرکز جداگانه‌ای متعلق به خود، در دیاربکر تاسیس کنند. مرکز جوانان، باید دارای سالن سینما، سالن کنفرانس و غیره باشد. در این مکان می‌توانند به امور هنری نیز بپردازند. این مرکز بایستی جوابگوی بسیاری از نیازهای‌شان باشد و به‌مثابه‌ی آکادمی از آن بهره‌گیرند. نامش را آکادمی سیاست دموکراتیک جوانان میهن‌دوست بنامند. در اینجا هر فعالیتی از جمله فعالیت‌های فرهنگی، هنری، سیاسی و ادبی انجام شود. سازماندهی جوانان نباید همچون گذشته به فعالیت‌های جوانان دانشجوی محدود شود. ملزم به مشارکت جوانان روستایی، کارگر، حتی بی‌کار هستند. اتحاد تمامی جوانان و تشکیل خط مبارزاتی مشترک را مدنظر دهند. جوانان باید بسیار مطالعه کنند؛ گفتگو نمایند؛ سطح دانش و عمل خود را ارتقا دهند؛ سازماندهی خود را تکامل بخشند.

تاریخ مبارزاتی نوین در ایران را

خلق کرد خواهند نگاشت

ریزان جاوید

جنگ و جدلهایی که در نتیجه‌ی بحران‌های جهانی در ابعاد مختلف به‌وجود آمده، هر روز دامنه‌دارتر گشته و شاهد تغییرات و فراز و نشیب‌های سریعی در سیاست‌ها و سطح نیرومندی به اصطلاح بازیگران اصلی این ماجراها هستیم. این درگیری‌های سیاسی- نظامی، اقتصادی، فرهنگی و از همه مهم‌تر ایدئولوژیکی بین جناح‌ها از مراحل متفاوتی گذار نموده، گاهاً تغییرات چشمگیری به خود دیده و گاهاً بن‌بست‌های جدی را با خود به‌همراه آورده و گاه تکرار مکررات است.

نکته‌ی حائر اهمیت آن است که همه‌ی این موارد مصائب و فلاکت‌هایی را به‌همراه دارد که زیان‌های آن متوجه خلق‌ها و به‌ویژه خلق‌های خاورمیانه‌ایست و نمی‌توان به شکلی سطحی و گذرا با آن برخورد نمود. چرا که نمی‌توان خلقی یا فردی را یافت که متحمل این زیان‌ها نگشته باشد و یا با مخاطره روبه‌رو نگشته باشد. گستردگی موضوع در سطحی است که عدم ارزیابی آن و عدم اتخاذ موضعی صحیح از جانب جامعه و به‌ویژه جناح‌های مردمی و روشنفکران خطرات جدی‌ای را برای حال و آینده‌ی جامعه‌ی بشری به‌دنبال خواهد داشت. آنچه بدیهی‌ست سیاستی نه برای خلق‌ها، اما تحت نام خلق‌ها و عاری از وجود خلق‌ها و علیه خلق‌ها از جانب چه نیروهای منطقه‌ای و چه نیروهای مداخله‌گر در پیش گرفته شده است و در حال عملی نمودن آنند. با نگاهی به اوضاع سیاسی مقطع اخیر این موضوع به‌خوبی مشاهده می‌شود.

اوضاع خاورمیانه و به‌ویژه عراق که به محل کارزار نیروهای منطقه‌ای و مداخله‌گر مبدل گشته و همگی در آن عرصه به عرض اندام می‌پردازند، گویای مسائل زیادی‌ست که به‌روشنی وجهی واقعی جناحین را آشکار نموده و اهداف و برنامه‌هایشان را بیش از پیش برملا می‌سازد. در آن سوی دنیا حکومتی روی کار آمده که با دیدگاهی بسیار سطحی و گذرا نسبت به مسائل و بحران‌ها، این‌گونه می‌انگارد که قادر به حل مسائل حاد منطقه از طریق فرمولاسیون‌هایی کاملاً فرمالیته و فرمایشی می‌باشد. تحت نام پروژه‌ی صلح و دیالوگ و بی‌خبر از سطح نفوذ نیروهای منطقه‌ای در ریشه‌ی مسائل، در آغاز با دیدگاهی اوانجلیستی و با نمونه آوردن‌هایی از قرآن مجید سعی نمود توجه نیروهای اسلامی را به

خود جلب نموده و به جذب آنان بپردازد. حتی برای این موضوع، مراکز سیاسی ای را با خط مشی اسلام لیبرال و میانه رو ایجاد نمودند تا در صورت جذب نیروهای مذکور همگی را حول این محور به نیرویی در راستای اهداف خویش به کار گیرند. در این سیر سعی کردند که با ارائه پروژه‌ی دیالوگ بین هر نیروی اسلام گرا و مخالفان شان به ویژه در افغانستان، عراق، فلسطین و لبنان به راحتی قادر به ایجاد جوی ناآرام و نیرومند کردن جبهه‌ی خویش گردند. ناآگاه از اینکه مسائل از آنچه می‌پندارند بسیار عمیق‌تر و پیچیده‌تر است. به ویژه مسائل ایدئولوژیکی موجود در منطقه و نیروهای برخاسته از چنین خط مشی‌ای و مهم‌تر از آن توازنات نهفته بین هر یک از جناح‌های مذکور که سالهاست از جانب دولت‌های منطقه جهت ایجاد آن هزینه‌ای هنگفت پرداخت شده و برنامه‌ریزی‌های درازمدتی طرح‌ریزی شده است، جناح اوپاما در آمریکا را تا سطح زیادی به بن‌بست کشانده است. به عنوان مثال می‌توان به پروژه ایجاد صلح بین اسرائیل - فلسطین اشاره نمود. علی‌رغم هزینه‌های هنگفتی که آمریکا و برخی متفقین عرب‌شان جهت این پروژه متحمل شدند، اما به شکلی بسیار ساده به بهانه عدم متوقف‌سازی شهرک‌ها این پروژه‌ی به زعم آنان عظیم متوقف گردید و بی‌نتیجه ماند. هرچند مسائل و موضوعات حاشیه‌ای دیگری نیز در ایجاد موضوع دخیل بودند، اما عدم درک عمیق این موضوع که ایجاد صلح بین نیروهای حاکم در فلسطین با اسرائیلی‌ها به معنای ایجاد صلح بین دولت ایران و اسرائیل و پایان دادن به مشکلات حاد تاریخی فی مابین این دولت‌ها می‌باشد، موجب عدم نتیجه‌گیری در این پروژه گردید.

نفوذ ریشه‌دار ایدئولوژیکی و حتی اقتصادی دولت ایران در بین نیروهای حاکم بر فلسطین و به ویژه نیروهای حماس و الفتح موضوعی نیست که بتوان با ارائه چنین پروژه‌های سطحی‌ای کسب نتیجه نمود. سوای این موضوع، مسئله‌ی اسرائیل - فلسطین یکی از ریشه‌دارترین و کهن‌ترین مسائل خاورمیانه بوده، عمقی تاریخی داشته و تضادهای ایدئولوژیکی به شکلی کاملاً گسترده در آن دخیل است و راهکارها و تدابیری عاقلانه‌تر جهت حل آن لازم است.

نحوه‌ی برخورد در مسائل افغانستان، عراق و لبنان نیز رویکردی مشابه با اندک تغییراتی است که از جانب آمریکا ارائه گشته و می‌توان گفت که تا به حال بی‌نتیجه مانده و طرف مقابل در این موارد بیشتر نتیجه‌گیری نموده است. از طرف دیگر سردرگمی و عدم وجود طرح و پروژه‌ای واقع‌بینانه و مطابق با واقعیت تاریخی - فرهنگی خاورمیانه در برنامه کاری آمریکا به ویژه در برخورد با مسائل و مشکلات خلق‌ها مهم‌ترین بخش از دلایل ناموفق بودن نیروهای مداخله‌گر در منطقه می‌باشد. در پی گرفتن سیاست‌هایی منحصر به قشر دولتی و برخوردی پراگماتیستی با دیگر نیروهای منطقه نشانه‌های واضح

چنین رفتاری است. این موضوع بر سطح روابط دیپلماتیک میان آمریکا با متفقین قدیمی اش در منطقه تاثیرگذار بوده و قادر نیست علی‌رغم تاثیرات گسترده‌ی سیاسی - اقتصادی و حتی نظامی‌ای که بر آنان دارد، آنان را در جبهه‌ای به‌خصوص به‌کار گیرد. این دولت‌ها و در رأس آنان ترکیه نیز با درک این موضوع، سعی بر دریافت امتیازاتی هنگفت در قبال بازدهی‌ای بسیار اندک دارند. دولت ترکیه سعی دارد تا از اهمیت خویش در توازنات و یا درگیری‌های میان ایران و آمریکا از دو طرف امتیازگیری نموده و به‌ویژه هر دو جناح را علیه جنبش آزادی‌خواهی خلق کُرد به‌کار گیرد. چرا که دولت ملیتاریستی روی کارآمده در ایران نیز از طرفی با استفاده از نفوذ ایران در بین جناح‌های منطقه در توازنات سیاسی منطقه‌ای و جهانی عرض اندام می‌کند و از طرفی نیز توافقاتی را با دولت ترکیه در مورد مسئله کُرد و سرکوب جنبش آزادی‌خواهی خلق کُرد و همچنین تعیین سطح نفوذ و منافع خود در عراق داشته و برنامه‌ی مشترکی را آغاز نموده‌اند.

از طرفی عدم پروژه‌های شفاف و واقع‌بینانه از جانب نیروهای مداخله‌گر و به بن بست رسیدن این نیروها در سطح خاورمیانه و از طرفی نیز به وجود آمدن منافع مشترک بین دولتهای ایران - ترکیه - سوریه - عراق موجبات بوجود آمدن بستر سیاسی جدیدی را فراهم آورده که در صورت تداوم آن با وسعت و گستردگی آغازشده توازنات و رویدادهای جدیدی را موجب خواهد شد. این موضوع تضادها و تنشهای عدیده‌ای را بین دمکراتها و جمهوری‌خواهان آمریکا بوجود آورده است و سیاست‌های کنونی اوپاما را به بحث کشانده است.

دولت ایران که چندین دهه است نفوذ بی‌رویه‌ای در بین نیروهای منطقه آغاز نموده و در امور داخلی دیگر کشورها و به‌ویژه در تعمیق مشکلات داخلی کشورهای منطقه و حتی ناآرامی در منطقه نقش داشته، پس از مداخلات نیروهای مداخله‌گر این تنشها را افزایش داده و سطح مداخلاتش در امور داخلی دیگر کشورها را تشدید نموده است. نمونه بسیار بارز این موضوع را می‌توان در تشکیل حکومت جدید عراق مشاهده نمود. روی کار آمدن حکومت نوری المالکی در عراق با مداخله و تهدیدات مستقیم دولت ملیتاریستی ایران صورت گرفته است. سیاست نامستقلانه حکومت اقلیمی جنوب کردستان که با تکیه بر نیروهای مداخله‌گر صورت می‌پذیرفت و موضوع ناشفاف آمریکا در قبال مسئله کُرد؛ موجب شده تا اعتبار پست ریاست جمهوری عراق با حمایت دولت ایران به جلال طالبانی واگذار گردد. همچنین در مقطع اخیر شاهد دیدارهایی بین سران حزب دموکرات کردستان (با ریاست بارزانی) با سران ایران هستیم و دولت ایران با تهدیدات و مداخلاتی مستقیم سعی بر ایجاد حاکمیت بر این حکومت نیز

دارد. در این بین دولت ایران از سران حکومت اقلیمی خواسته تا در مقابل نیروهای جنبش آزادی خواهی در شرق کردستان به پیشاهنگی (PJAK) موضع گیری نماید. اظهارات وزیر امور خارجه عراق هوشیار زیباری مبنی بر تروریست خواندن PJAK و مقایسه آن با سازمان مجاهدین خلق نشان دهنده قبول این درخواستها و یا بهتر بگوئیم امتیازدهی ها از جانب حکومت اقلیمی جنوب کردستان می باشد.

در این بین باز شاهد سیاست قربانی کردن خلق کُرد در مناسبات بین دولتها هستیم. از طرفی توافق بین ترکیه-ایران در مورد مسئله ی کُرد موجب شده که هر دو دولت به شکلی کاملاً آشکار و گسترده به مداخله در امور حکومت اقلیم کردستان پردازند و برخی سران حکومت را به سطح نگهبان فرمایشی این حکومت مبدل سازند و از طرفی نیز به سرکوب خلق کُرد در شمال، شرق و غرب کردستان پردازند. امری که در نتیجه برگزاری اجلاس اکو در ترکیه روی داد از سویی ژست سیاسی توافق جدید (درجه استحکام آن جای بحث دارد) در مقابل نیروی های مداخله گر بود و از سویی نیز آغاز کننده کنسپتی جدید علیه خلق کُرد بود. بیانیه شدیدالحن نخست وزیر ترکیه علیه خلق کُرد و پروژه خودمدیریتی دموکراتیک در شمال کردستان و همچنین مطرح شدن اجرای حکم اعدام حبیب الله لطیفی در زندان سنندج از جانب دولت ایران و تهدید اجرای حکم دیگران محکومین به اعدام در زندان های ایران در چارچوب همین یورش جدید پیشبرد داده می شود که به نوعی سیاست امحا و نابودی کامل خلق کُرد و بروز قتل عام های بزرگ در کردستان را تداعی می کند. دولت ایران و دولت کاملاً ملیتاریستی احمدی نژاد با در دست گرفتن زمام امور ایران و با اعلام دشمنی و طلایه داری جنگ علیه خلق کُرد هم سعی بر تسلیم گرفتن اراده سیاسی خلق کُرد و در نهایت امحای این خلق دارد و هم از این طرق زهرچشمی از دیگر مخالفان نظام می گیرد و می فهماند که توانایی سرکوب مخالفان را دارد. بدون شک چنین سیری بیانگر گام برداشتن دولت به سوی دیکتاتوری ای مطلق است. بی خبر از آنکه پیشبرد چنین سیاستی در طول تاریخ ایران هیچگاه موفقیت کسب ننموده و نخواهد نمود. همه این موارد و سیاست اقتصادی اخیر تحت لوای "هدفمند کردن یارانه ها" موج شدیدی از مخالفت را برانگیخته و پیامدهای شدیدی را برای دولت به دنبال خواهد داشت. مخالفت موجود در ایران و به ویژه مخالفت خلق کُرد در مقابل دولت در راستای دستیابی به حقوق برحق خویش، مخالفت و اعتراض کاملاً متفاوتی است و مستلزم ارزیابی گسترده ایست؛ به نوعی که سیاست کلاسیک و پیش پا افتاده ای ایجاد ترس و تسلیم گیری به هیچ وجه یارای مقابله با مخالفان را نداشته و نتایج عکس را علیه نظام در پی خواهد

داشت. رژیم سعی دارد که از زندان‌ها و سیاست سرکوب در زندان‌ها نهایت استفاده را نماید و از طریق اعدام‌ها، شکنجه، تجاوز و هتک حرمت، اراده‌ی خلق‌ها را شکننده و آنان را سرکوب نماید. اما مخالفت موجود به‌ویژه جنبش آزادی‌خواهی خلق کُرد با علم به حقانیت مبارزات خویش و با اراده‌ای راسخ و اتحادی بی‌همتا، در راستای دستیابی به آزادی‌خواهیش آمادگی خویش در مقابل هر گونه یورش رژیم و مقابله به سیاست‌هایش را داشته و به تداوم مبارزات خویش می‌پردازد.

جنبش آزادی‌خواهی خلق کُرد با مواضع کاملاً مستقل خویش و تنها با تکیه بر نیروی ذاتی خلق خویش امروزه پیشاهنگی مبارزات آزادی‌خواهی در شرق کردستان و ایران را به عهده گرفته و توانایی دستیابی به موافقت را کسب نموده است. بدون شک توازنات و فراز و نشیب‌های جنگ میان ایران-آمریکا هیچ‌گونه تأثیری در روند مبارزاتی این جنبش نداشته و نخواهد داشت. چرا که این مبارزات با تکیه بر این نیروها چنین مبارزاتی را آغاز ننموده و توازنات خاص خویش را در سطح منطقه‌ای و جهانی داراست. پیشاهنگان این جنبش در همان عرصه‌ای که دولت سعی بر سرکوب خلق در آن‌ها دارد، مبارزات گسترده‌ای را آغاز نموده و برای اولین بار در تاریخ مبارزات ایران زندان‌ها به عرصه‌ی مبارزاتی مبدل گشته و زندانیان سیاسی از موضعی راسخ برخوردارند و سیاست‌های دولت را خنثی نموده‌اند. موضع شهدای قهرمان خلق کُرد رفقا فرزاد، شیرین، فرهاد، سوران، عگید، فصیح، احسان و دیگر شهدای قهرمان این خلق در زندان‌ها بایستی این موضع را فهمانده باشد که پیشاهنگان این جنبش با روحی فدایی و بدون ترس از مرگ و در راستای ایجاد حیاتی آزاد گام برمی‌دارند. در این اواخر نیز موضع کاملاً شفاف حبیب‌الله لطیفی مبنی بر آمادگی جهت شهادت در راه آزادی خلقش حاوی پیامی کاملاً شفاف در مقابل نیروهای دولتی بود و اراده‌مندی خلق کُرد و انتخاب حیاتی بامعنا و آزاد از سوی این خلق را نشان می‌دهد. این موضوع راه را بر هرگونه رانت و تجارت سیاسی بر روی مسئله‌ی کُرد مسدود نمود و اصرار و عزم مبارزاتی این خلق را نمایان‌گر است.

لذا در چنین مقطعی انتخاب مسیر دشمنی با خلق کُرد و جنبش آزادی‌خواهی کاملاً بسته به رایزنی‌ها و تصمیم خود دولت جمهوری اسلامی ایران است و پیامدهای آن را بایستی متحمل گردد. بدون شک نتایج آن را نیز آینده نشان خواهد داد و این تاریخ این گونه رقم خواهد خورد.

ایدئولوژی تمدن کاپیتالیستی

و

دینی گردانیدن آن

لوباتان مدرن؛ دولت

پرداختی مختصر به مانیفست جامعه‌ی دموکراتیک رهبر

رامتین صبا

آپو

بحث از هر دوره‌ای تمدنی، مطابق تقسیماتی که مارکس بدان دست زد، اشتباهات نظری بسیاری را بدنبال داشت که بعدها جامعه‌شناسی نتوانست از آن برحذر بماند. مارکس ادوار تاریخ را به جامعه‌ی ابتدایی، برده‌داری، فئودالی و سرمایه‌داری تقسیم نمود. لذا بعدها جنجال بر این نمط استوار شد که «آیا اولویت از آن فرهنگ مادی است یا معنوی؟». تمامی مکاتب خاص و نهضت‌ها مطابق پارادایم کلاسیک نظری، بدین جنجال پرداختند که یکی از این دو گزینه را مطابق تقسیم‌بندی فلسفی ایده‌آلیسم و ماتریالیسم بچسبند. به‌ویژه با شروع رنسانس که نهضتی ضددینی علیه کلیسا آغازیدن گرفت، طی سرمشق‌های فراوانی از قبیل راجر بیکن، فرانسیس بیکن و دکارت شالوده‌ی این نهضت ضددینی شیرازه یافت. هنگامی که با حمله‌ی بربرها به امپراطوری روم و یونان، تومار آن تمدن در هم پیچیده شد و بازار گرم فلسفه‌ی یونان جایش را به بازار مکاره و منجمد الهیات مسیحی داد، تنها اندیشه‌ای فلسفی که رواج یافت، همان ایده‌آلیسم افلاطونی بود که توسط منطق ارسطویی استحکام بخشیده شده بود. لذا کلیسا که شمشیر دنیا و آخرت را در دست داشت، از اندیشه‌های آن فیلسوفان مایه گرفت و مفاهیم دینی را تشریح می‌نمود. تشریح دو مسئله‌ی «خلود روح» و «وجود باری تعالی»، تنها مسایل و دغدغه‌های پاپ و کشیش- فیلسوفان آن دوره بود. این بود که آن مبحث فلسفی که درباره‌ی طبیعت بود و توسط طالس ملطی رایج گشته بود، از یاد رفت. کلیسا چنان در ایده‌آلیسم موهوم دینی درافتاد که تمام گرایش‌ها رو به قدرت و اقتدار کلیسا بر همه‌ی مراتب جامعه و دولت بود؛ تا جایی که کلیساها جار می‌زدند که غرفه‌های بهشت را می‌فروشد و مردم هم آن‌را باور کرده بودند. کلیسا با این فعل خود، اقتدار را در دست داشت و او هم در صدد برآمد که از اوضاع سیاسی- اجتماعی بهره گیرد و همه چیز را به نفع خود ورق می‌زد. چرا که در آن دوران جنگ تمامی اروپا را در بر گرفته بود و چون کلیسا به مثابه‌ی مکانی مقدس بود، بدان حمله نمی‌شد، اقشار مختلف اجتماعی هم آنرا مانند مأمنی می‌دانستند که در آن پناه گیرند و جان سالم به در برند. این‌گونه کلیسا امر آموزش، علم و قدرت را از آن خود می‌دانست. این مرجعیت کلیسا سبب شد که تمام مسایل فلسفی از یاد بروند و روزانه بر

سر موضوعاتی پیش‌پافتاده و مضحک بحث می‌شد که «آیا در بهشت شیر برای خوردن وجود دارد؟ آیا فرشتگان غذا می‌خورند یا نه؟ با نضح ایده‌آلیسم موهوم کلیسایی، دوران انگیزاسیون دوران قتل‌عام انقلابیون و آزادگان شد، صدها انقلابی و اندیشمند آزاده زنده در آتش سوزانده شدند. در واقع، این دوران تفتیش عقاید تنها این اندیشه را تحمیل می‌نمود که «تنها دین، مسیحیت است» و علم شدیداً محکوم می‌گردید. تنها اصرار کلیسا بر موجودیت فرهنگ معنوی - که منظور از دینی است - بود. رواج علم را علیه خود و نوعی فرهنگ مادی نام می‌نهادند. این برخورد سبب شد که نوعی دیالکتیک نابودگرانه حاکم شود.

اما با شروع رنسانس که فیلسوفان اروپایی از طریق فیلسوفان آسیایی و اسپانیایی با فلسفه آشنا شدند، کم‌کم از جانب کسانی مانند آنسلم قدیس، سنت آگوستین و غیره با دین درآمیخته شد. بدنبال این کشیش‌ها فیلسوفانی مانند بیکن‌ها و دکارت بر امر عقل تکیه کردند و با شروع نزاع نظری میان عقل و دین، یکی فرهنگ مادی را اصیل می‌دانست و دیگری فرهنگ معنوی را. لذا بیکن‌ها با توسل به عقل و علم نهضتی ضد دینی را پایه گذاشتند. این میراث در قرن شانزدهم و هفدهم برای رمانتیسم به یادگار ماند. در واقع تکستی استراتژیک و یا به زبانی دیگر پارادیمی نوین شالوده گرفت که بنیان مدرنیته‌ی کاپیتالیستی شد.

رهر آپو طرح پرسش «آیا اولویت با فرهنگ مادی است یا معنوی؟» را چیزی نمی‌داند جز به اشتباه درآمیختن موضوع و در ادامه می‌گوید که معنا و مفهوم دیگری در بر ندارد. سپس همچنان که اذعان داشته، می‌گوید که فلسفه او کوانتومی است و چه بسا دیالکتیک خود را نیز کوانتومی می‌نامد و جهت آشکار ساختن مسئله‌ی فوق می‌گوید: «اگر مثال جهان‌شمولی از دنیای فیزیکال ارایه دهم، موضوع شفافیت بیشتری خواهد یافت. پرسش درباره‌ی اولویت ذره یا موج، تا مدت زمانی طولانی مباحث بسیاری را به وجود آورد. نتیجه‌ی مباحثات این دیدگاه عامه‌پسند است که دوگانگی موج- ذره به واسطه‌ی یک تشکل بنیادین دیالکتیکی (نه دیالکتیک نابودگری بلکه دیالکتیک سازنده) در ذات کیهان ایجاد می‌شود. دوگانگی فرهنگ مادی و معنوی - اگر چه با سرشتی جداگانه- نقش مشابهی را بازی می‌کند. عواملی تشکیل‌دهنده‌اند که ضد یکدیگر نیستند، بلکه از همدیگر تغذیه می‌نمایند. همدیگر را از طریق دگرگون‌سازی پدید می‌آورند. همان‌گونه که هر ذره و یا فرهنگ مادی منجر به آن می‌گردد و تا یک موج یا عنصر فرهنگی به منصفه‌ی ظهور برسد، یک موج و یا عنصر فرهنگ معنوی نیز یک ذره و عضو مادی را تشکیل می‌دهد. در نظام تمدن، یک نوع گمراهی ذهن تحلیلی وجود دارد. این نیز به دلیل نظام پرمزیتی است که برقرار نموده‌اند». منظور رهر آپو این است که با ایجاد دوگانگی‌ها از جانب بیکن‌ها و دکارت، کارتی بدست سیستم کاپیتالیسم افتاد که همانطور که رهبری در ادامه می‌گوید، بتوانند: «با بساختن دوگانگی‌هایی نظیر هنجارهای نامتغیر؛ قوانین مطلقی که هر کس باید از آنها پیروی نماید؛ اولویت داشتن خدایان؛ قداست و جاودانگی دولت؛ مکمل بودن ایده‌آل‌ها؛ موقتی بودن پدیدارها؛ جوهر لایتغیر؛ و فرار بودن شکل» منافع‌شان را ماندگار و نظام‌مند نمایند. این رویکردی معنایی با دیالکتیک تشکل کیهانی است.

همانطور که گفتیم وقتی که مثال بیکن‌ها و دکارت از راه دوگانگی نمودن پدیده‌ها همه چیز را تشریح نمودند، بعدها هم امثال مارکس و هگل پیرو فرهنگ مادی و فرهنگ معنوی - اما هر دو با دچار شدن عین اشتباه - یکی عنصری ایده‌آلیستی را انتخاب نمود و دیگری عنصر ماتریالیستی را. برای درک بهتر این رهیافت‌ها به نظریات مختصر رهبر آپو در خصوص دکارت، بیکن و مارکس می‌پردازیم:

رهبر آپو دکارت و بیکن را بنیان‌ایدئولوژیک می‌نامد و می‌گوید آنها: «اقدام به برساختن اصول منطق و اتوپیا‌های نوینی می‌نمایند که تشکل‌های محسوس سده‌ی شانزدهم آنها را ضروری گردانیده‌اند». در سده‌ی شانزدهم بدنبال عملکرد تاریخی بیکن‌ها و دکارت، نهضت‌هایی مانند پروتستانیسیم، اومانیسیم، رمانتیسم و غیره شکل گرفتند. این نهضت‌ها بر نمط نظریات آنها عمل می‌کردند. لذا پروتستانیسیم نهضتی شد که علیه کاتولیک به پا خواست. از جمله مارتین لوتر شخصیتی بسیار تأثیرگذار گردید که علیه کلیسا ۹۵ قاعده را اعلان داشت و بر سردر کلیسا زد. از جمله این مواد: «بازگشت به سنت مسیح و تأسی از او؛ ضدیت با کلیسا که ادعای فروختن غرفه‌های بهشت را داشت؛ میان انسان و خدا واسطه‌ای مانند کلیسا وجود نداشته باشد؛ هر کسی با توجه به انجیل از انحصار پاپ، کلیسا و ثروتمندان خارج شود». این عملکرد مارتین لوتر، راه را بر ظهور پروتستانیسیم باز نمود. آنچه پروتستانیسیم انجام داد آن بود که بنیان‌های اخلاق را فروپاشد که همانا دین آنرا به وجود آورده بود. این جنبه‌ی منفی پروتستانیسیم زمینه را برای نوعی فرهنگ لاقیدی گشود که باب طبع بورژوازی کاپیتالیسم بود. فروپاشی اخلاق که در دوران پروتستانیسیم با ادعای «لاادری‌گری» یا «نمی‌دانم چیست؟!»، رواج یافت، جامعه و فرهنگ آن را در دوران دیگری قرار داد. دورانی که به نفع کاپیتالیسم بود و همه چیز منفک و تقسیم‌بندی شده بود. دکارت به ایجاد دوگانگی روح - بدن دست زد و با ایجاد سوژه - ابژه به زعم خود به فنودالیتت حمله نمود. رهبری می‌گوید: «این یک بازی قدیمی است اما به گونه‌ای بسیار نوپردازی شده، آن را بازی می‌کنند. در ادامه می‌گوید که هم‌چنانکه در دوران سومر کاهنان عنان همه چیز را در دست داشتند، این بار طبقه‌ای جدید از کاهن به نام فیلسوف و علم‌پژوه به وجود آمدند که از جعبه ایدئولوژیکی فنودالی و حتی برده‌داری پیاپی اصطلاحات و تئوری‌های نوینی اخذ نمایند. در خصوص علم‌پژوه بسیار تأثیرگذار یعنی دکارت، می‌گوید: «اگر تنها دکارت را تحلیل نمایم، ممکن نیست که متوجه عناصر برجسته‌ی برساخت ایدئولوژیکی شویم. دکارت ابتدا به هر چیزی شک می‌کند. رمز کار در این است: می‌خواهد بگوید که باید از ایدئولوژی طبقه‌ی فنودالی و بنابراین از قدرت آن گذار صورت گیرد. اگر آشکارا بگوید در مقابلش دادگاه انگیزاسیون یا دادگاه تفتیش عقاید قرار دارد، خطر سوزانده شدن در آتش، لرزه بر تن می‌افکند. بنابراین مجبور است در سطحی بسیار انتزاعی به تفلسف پردازد. بعدها می‌گوید: «می‌اندیشم، پس هستم». با این گفته اشاره می‌کند که تدارکی ایدئولوژیکی صورت گرفته است و عناصر آن پی‌درپی به میدان خواهند آمد. به همه می‌گوید: «از هر چیز شک کنید، موجودیت خویش را تنها

می‌توانید از طریق اندیشه‌های قوی اثبات نمایید.» بدین ترتیب گره‌گشایی از رمز آن به هیچ وجه دشوار نیست. شیوهی حیاتی که فئودالیت به موجب آن است، ارزشی ندارد. می‌توانید حیات نوین را از رهگذر اندیشه‌های نیرومند خویش بسازید. از راه دوگانگی روح-بدن اندکی اهمیت این جهان را به خدا و جهان دیگر یادآوری می‌نماید. پس از اینکه خداوند اولین تکان را [به دستگاه کیهانی] وارد می‌کند، کیهان متوالیاً به گونه‌ای خودبخود و مکانیکی حرکت می‌نماید. کشف رمز این جمله این است: علی‌رغم اینکه خالقان تمدن قدیمی شالوده‌ی کار محسوب می‌گردند، تمدن نوینی وجود دارد که به حرکت درآمده است و خودبخود می‌تواند تمدن نوینی را بسازد. اگر این گفته را به زبان طبقاتی بیان کنیم، مفهوم آن چنین خواهد بود: طبقه‌ای نوین به وجود می‌آید. نیروی اندیشیدن را دارد؛ می‌تواند جهان خویشتن، همچنین قوانین کنش‌ها و رفتارهای خود را تنظیم نماید.» در هر حال همان کوژیتوی دکارتی، راه را بر ظهور نوعی انسان مکانیکی می‌گشاید. در منطق دکارت انسان مکانیکی سوژه‌ای رباط‌سان است که به دلخواه خود می‌تواند در جهان یعنی اثره تصرف نماید و بر آن حاکم گردد. اخلاق دکارتی، اخلاقی است که قواعد سوژه-اثره آن را تعیین می‌نماید. هراندازه سوژه در اثره تصرف نماید، همان‌قدر ایده‌های کاپیتالیستی تحقق یافته است. زیرا تصرف به قصد سودآوری صورت می‌گیرد، چه بسا دکارت این قاعده را از لوتر اخذ می‌کند که گفته بود: «باید قانون سود و رباخواری آزاد شود». حال از خود پرسیم: به هر میزان سودخواری آزاد شود، آیا شکل‌گیری طبقه‌ای لویاتان مانند بورژوازی بعید است؟ مسلماً نه. چه بسا دکارت انسانی مکانیکی را تعریف می‌نماید که کاملاً شکاک است و هکذا قواعد و دستورالعمل‌های اخلاقی آنرا لوتر و پروتستانس تعیین نموده‌اند که بعدها با اعلان قوانین نیوتونی به هیولایی تبدیل می‌شود. دکارت و نیوتون به حرکت درونی اعتقاد ندارند بلکه به حرکت مکانیکی باور دارند. همه چیز را به بوته‌ی روش علمی یعنی «مشاهده، آزمایش و تجربه» می‌گذارند. لذا تمام آنالیزها ریاضی‌وار از یک به سوی کل می‌رود یعنی عکس آنچه ارسطو مدنظر داشت. اینها انسان فیزیکی را از راه متافیزیک توجیه می‌کنند. این قواعد به دستورالعمل‌های رفرماسیون تبدیل شد و بدان عمل گردید. آنچه اومانیسیم انجام داد، اعتقاد افراطی به نوع انسان بود که مطابق قاعده سوژه-اثره بر تمام طبیعت و جهان برتری داشت. انسانی که طبیعت را وحشی می‌شمرد و باید در آن دخل و تصرف کند. اینگونه، کاپیتالیسم در همان اوان ظهور و سپس بعدها با صنعت‌گرایی افراطی به دشمن اکولوژی و طبیعت تبدیل شد. تا زمانی که دین حاکمیت داشت حداقل فرهنگی سنتی از اسطوره و جامعه‌ی طبیعی بدان به میراث رسیده بود. اما این دوست‌داری اومانستی عکس آن عمل نمود و با ظهور رمانتیسیم، چنان سکولاریسمی رشد یافت که اخلاق اکولوژیکی را در قالب قواعد حیات مکانیکی دکارتی می‌ریخت. خود انسان به ابزاری تبدیل شد که نظام‌مندی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی را مسبب شد.

توسل به علم ضد دین که مسبب نوعی سیانتیسم (علم‌پرستی) شد، علم را از جوهر انداخت و آن را با مفهوم قدرت یکی نمود. جمله‌ی «علم نیروست» اشاره به این روند دارد. در خصوص عملکرد بیکن در این زمینه می‌توان گفت که به‌طور ضمنی پوزیتیویسم را شالوده‌ی کاپیتالیسم قرار داد. رهبر آپو می‌گوید: «در منطق وی تجربه اساس کار را تشکیل می‌دهد. چیزی که تجربه آن را تصدیق نماید، تعمیم داده می‌شود. اندیشه غیر تجربی، نمی‌تواند مبدل به علم گردد و ارزش داشته باشد. رمز کارش را می‌توان گشود: «همه چیز با پراکتیک و عمل قابل آموختن است؛ سفسطه‌های گذشته را باور نکنید؛ علم نیروست؛ تنها اندیشه‌هایی که از راه آزمون و عمل خویش کسب کرده و یا ناگزیر از کسب آنها هستید، نمی‌توانند به شما نیرو بخشند». کشف رمز آن در مفهوم طبقاتی‌اش این است؛ می‌خواهد به نیروهای نوینی که بر روی ارزش افزونه و با توسل به روش‌های انحصار کاپیتالیستی آن تشکیل شده‌اند، بگوید «نه مطابق ذهنیت دگماتیک گذشته، بلکه با توسل به رهنمایانی منافع‌تان، هر چیز را بیازمایید و نتایجش را توسعه و تعمیم دهید؛ از راه شناخت و معلومات، نیرومند می‌گردید و خانه و جهان خویشتن را بنا خواهید نمود». در واقع در سرمشق بیکن یک چیز بر چیز دیگر سلطه می‌یابد و یا به عبارتی سوژه‌ای بر ابژه‌ای سلطه می‌یابد. سوژه کاملاً سودجو است. قدرت را محور علم و علم را قدرت معرفی می‌نماید. هکذا نوعی فلسفه‌ی پراگماتیسم پوزیتیویستی را ترویج می‌دهند. همه چیز منفعت است. او ضد سیستم ارسطو قرار می‌گیرد و به جای کل به جزء اهمیت می‌دهد. بیکن مفاهیم اقتدار را در قالب سوژه و ابژه بیان می‌نماید و روشی نو ایجاد می‌کند که در آن هم طبیعت و هم زن در رکاب مرد هستند و هر سه اینها در رکاب دولت. خلاصه آن قانون و قواعدی که مدرنیته را شکل می‌دهد، در واقع کاپیتالیسم را شکل داده است. در اینجا تقابل سنت و مدرنیته تنها در شکل و ظاهر است، اگر نه همان لباس مفاهیم کهنه را بر تن دارد. ذهنیت، ذهنیتی نو اما وصله پینه شده است.

فیلسوفان دیگری که به نضج کاپیتالیسم، در قالب یکی از مذاهب، بدان کمک کرده‌اند مارکس و هگل می‌باشند. این دو فیلسوف این بار به جای اصطلاح سوژه-ابژه به طرح زیرساخت و روساخت دست می‌زنند و هر کدام فرمول قانون دیالکتیک خود را پایه‌ریزی می‌کنند. مارکس به اقتصاد اهمیت می‌دهد و آن را زیربنا نامیده و در اولویت قرار می‌دهد، و هگل هم سیستم خود را ابتدا از روساخت یعنی از دولت و حقوق آغاز می‌نماید. در جایی که دولت و حقوق نفوذ کنند مسلماً جامعه و اخلاق رنگ می‌بازند. رهبر آپو در مورد این دو می‌گوید: «مباحث مربوط به زیرساخت و روساخت نیز رابطه‌ی تنگاتنگی با این برساخت‌های گمراهانه‌ی تمدن دارند». هگل، همانند نظام کیهانی، از هوش مطلق آغاز می‌کند و آن را روساخت حقوق و دولت می‌نامد. مارکس نیز اولویت را به نیروها و روابط تولیدی که آن را زیرساخت می‌نامد، می‌دهد. او نیز علی‌رغم اینکه می‌گوید: «دیالکتیک هگل را از دوگانگی خارج ساختم و روی پاهایش نشانیدم» با هگل یک منطق مشترک دارند. چه منطقی؟ یکی از آنها عنصری را شالوده تلقی می‌کند اما دیگری عنصر مذکور

را دومین و یا تعیین شونده محسوب می‌نماید. این در افتادن به منطق محض یا خام مبتنی بر متمایزسازی سوژه- اژه است. پاسخ پرسش‌گری درباره‌ی موفقیت‌آمیز نبودن سوسیالیسم مارکس، در همین منطق نهفته است. مارکس در دوران خود مطابق فرهنگ و تمدن اروپا، که بعد از پروتستانسیسم و دکارت‌ها، سالهاست که سودجو، اقتدارطلب و اقتصادمحور است، چنین تئوری‌ای را پایه‌ریزی می‌نماید و اقتصاد را در اولویت از ایدئولوژی قرار می‌دهد. جدای از این اشتباه بزرگ، مارکس فرمول دیالکتیک هگل را تغییر می‌دهد و ادعا می‌کند که آنرا از وارونگی رهانیده است. چه بسا در قاعده‌ی دیالکتیک هگل، نظراً آنتی‌تز، تز را از بین نمی‌برد و در سنتز موجودیت می‌یابد. اما مارکس می‌گوید: آنتی‌تز، تز را از بین می‌برد و سنتز ایجاد می‌شود، اینگونه فرمول هگل را خود عکس ادعایش وارونه می‌کند. اما هر دو بر یک منطق استوار هستند. زیرا مارکس می‌گوید که نیروی (مثلاً کارگر) می‌تواند نیرویی دیگر (مثلاً بورژوازی) را نابود کند و به جای آن بنشیند. ولی هگل هم اگر چه به نابودی تز اعتقاد ندارد اما این صرفاً نظری است و در کل فلسفه‌ی او بر بنیان دولت و حقوق به مثابه‌ی روح مطلق رد کیهان استناد دارد. هر دو قانون ضد دیالکتیک می‌باشند و همان ذهنیت قدیمی در ضمیر مارکس و هگل تداوم دارد. دولت در ذات خود قدرت طلب و سودجو است. چرا رهبری به اندیشه‌ی فیلسوفان فوق اشاره می‌کند؟ زیرا هر یک به شیوه‌ی تمدن کاپیتالیستی را تغذیه نموده‌اند. او می‌گوید: «تمدن کاپیتالیستی (مدرنیته) هنگام بر ساختن خویش، فعالیت استادانه‌ی مبتنی بر بر ساخت ایدئولوژی انجام داده که دست کاهنان سومر را نیز از پشت بسته است. این فعالیت را به حالت سیستماتیک در آورده است. حتی می‌توان گفت که ابتدا از رهگذر ایدئولوژی، مسافتی طولانی را در گستره‌ی «شیوه دولت» در نوردیده است. هیچ تمدنی به دست تنها یک خدا به منصفی ظهور نرسیده. اما موقعیت خود را چنان تبیین می‌نماید که گویی به دست یک خدا پدید آمده؛ دیگران را نیز وادار به چنان تبلیغی می‌نماید». در واقع منظور از دیگران، همان فیلسوفانی هستند که در فوق ذکر نمودیم. چرا که کاپیتالیسم به قول رهبر آپو: «با توسل به این میراث، از حیث نظم و محتوا معماری جدیدی به خانه‌ی خویش بخشیده است. ابتدا طبقه‌ی خود و سپس یک و یا چند طبقه‌ی دولتی بر ساخته شده نظیر آنرا از طریق بر ساختی ایدئولوژیکی کامل می‌کند. بر ساختنش را از مُد تا فلسفه، از اِعمال کنترل بر تولید تا مصرف و همچنین تا نظارت بر سیاست، تمامیت می‌بخشد. بعدها این عمل را در سطح قاره‌ای و رفته‌رفته در سطح جهانی انجام می‌دهد». آری! طبق نظرات رهبر آپو این روند چنین ترتیبی دارد:

۱- با بنیان ایدئولوژیک و در رأس آنها رنه دکارت و فرانسویس بیکن، اقدام به بر ساختن اصول منطق و اتوپیا‌های نوینی می‌نمایند که شالوده و بنیان تشکل‌های سده‌ی شانزدهم به بعد شد.

۲- بر ساختن دین به شیوهی تمدن فنودالی، دچار گسیختگی و فروپاشی شده و پروتستانیسیم نتیجه‌ی همین امر بود. اخلاق پروتستانی که به جای اخلاق کاتولیکی می‌نشاند، با کاپیتالیسیم مطابقت و همخوانی می‌یابد. تمامی لائیسیم‌های جعلی بنیان خود را از آن دوران می‌گیرند.

۳- انترناسیونالیسم و یا گلوبالیسم بورژوازی، تصرف تمامی جهان را به جای زیگورات مد نظر دارد. داووس سمبل آن است.

۴- ملی‌گرایی، مؤثرترین قالب اعتقادی مدرنیته است.

رهبر آپو در این بخش می‌خواهد بگوید که تمام علوم و فلسفه و حتی علما و فلاسفه را تحت اتوریته‌ی خود در آورده‌اند و از آنها برای ایجاد سیستم خود استفاده کردند. کاپیتالیسیم را دزد ذهنیت می‌نامد که بسی هنرمند، علم‌پژوه و فیلسوف را تحت نظارت خود گرفت و حتی در دستگاه قدرت خویش مشارکت دادند و این استثمار را تحقق بخشیدند و آنان که در مقابل‌شان مقاومت کردند، آن را بر سرشان آوردند که بر سر اراسموس، گالیله و برونو آوردند. همه‌ی اینها تحت انحصار دولتی اجرا شد. در واقع شکست‌خورده‌گان عبارت بودند از: کاتولیسیم مسیحی، مونارشی مبتنی بر شیوه‌ی قدیمی، امپراتوری‌ها و اومانیسیم. همان‌طور که می‌دانیم پروتستانیسیم، کاتولیسیم را به هزیمت کشاند و با ظهور آمستردام و لندن، این شهرها به مونارشی‌ها و امپراطوری‌طلبان اسپانیا در قرن هفدهم حمله بردند و آرزوی مبدل‌شدن آن به روم دوم را زیر خاک مدفون نمودند و این در حالی بود که اومانیسیم که در مقابل کلیسا، به‌جای خدا به انسان اهمیت می‌داد، تن به انسان مکانیکی که همان نیروی کاربرده در کاپیتالیسیم است درداد. پوزیتیویسم پدیده‌گرایانه به‌جای متافیزیک دین واقعی شد و به ابژه‌پرستی اهمیت داد که همان بت‌پرستی باستان را تداعی می‌نماید. چرا که بت نیز یک ابژه‌ی عینی است و موضوع پرستش. حقیقت‌گرایی پوزیتیویسم مبتنی بر ابژه است و نوعی ماتریالیسم محض. رهبر آپو پوزیتیویست‌ها را «پدران جهل» یعنی ابوجهل زمان می‌داند. کاپیتالیسیم تقریباً چهارصد سال است که اقتدار را در دست دارد اما اقتدار متکی به سه نسخه‌ی ایدئولوژیکی است: «لائیسیم، پدیده‌گرایی، ماتریالیسم خشن (می‌گوید ذهن انسان همچون آینه است، تنها منعکس می‌سازد)». اینگونه فرهنگ معنوی و اخلاقی هزاران ساله را فرو می‌پاشند و به پیروزی می‌رسند. سه فلسفه‌ی فوق، اخلاق را فروپاشاندند.

رهبری، انترناسیونالیسم و ملی‌گرایی بورژوازی را دو سنتز پوشیده‌تر سه نسخه‌ی فوق‌الذکر می‌نامد. در خصوص انترناسیونالیسم که آنرا همان گلوبالیسم کاپیتالستی می‌داند، می‌گوید: «بنیان ایدئولوژیکی در طول تاریخ تمدن در مورد دو چیز دقت به خرج می‌دهند؛ آنهایی که در طبقه‌ی فوقانی می‌نشینند؛ و ارزش‌های نمادین مشترک». اینها، بیان‌های سمبلیک منافع مشترک‌اند. ایدئولوژی‌ها همیشه کیفیتی سمبلیک دارند. مورد مهم این است که نهادینگی منافع چه چیز و چه کسانی هستند، شورای خدایان موجود در بالاترین طبقه‌ی زیگورات، یک سمبل بود... و شورای طبقه‌ی فرادست امروزی، پنهانی و یا آشکارا به صورت

منظم در «داووس» تشکیل جلسه می‌دهند. تمام ثروتمندان و سران کشورهای به‌ویژه صنعتی در آن جلسات و فورم اقتصادی شرکت و بر سرنوشت جهان و بازار آن اتوریته‌شان را تداوم می‌بخشند. از جنگ هراس ندارند زیرا ذخایر و تدارکات کافی دارند و لذا دین ملی‌گرایی را چنان ترویج می‌دهند که با سیاست‌استراتژیکی «تفرقه بیانداز و حکومت کن» افیونی هستند برای از بین بردن طبقات زیرین جامعه. مهم‌ترین ابزارهای ایدئولوژیکی آنها - هر چند دارای نواقص فراوانی هستند- پوزیتیویسم، لائیسیم، ماتریالیسم محض و علم‌گرایی است. دین مؤثر، دولت- ملت است. اساساً باورداشت کاپیتالیسم، همان دولت- ملت است که بدون آن نمی‌تواند به موجودیتش تداوم بخشد.

آنچه تحت نام ایدئولوژی کاپیتالیستی عمل می‌کنند، نفوذشان طی ثانیه‌ها در اجتماع است. این نفوذ توسط رسانه‌های غول‌آسا صورت می‌گیرد. تکنولوژی ارتباطات را چنان به خدمت می‌گیرند که چنان فراگیر عمل می‌کنند که دانشگاه‌ها، مساجد و کلیساها را به مثابه‌ی مراکز آموزشی پشت‌سر گذاشته‌اند. دولت- ملت چنان تبلیغ می‌شود که هیچ مکتب فکری توان آنرا نداشته است. ملی‌گرایی و انترناسیونالیسم بورژوایی که در ظاهر با همدیگر متضاد دیده می‌شوند، اما در جوهر خویش مکمل یکدیگرند.

تحلیلی بر سازماندهی دموکراتیک عرصه‌های اجتماعی

ماهر آتاکان

عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، بهداشت و سلامت، آموزش، امنیت، حقوق و غیره باید بر مبنای نیازهای جامعه تشکیل شوند. سازمان‌های مربوط به عرصه‌های زندگی اجتماعی، به سنگ بنای کنفدرالیسم دموکراتیک می‌مانند. این عرصه‌ها که هم‌اکنون تحت سیطره‌ی دولت درآمده‌اند ابتدا توسط جامعه مدیریت می‌شدند و صاحب واقعی آن، جامعه می‌باشد. کلیه‌ی این سازمان‌ها که به زندگی اجتماعی سر و سامان می‌بخشند، کنفدرالیسم دموکراتیک را پی‌ریزی می‌نمایند. آموزش از هر لحاظ مبحثی حائز اهمیت می‌باشد و یکی از موانع اصلی پیش‌روی اجرایی‌شدن سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک، مشکلات آموزشی می‌باشد. اگر تغییر و تحولاتی ریشه‌ای در ذهنیت آموزش کلاسیک داده نشود و فعالیت‌های آموزشی نتواند از سیستم قدیمی گذار نماید، نمی‌توان سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک را بنیاد نهاد. این شیوه‌ی آموزشی در نهایت به درهای بسته منتهی می‌شود و نیروی گذار از مشکلات را ندارد. به همین دلیل زمانی که با ذهنیتی شکل گرفته از چنین سیستم آموزشی‌ای، سعی در سازماندهی کمونال-دموکراتیک می‌نمائیم، می‌بینیم هر سازمانی در این مورد پیشاهنگ می‌شود از مسیر واقعی خود دور گشته و تبدیل به نیرویی برای پیشبرد اقتدار مرکزی، ابزاری برای خدمت به ایدئولوژی و ساختار دولت و هم‌چنین منافع اقتصادی آنان می‌شود. رسیدن به دانش نوین و دوری گزیدن از ذهنیت اقتدارگرا، حیاتی‌ترین عامل برای گذار از بحرانی است که جامعه با آن مواجه شده است.

فرآورده‌های علم و دانش در عصری که در آن قرار داریم به‌مثابه‌ی ارزش‌های برای خدمت به انسانیت محسوب نگشته و دولت با انحصاری نمودن‌شان، آنها را به ابزاری برای گسترش و تعمیق قدرت خود به کار می‌برد. آگاهی، علم و آموزش و فرآورده‌های آن در صورت در پیش گرفتن رویکردی صحیح می‌توانند به جامعه‌ی انسانی خدمت شایانی نمایند. سیستم آموزشی دور از واقعیات فرد می‌باشد و مسیر حرکت رو به آینده را برای وی روشن نمی‌نماید. این چنین سیستمی با در نظر گرفتن ساختار و فکر اقتدارگرا و دولتی، درون‌مایه‌ی علوم اجتماعی را تهی نموده است. امروزه مراکز آموزش عالی تحت کنترل هیئت‌های آموزشی دولت‌های منطقه، این واقعیت را به خوبی نشان می‌دهند. در دیگر دولت‌های اقتدارگرا نیز وضعیت بدین منوال است، یعنی از کاراکتر و ویژگی‌های آموزشی دور گشته‌اند و موانع فراوانی در راه رسیدن به آگاهی و

دانش راستین وجود دارد. سیستم آموزشی تاکنون به دلیل انحرافات‌ی که بدان دچار گشته سدی پیش‌روی آموزش به زبان مادری بوده و تا زمانیکه این استعمار پایان نیابد نمی‌توان بحث از دموکراسی نمود. تا زمانیکه هویت، زبان و فرهنگ خلق کرد مورد پذیرش واقع نگردد؛ با در نظر گرفتن هویت خود سیاست ننماید؛ آموزشی واقعی را در راستای رسیدن به دانش و آگاهی نبیند؛ نمی‌توانیم بگوئیم در راه رسیدن به زندگی آزاد و دموکراسی گام برمی‌دارد و نمی‌تواند خود را انسانی دارای ارزش اخلاقی بداند. دولت برای اینکه ساختار و ذهنیت زندگی اجتماعی خود را در جامعه اجرایی نماید، با توجه به اینکه خواهان تشکیل ملت فرادست است با استفاده از تناقضات طبقاتی و ازهم‌گسیختگی‌های جامعه، آموزش خود را در راستای تداوم بقای سیستم طرح‌ریزی می‌نماید. به آموزشی که اقتدار را ضعیف، دانش و آگاهی را گسترش داده و همگانی نماید، جامعه‌ی عمل نمی‌پوشاند.

برای حل مشکلات باید جامعه خود فعالیت‌های آموزشی را برعهده گرفته و چشم‌انتظار دولت نماند. به‌عنوان اولین گام می‌تواند در روستاها با چند آموزگار سیستم آموزشی خود را که آلت‌رناتیوی است برای سیستم آموزشی دولتی - که جامعه را از هم می‌پاشد- را دایر نماید. با چنین اقداماتی می‌توان سیستم آموزشی را از سلطه و انحصار دولت درآورده و صاحب واقعی آن [جامعه] نقشش را ایفا نماید. پیش از هر اقدامی لازم است، به جای نگرش اجتماعی دولت‌گرا، ذهنیت جامعه‌گرایی کمونال- دموکراتیک را در ذهن انسان‌ها حک نماید. چنین آرمانی تنها با ارتقای سطح مبارزات آزادی‌خواهان و دموکراتیک، در برابر سیستم دولتی معنا می‌یابد. در این راستا می‌توان با احداث کتاب‌خانه‌و یا تأسیس مراکزی برای ترویج زبان و اصطلاحات زبان مادری، به پیشرفت سیستم آموزشی کمک نمود. دولت برای جذب افراد جامعه در عرصه‌های اجتماعی خود تلاش فراوانی می‌کند و همه‌ی امکاناتش را بسیج می‌نماید تا سیستم آموزشی خود را در خدمت‌رسانی هر چه بهتر و بیشتر به منافعش ارتقا ببخشد و حتی به دورافتاده‌ترین مناطق برسد. بدین خاطر ما نیز باید سیستم آموزشی خود را به هر جایی که جامعه‌ای وجود دارد برسانیم و انجمن‌های محلی تبدیل به مکانی برای آموزش شود. باید سازمان و نهادهای دموکراتیک، دوره‌ی آموزش موقت را ایجاد نموده و هم‌چنین لازم است که اجتماعات و گروه‌های آموزش علمی تأسیس شود. برای آموزش کادرهای سیاسی و دیپلماتیک باید احزاب سیاسی- دموکراتیک، آکادمی سیاست تشکیل دهند. اگر خواهان دستیابی به زندگی کمونال- دموکراتیک می‌باشند، باید به‌صورتی فشرده و دامنه‌دار اماکن آموزشی را احداث نمایند.

از سوی دیگر سیستم آموزشی نیازمند تعیین برنامه‌ای دارای مبانی و منابع مناسب و همچنین مستلزم فعالیت و تلاشی ویژه می‌باشد؛ نیاز به آفریدن کادرهای حرفه‌ای برای انجام امور تخصصی و برای پیشاهنگی خلق و جامعه دارد. سیستم آموزشی باید با توجه به سطح استعداد و هوش انسان‌ها و البته به‌شکلی فراگیر و همگانی باشد و تمامی افراد جامعه و نیازهای آنان را شامل شود. این بدین معناست که سیستم آموزشی به

اندازه‌ی مباحث ایدئولوژیک باید آموزش سیاسی، اجتماعی، فلسفی، فرهنگی، حرفه‌ای و دیگر جنبه‌های تخصصی را دربر گیرد. اساسی‌ترین و حائزاهمیت‌ترین موضوع، آزادی‌خواه‌بودن آن می‌باشد و سؤال کردن، کنجکاوی و کنکاش مسائل را به امری حیاتی و ضروری تبدیل نماید. بایستی مرزهای یادگیری (ازبرنمودن)، پوچ‌گرایی، پست‌مدرنیسم، پراگماتیسم، سیاه یا سفید تحلیل نمودن و مطلق‌گرایی را بشکند و سیال و منعطف باشد. تلاش و فعالیت روشن‌گرانه‌ی اجتماعی نیاز به طرحی فراگیر دارد لذا، مستلزم تأسیس اماکن آموزشی برای خلق به‌مثابه‌ی امری بنیادین و اساسی است و مجبوریم در راستای عملی‌نمودن آن گام برداریم.

بهداشت (سلامت و تندرستی) جامعه از دیگر مسائلی است که امروز خلق‌مان با آن دست‌به‌گریبان است. رهبری، این مهم را به‌عنوان یکی از عرصه‌های کنفدرالیسم دموکراتیک برمی‌شمارد. بهداشت جامعه برای دولت اهمیت نداشته و خدمات بهداشتی برای ایجاد جامعه‌ای سالم صورت نمی‌گیرد بلکه می‌خواهد بی‌اقتدار خود را نهادینه نماید. جامعه را محدود به چرخه‌ی تولید مرکزی نموده و از این طریق آنرا را با توجه به منافعهش به کار می‌برد. همان‌گونه که برای گسترش علم خود سیاست آموزشی ویژه‌ای را دنباله‌روی می‌نمود سیاست بهداشتی نیز، در راستای همان اهداف و مقاصد می‌باشد. به همین دلیل سیاست‌های بهداشتی امروزی که نهادهای دولتی اعمال می‌کنند، دربرگیرنده‌ی اقشار خاص اجتماعی، تبعیض‌آمیز و البته نژادپرستانه است.

برای اینکه جامعه به ذهنیتی مطلوب و ساختاری سازمان‌یافته دست یابد تا بتواند بدون چشم‌داشت به دولت بر مشکلات سلامت خویش چیره شود، در سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک نیاز به تأسیس کمیته‌ی بهداشت است. کمیته‌ای که در برابر چاره‌یابی مشکلات سلامت جامعه و مشخص نمودن مبانی اصلی تندرستی مسئول باشد و با هدف گذار از این معضلات برنامه و پروژه‌های خود را ارائه و نهادهایی را برای اجرایی نمودن آن مشخص سازد. این کمیته از اشخاص و سازمان‌هایی تشکیل می‌شود که واقف و آشنا به امور سلامت جامعه باشند. اگرچه تشکیلات جامع بهداشت و تندرستی وجود نداشته باشد اما پزشکان، جراحان، پرستاران و کارمندان این بخش می‌توانند در شهرداری‌های دموکراتیک و کمون‌های میهن‌دوستی، چنین کمیته‌هایی تشکیل دهند. پزشکان و کارمندان امور تندرستی متخصص و مستقل، یا عضو سندیکا، سازمان و اتحادیه‌های جامعه‌ی مدنی می‌توانند در آن، جای بگیرند. کسانی که مبارزه‌ی آزادی‌خواهانه‌ی دموکراتیک را در برابر دولت پیشبرد می‌دهند باید از تجربه‌های جهانی درس گرفته و آگاه به این موضوع باشند تا نهادهای دولتی امور بهداشت، آنها را رندانه در خدمت منافع خود سازماندهی ننموده و به سوی سیستم سوق ندهند. اگر در این عرصه‌ها پیشرفت صورت نگیرد، پیوستن خلق به سازمان‌ها و نهادهای کنفدرالیسم دموکراتیک و حرکت در این راستا در سطح خیال خواهد ماند.

دو مرحله پیش روی این کمیته می باشد. در وهله اول، مرحله گسترش سیاست تندرستی و سلامت جامعه در سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک است. باید در برابر فرایندها و تشکیلاتی که سلامت جامعه را تهدید می کنند، موضعی مناسب اتخاذ نمایند. دولت به مقوله سلامت جامعه چندان اهمیت نمی دهد، هر چند که سازمان های ظاهری نیز تشکیل داده باشد. بالعکس در راستای تداوم سیاست و حفظ موجودیتش، مسئله سلامت جامعه را با توجه به منافع دولتی خود به کار می گیرد. دولت حتی در امور مربوط به تندرستی جامعه نیز تبعیض روا می دارد و خدمات درجه دو یا سه به بعضی از خلق ها و اقشار زیردست و آسیب پذیر جامعه ارائه می دهد و تمامی اقشار جامعه به یک میزان از این خدمات برخوردار نمی شوند. این مسئله باید از سوی ارگان های سیاسی و فعالان این عرصه مورد تحقیق و تفحص قرار گیرد و در تعیین سیاست های خود نیازهای سلامت جامعه را در اولویت قرار دهند. برای آگاه سازی و هشدار به جامعه در مورد تندرستی کلی آنان و تأکید بر پیشگیری از بروز مشکلات بهداشتی، بایستی به وسیله برپایی سمینارها و گردهمایی هایی وارد عمل شوند. برای رسیدن به این هدف می توان از طریق هماهنگی امور با شهرداری های دموکراتیک و آزادی خواه و یا نهادهایی که طرفدار سلامت جامعه دموکراتیک می باشند، در یک راستا حرکت نمود. به منظور پیشرفت، توسعه، کمک رسانی و نیرومندسازی روند سیاست دموکراتیک که جامعه را مبنای خویش قرار می دهد این نهادها وظایف مشترکی برعهده دارند.

در وهله دوم، با هدف حفظ سلامت جامعه و گسترش آن گام هایی به سوی سازمان یافتگی آن برداریم. باید در سطح مناطقی که انجمن های شهروندی فعالند، کارگروه های تندرستی تشکیل داد و به شیوه ای مشترک در راستای خواست های شهروندان حرکت نمود. در این چارچوب هر فعالیتی که در جهت سلامت صورت می گیرد خدمتی است برای افزودن آگاهی افراد جامعه و سازمان دهی آنان در انجمن ها و نهادهای محلی. با تمسک به این انجمن ها، مشکلات سلامتی هر مکانی ریشه یابی می شوند و برای حل آنها با طرح برنامه و سازماندهی مناسب در راستای اجرای آن می توان حرکت نمود. باید اماکنی برای تأسیس انجمن های شهروندی در نظر گرفته شود و در جاهایی که شهرداری های آزادی خواه موجود هستند، ارگان هایی در این زمینه فعالیت نمایند و با توده ی مردم در ارتباط باشند. با توجه به کادریایی [پزشک و کارمندان بخش بهداشت] که در اختیار دارند به صورت گروه های سیار اهالی محل را مورد تست پزشکی قرار دهند. این مهم از وظایف و مسئولیت های شهرداری های آزاد و دموکراسی خواه است و بدون داشتن هیچ انتظاری از دولت، نیرو و توانایی های درونی را به بهترین وجه برای چاره یابی مشکلات سلامت جامعه و پویایی آن به کار آورند. در مناطقی که این شهرداری ها توانایی رسیدگی به امور فوق الذکر را ندارند، می توان سندیکاهایی متشکل از گروهی پزشک و کارمندان سلامتی به صورت سیار، تشکیل داد و مشکلات تندرستی خلق را حل نمود. تأسیس گروه های موقتی بهداشت برای محلات و روستاها می تواند

مدنظر باشد. در نقاط مرکزی نیز باید بیمارستان و مراکز درمانی احداث نمایند. تأسیس چنین سازوکاری از جانب پزشکان، پرستاران و پرسنل‌های بهداشتی امری میسر و ممکن می‌نماید. از دیگر سو آباد نمودن مراکز تندرستی با در نظر گرفتن کاربرد و توانایی ساکنان محل باید، بخشی از برنامه‌ی کاری باشد. فقر خلق و گرانبها بودن لوازم و ابزار پزشکی، در صورتی همکاری و مشارکتی همه‌جانبه، مانع از تشکیل چنین مراکزی نخواهد شد. با هدف ترغیب نهادهای دموکراتیک و آزادی‌خواه برای ایجاد مراکز درمانی و بیمارستان‌های سیار در روستاها و اماکن از پیش تعیین شده می‌توان کمپینی در جهت برطرف نمودن نیازهای تندرستی و درمانی جامعه راه‌اندازی و ارگانیزه نمود. برای اینکه این امور منظم و متداوم صورت گیرد لازم است که، امور وابسته به تندرستی سازماندهی شود و به همین سبب هم یکی از برنامه‌های مهم و طولانی مدت بردوش این کمیته، ایجاد و جهت‌دهی اتحادیه‌ی پزشکان می‌باشد که باید ساختار بندی آن در چارچوب کنفدرالیسم دموکراتیک باشد.

چون سرچشمه‌ی بسی از مشکلات جوامع امروزی، مسائل حقوقی می‌باشد یکی دیگر از جنبه‌های سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک و موازات با عرصه‌های سیاسی و اجتماعی، تلاش‌های حقوقی می‌باشد. ذهنیت دولت‌مدار ایجاد سیستم دولت-ملت را تأیید می‌نماید که این ذهنیت در جوهره‌ی خود خارج از معیارهای حقوقی است و جامعه از صدمات آن فغان سرداده است. امروزه دولت و مراکز قانون‌گذاری وابسته به آن، حتی در غرب که ایده‌آل‌ترین نمونه‌ی آن می‌باشد، معیارهای حقوق‌شناسی دموکراتیکی که حافظ منافع خلق می‌باشد را ملاًک قرار نمی‌دهند. ادارات دولتی رسیدگی‌کننده به حقوق، تبدیل به مکانیسم‌های اجرایی قدرت شده‌اند و نه تنها از ارزش‌های جامعه صیانت به عمل نمی‌آورند بلکه آن را رو به زوال می‌برند. این پارادوکس به خودی‌خود مشروعیت ساختار دولت-ملت‌ها را زیر سؤال می‌برد. (رژیم با چنین شکل‌بندی‌های مرکز‌گرا و بروکراتیکی برای نیرومندسازی و مؤثر نمودن از انجمن‌ها و اتحادیه‌هایی که توسط مأموران و بروکرات‌ها اداره می‌شود، بهره می‌گیرد).

انزوا، شکنجه‌ی سیستماتیک و اعمال آزاردهنده در زندان‌ها از سوی قدرت هژمونیک انجام می‌پذیرد. در تمامی عرصه‌های جامعه با انجام رفتارها و فشارهای آشکار و پنهان چه فیزیکی و چه روحی، رویکردی میلیتاریست را پیروی می‌کنند. شایان ذکر است که در چنین جامعه‌ای نمی‌توان بحث از شهروندی آزاد نمود زیرا حقوق شهروند آزاد از او گرفته شده و تنها وظیفه و مسئولیت تحمیل شده بر او، خدمت به سیستم دولتی می‌باشد و آداب و رسومی که با این فشار و ناحقی‌ها در جوامع بوجود می‌آید، پیامدی مشابه دولت به همراه دارد. اگر در سیستم کمونال-دموکراتیک به شیوه‌ای راستین فلسفه و ذهنیت حقوقی درک و فهم نگردد، نمی‌توان آنگونه که شایسته و بایسته است با معضلات به صورت جدی مقابله نمود. قوانین تصویب شده از سوی دولت‌ها که علیه خلق بوده و به فرادستان خدمت می‌نماید، نقش سازمان‌یافته‌ی اهرم‌های فشار و سرکوب خلق را

بازی می‌کند. در چنین سیستمی نمی‌توان بحث از عدالت، دادپروری، یکسانی و برابری راستین نمود و تمامی اقشار جامعه به حقوق خود نمی‌رسند و اراده‌ی جامعه هیچ تأثیری در فرایند قضاوت ندارد. لاجرم شکل‌گیری سازوکار اجرای عدالت و دادپروری در آبادنمودن ساختار جامعه‌ای دور از دولت و شکل‌گرفته از قراردادها و ارزش‌های دموکراتیک-اکولوژیک، اهمیت دارد. بایستی فعالیت‌های حقوقی در زمینه‌ی حقوق‌شناسی صورت گیرد و با اراده‌ای آهنین و به شیوه‌ای بنیادین در برطرف‌نمودن بحران‌های جامعه و شناخت معیارهای تأثیرگذار موجود در ساختار کمونال، بحث و گفتگو صورت پذیرد.

در راستای سازماندهی عرصه‌ی حقوق رهبر کنفدرالیسم دموکراتیک «رهبر آپو» بیان می‌دارد: «گرایش کلیه‌ی دسته‌ها و اقشار جامعه‌ی مدنی به حقوق‌شناسی در زندگی لازم و دارای اهمیت است.» وظیفه‌ی نهادهای حقوق‌شناسی نیز ارتقای دانش دادپروری و عدالت، رسیدن به سیاست دموکراتیک، تلاش علیه بی‌عدالتی و پی‌ریزی سیستم دادپروری است و بدین سبب از بنیادی‌ترین سازمان‌های جامعه‌ی مدنی می‌باشد که چشم‌پوشی از آن غیرممکن می‌نمایند. گسترش بحث و گفتگو میان توده‌ی خلق و سازمان‌های حقوق بشر در هر منطقه، موظف نمودن نمایندگان این نهادها و فرستادن حقوق‌شناسان برای تشریح حقوق در هر جایی حائز اهمیت و ارزشی فراوان می‌باشد. ارتقای سطح شناخت از عدالت و حقوق در میان جامعه و همزمان تنظیم و سازماندهی عرصه‌های حقوق‌شناسی تأثیرات فراوان و غیرقابل چشم‌پوشی بر پیشرفت این پروسه خواهد گذاشت. جامعه‌ای که دارای سیستم عدالت و دادپروری باشد، جامعه‌ایست که به معنای واقعی کلمه وابستگی‌اش به دولت را از بین برده و منزله از تخریبات دولت دوباره به جامعه‌ای با ارزش‌های کمونال برگردد. کاراکتر دادپروری کمونال-دموکراتیک به جای ذهنیتی حقوقی که علیه تمامی اقشار جامعه ایجاد شده، تعریفی مساوات‌خواهانه و دادپرورانه با تکیه بر ارزش‌های دموکراتیک را ارائه می‌کند که جامعه آنرا تأسیس و به آن رسیدگی می‌نماید. با بی‌تأثیر نمودن حقوق دولتی، توسعه‌ی عدالت بر مبنای ارزش‌های اخلاقی و باورداشت‌های خلق انجام می‌گیرد. رهبری بدینگونه این سیستم را تعریف می‌کند: «سیستمی اخلاقی و آزادی‌خواه است؛ رابطه‌ای دیالکتیکی و مستمر با طبیعت دارد؛ در بطن خود به هژمونی وابسته نخواهد بود؛ و از راه دموکراسی بدون واسطه منافع مشترک را روشن می‌سازد.» این مقوله از ارکان مهم مبارزه‌ی دموکراتیک است و همان‌طوریکه مبارزه‌ی دموکراتیک نیاز به معیار و راهکارهای دموکراتیک دارد، برای بازسازی و صیانت از زندگی کمونال-دموکراتیک، عدالت نقشی کلیدی را برعهده دارد. بدیهی است که اخلاق در ایجاد و اجرای عدالت جایگاه والایی دارد.

در حالیکه هم‌اکنون در مرحله‌ی عملی‌نمودن سیستم کنفدرالیسم به سر می‌بریم، قدم در راه بسترسازی سیستم دادپروری امری ارزشمند می‌باشد. گسترش این سیستم و شناخت حقوق، مستلزم تأسیس کمیته‌ی کارشناسی «حقوق» است. این کمیته باید تلاشی عدالت‌گسترانه در جهت عملی‌سازی پارادایم جامعه‌ی

اکولوژیک- دموکراتیک و آزادی خواه جنسیتی را آغاز نماید؛ برای حراست از زندگی پایمند به ارزش‌های کمونال و آزادی خواهانه در برابر ذهنیت نژادپرست، طبقاتی و آنتی دموکراتیک، کار و فعالیت سازمانی خود را پیگیری نماید؛ تلاشی برای تقویت حس مسئولیت در برابر آباد نمودن دادپروری و عدالت گستری و سازوکارهای KCK و هماهنگی آنان با برنامه و اساس نامه‌هایش را شروع کند که تمام عرصه‌های کنفدرالیسم دموکراتیک مشمول آن می‌شود.

همچنین در راستای به منصفی ظهور رساندن سیستم عدالت اجتماعی و دموکراتیک، بایستی کمون‌ها، گروه‌ها، انجمن‌ها و مکانیسم‌های دادگسترانه و دیوان‌های عدالت تشکیل شوند. برای ایجاد سیستم دادورانه‌ی مستقل در راستای چاره‌یابی معضلات ساکنان مناطق مختلف، دیوان‌های عدالت که زیرمجموعه‌ی انجمن‌ها می‌باشند را با هدف کاوش و جستجوی حریم کاری خود بنیان نهد. تأسیس نهاد واریسی تشکلات سیستمی کنفدرالیسم دموکراتیک امری اجتناب‌ناپذیر و حیاتی است. در چنین فضایی مشکلات انباشته نمی‌شوند و در زمان و مکان مناسب رسیدگی و مرتفع می‌شوند. برای اینکه بتوان در مقابل سیستم نادموکراتیک و سنن واپسگرایی جوامع دست به مبارزه بزینم باید دانش دادگستر را به سطح قابل قبولی در میان خلق گستراند و برای به عرصه‌ی عمل کشاندن آن باید تجمعات دموکراتیک تشکیل شود.

یکی از مشکلات اساسی، عدم سازماندهی عرصه‌های جامعه‌ی مدنی می‌باشد. در هر جایی عرصه‌ی جامعه‌ی مدنی، به مثابه‌ی عرصه‌ی سوم شناخته می‌شود که مابین دولت و جامعه‌ی سنت‌گرا واقع شده است. مدلی سازمانی است که بعد از شکست ساختار پارلمانی بحث از آن به میان آمد و بعد از پایان جنگ جهانی دوم رواج پیدا کرد. این مدل با هدف کنترلی همیشگی (نه چهار سال یکبار) و برای ترمیم تخریباتی که پارلمان در میان خلق بوجود آورده بود، رونق یافت. قبل از جنگ جهانی دوم نیز تعداد انگشت‌شماری سازمان‌های جامعه‌ی مدنی در کنار سندیکاها وجود داشت ولی بعد از آن و در راس همه‌ی آنها سازمان‌های صلح متشکل از چندین سازمان جامعه‌ی مدنی، گروه‌های طرفدار محیط‌زیست، زنان و جوانان بوجود آمدند و این اقدامات برای غرب دستاوردهای چشمگیری به همراه آورد و این سه عرصه (زن، جوان و محیط‌زیست) به خدمت منافع سیاسی و حقوق اروپا درآمدند. اینک نیز در دموکراسی غرب که بر ذهنیت دولت بنا نهاده شده است نهادهای فعال در این زمینه به منزله‌ی نیروی پنجم محسوب می‌شوند، اما نقش آنها کم‌رنگ جلوه‌دادن بحران‌های دموکراسی غربی می‌باشد. کارایی مکانیسم‌های جامعه‌را در سیستم دولتی ضعیف نموده و حتی می‌توان گفت آنرا از بین برده و به مبلّغ و مشروعیت‌بخش سیستم پارلمانی مبدل گشته‌اند.

در سیستمی که رهبری از آن بحث به میان می‌آورد کمون‌ها و انجمن‌ها، ساختار بندی سازماندهی کنفدرالیسم دموکراتیک را ایجاد می‌کنند و نهادهای جامعه‌ی مدنی، دموکراتیک بودنش را هر بیشتر

منسجم می‌کنند. خلأهای موجود در جامعه را پر می‌نمایند و غنای بیشتری به دموکراسی می‌بخشند. این نهاد با اساس گرفتن ارزش‌های اصیل جوامع، نقش نیرومندسازی دموکراسی مستقیم را برعهده دارند و تبدیل به نیرویی در راستای جامعه‌شدنی اکولوژیک-دموکراتیک می‌شوند. در حالی که در اروپا کمبود و کاستی‌های پارلمان را پرده‌پوشی می‌کنند و با هردو جامعه‌ی دولت‌گرا و سنت‌گرا بنا به اقتضا سازش کرده و از خواست‌شان، یعنی بر ساخت جامعه‌ای دموکراتیک-اکولوژیک دور گشته‌اند.

به صرف تشکیل جامعه مدنی نمی‌توان از سیستم دولت‌گرا گذار نمود. چرا که این سیستم مجرب و نیرومند بوده و آنها را در گرداب خود خواهد بلعید. تا زمانی که در عرصه‌ی جوامع مدنی دفاع مشروع، سازماندهی زنان، جوانان و سازوکارهای اقتصادی (که سود محصول را اساس نمی‌گیرد) فعالیت نمایند، مقاومت در برابر اقتدار و بر ساخت جامعه‌ای جایگزین جامعه‌ی کنونی مدنظر قرار نگیرد این گذار محال‌ممکن به‌نظر می‌رسد. به‌جای جامعه‌ی مدنی باید جامعه‌ای اکولوژیک-دموکراتیک را مانند استراتژی خود ببینند که نیروی خود را از جوامع کمونال می‌گیرد و برای رفع احتیاجاتش چشم‌انتظار دولت نمی‌ماند و خود امور زندگی را مدیریت می‌نماید.

نباید عرصه‌های بهداشت، آموزش، اقتصاد، اکولوژی، سیاست، حقوق‌شناسی، ورزش و غیره به خادم دولت مبدل گردند، بلکه لازم است به ایجاد دموکراسی مستقیم و بدون واسطه در جامعه یاری رسانند. در کنفدرالیسم دموکراتیک این عرصه‌ها با توجه به نیازهای فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و دموکراتیک خلق سازماندهی می‌شوند و باید آگاه باشند تا به‌عنوان ابزاری جهت رسوخ در جامعه در راستای افزایش قدرت دولتی به کار گرفته نشوند.

بایستی جامعه‌ی مدنی خارج از حیطه‌ی دولت و جامعه‌ی سنت‌گرا باقی بماند و با حفظ موجودیت خود و مدنظر قراردادن اراده‌ی جامعه و نیازهای آن، اتحاد و همبستگی را در جامعه برقرار کند. هر چند که می‌تواند نقش مکانیسم کنترل اعمال دولتی مرتبط با جامعه را داشته باشد و مانعی باشد در برابر تبعات منفی آن و از انشقاق و فروریزی جامعه ممانعت نماید اما، بایستی به توسعه‌ی جامعه‌ی اکولوژیک-دموکراتیک اولویت دهد. باید پروژه‌هایی که زمینه‌ی عملی‌شدن و نیروی چاره‌یابی برای ارائه‌ی راهکار گذار از مشکلات را دارند را عرضه کند. اجراسازی عرصه‌ی جامعه‌ی مدنی در ارتباط مستقیم با اعمال بوده و مبارزه‌ای همه‌جانبه را می‌طلبد. در این باره رهبری می‌گوید: "هر جامعه‌ای بایستی با تکیه بر نیروی ذاتی خویش در عرصه‌های گوناگون اجتماعی و با اولویت‌بخشی به آموزش و بهداشت و غیره خود را سازماندهی نماید تا بتواند به نیرویی سرنوشت‌ساز و اراده‌مند تبدیل شود." جامعه‌ای که نهادهای فرهنگی از جمله فعالیت‌های نمایشی، سینمایی، تئاتر، هنرهای تجسمی، موسیقی، عکس، فیلم و ... را گسترش دهد، کارکرد قابل توجهی می‌یابد. عرصه‌های ورزشی و بالاخص زمینه‌های دومیدانی، کوهنوردی، اسکی و ... برای جوانان و زنان از لحاظ

سلامت، پویایی و شادابی فکری حائز اهمیت و ارزشی والا می‌باشد. در شهرهای درحال توسعه، گسترش ورزش در میان اقشار جامعه ضروری است. به جای شرکت در ورزش‌های حرفه‌ای و رسمی که نقش از خود بی‌خود نمودن جامعه را ایفا می‌کند، می‌توانند ورزش‌های فوق‌الذکر را رواج دهند که با مبنا قرار دادن شرکت فعالانه و همگانی جامعه، تبدیل به هماهنگ‌ترین سازمان جامعه‌ی مدنی شود. زمانی که از این دیدگاه جامعه‌ی مدنی را تحلیل نمائیم، سازوکارهای آن در کنار دموکراسی مستقیم و بدون واسطه، با اساس گرفتن نیازهای جامعه و رفع آنها، می‌توانند خود را سازماندهی نموده و به زندگی آزاد و دموکراتیک طراوت و پویایی ببخشند.

یکی از دیگر عرصه‌هایی که دولت آن را تحت سیطره‌ی خود درآورده است امنیت و رفاه جوامع می‌باشد. تنها زمانی که جامعه بتواند عهده‌دار انجام این امر خطیر شود می‌توان بحث از عدم وابستگی جامعه به دولت بحث نماییم. سؤالاتی پیش می‌آیند از جمله اینکه چه سازوکاری می‌تواند جایگزین سازمان‌های دولت در این زمینه‌ها شود؟ به‌جای دولت چه سیستمی می‌تواند مانع از گسترش ارتکاب بزه و جرم در جامعه شود؟ آیا سیستمی وجود دارد که بتواند در برابر تهدیدهای خارجی ایستادگی و امنیت جامعه را تأمین نماید؟ چگونه می‌توان در جامعه از اعمالی که در تضاد با اخلاق جامعه می‌باشند جلوگیری به عمل آوریم؟ در جواب به این سوالات باید بگوییم که لازم است سیستم امنیتی (می‌توان آنرا کمیته‌ی دفاع مشروع و یا دفاع ذاتی نیز نامید) تحت کنترل انجمن‌ها تأسیس شود. گریلا در به منصفه‌ی ظهور رساندن این عرصه نیرویی غیرقابل‌انکار است که زمینه‌ی زندگی برابر، آزاد و دموکراتیک خلق را مهیا و پاسداری می‌نماید. چون دور از دولت و قدرت است به منجلا ب جنگ اقتدار کشیده نخواهد شد و با الگو قرار دادن و تبعیت از نیروی کیهانی، نیروی دفاع مشروع را جهت بستن تومار سیستم ستمکار و استثمارگر حاکم بر خلق گرد و آماده نمودن ذهنیت در سمت‌وسوی عملی‌سازی زندگی آزاد و دموکراتیک، به کار خواهد آورد. از دیگر سوی برای برقراری نظم و امنیت داخلی تلاش صورت خواهد داد و در مقابل رفتار و اعمال غیردموکراتیک مأموران و مزدوران حکومتی، پایداری خواهد نمود. کنفدرالیسم دموکراتیک به دولت برای انجام وظایفش هشدارهای لازم را می‌دهد. تحت کنترل و اختیار انجمن‌ها، ساختاری که امنیت عمومی را فراهم نماید را دایر می‌کند. هر چند امروزه نیروهای دفاع از خلق، ساختاری اتونوم دارند اما با توجه به راهنمایی و پیشنهادهایی که برای پراکتیزه نمودن مصوبات نظامی مهم از سوی انجمن دموکراتیک خلق ارائه می‌گردد، برنامه و سیاست کلی خود را مشخص می‌کند.

نیروهای دفاع ذاتی، نگهبانی از محلات و روستاها در برابر یورش‌هایی که منافع خلق را به خطر انداخته و به آنان ضرر و زیان می‌رسانند را به‌عهده خواهند گرفت. چاره‌یابی ذاتی مشکلات را با استفاده از نیروی درونی خود، مبنا قرار می‌دهد. یکی از موارد اصلی و بنیادین، گام نهادن در راستای برقراری آسایش از

طریق سازماندهی ذاتی خلق می‌باشد و با عملی‌نمودن آن می‌توان بدون دولت زندگی نمود. تا زمانی که فعالیت‌های دموکراتیک درک نگردند، راه‌اندازی مکانیسم‌های آن ممکن نخواهد بود. دموکراسی بدون فعالیت و مبارزه همانند انسان بدون زبان است. فعالیت و مجادله، زبان دموکراسی می‌باشد. اگر جنب‌وجوش خلق، حرکت سازمان‌یافته و مبارزه‌خواهانه، از ساده‌ترین تجمعات و تظاهرات و راهپیمایی‌ها گرفته تا با ازدحام‌ترین‌شان، انتخابات، بایکوت، اعتراض، اعتصاب و به‌ویژه در صورت امکان وجود مقاومت قانونی و خیزش‌های زنجیروار در زمان و مکان مناسب انجام گیرد، دموکراسی محقق خواهد گشت. خصوصاً زمانی که قوانین دموکراسی و سازمان‌ها و نهادهای اجرایی آن مورد هجوم واقع شوند، فعالیت و مبارزه تنها چاره‌ی اجباری خواهد بود. هر سازمان و خلقی که توانایی انجام مبارزه را نداشته باشد، دموکراتیزه نخواهد شد.

در حقیقت خلق و نهادهایی که توانایی سازماندهی مبارزه را نداشته باشند مُرده‌ای بیش نخواهند بود. مبارزه بدون سازماندهی میسر نخواهد شد و اگر هم صورت پذیرد پایه‌هایش سست بنانهاده خواهند شد. خلق‌ها هر اندازه خود را سازمان‌یافته نمایند به همان اندازه نیز یارای مبارزه و فعالیت را خواهند داشت. باید مبارزه‌ی مثبت اساس قرار گیرد و جوامع مدنی مقاومتی دموکراتیک را به عرصه‌ی عمل بکشاند. باید آزادی و حقوق ابتدایی جامعه محفوظ بماند و گستره‌ی نفوذش بیشتر شود. در برابر هرگونه یورش که علیه آن صورت گیرد، در انجمن دفاع مشروع در چارچوب سازماندهی ذاتی، جواب لازم داده شود. رهبر آپو بیان می‌دارد: «ایجاد رابطه مابین ذهنیت و اراده‌ی سیاسی مستلزم فعالیت و مبارزه می‌باشد البته این نگرشی اخلاقی است و تنها زمانی که با مبارزه پیوندی ابدی و باارزش پیدا نماید، مبدل به نیروی چاره‌یابی می‌شود.» مبارزه یگانه ایستار زندگی بخشی است که در مقابل کردار تحمیل شده بر جامعه می‌تواند از طرف آنها اتخاذ گردد. در مراحل مختلف مبارزه‌ی سی ساله‌یمان (از ابتدای تأسیس تا مرحله‌ی تظاهرات و رستاخیز و خودسازی مجدد)، جنبش آزادی‌خواهی خلق کرد بی‌وقفه مقاومت را اساس گرفته و پیشاهنگ مبارزه‌ی دموکراتیک بوده است. بدین جهت انجام تظاهرات و راهپیمایی‌ها و تجمعات در سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک به جامعه خدمت شایانی خواهد نمود.

ذهنیت مقاومت در کنفدرالیسم دموکراتیک بر اساس دایر نمودن جامعه‌ای آزاد و حل دموکراتیک مسئله‌ی کرد می‌باشد. البته جنبش آزادی‌خواهانه‌ی ما تنها خود را محدود و محصور به حل مسئله‌ی گُردها نمی‌نماید و تمامی خلق‌های منطقه و حتی جهان را اساس می‌گیرد ولی وظیفه‌ی اصلی‌مان چاره‌یابی مسئله‌ی خلق گُردها می‌باشد. سیاست بهداشت جایگزین و سیاست آموزشی آلترناتیو که دولت و اقتدار را منزل مقصود خود قرار ندهد مبارزه‌ایست در برابر نیروی اقتدارگرایی هژمونیک و عدم قبول تسلیمیت. تمامی فعالیت‌مان به سازماندهی خارج از سیطره‌ی دولت خدمت می‌نماید و راه‌اندازی هر سازمان غیردولتی عملی انقلابی است و بدین جهت هر مبارزه‌ای که خالق جامعه‌ای نوین نباشد به‌دور از اهداف انقلابی‌مان می‌باشد.

پیشرفت دفاع ذاتی و مشروع جامعه در مقابل هر نوع سیاست انکار و امحای دولتی، چه خشونت‌بار و چه با حيله و ترندهای زیرکانه، و انجام قیام‌های دموکراتیک در راه رسیدن به خواست‌های دموکراتیک خلق‌ها مؤلفه‌ای ضروری است که نمی‌توان به هیچ وجهی از آن چشم‌پوشی نمود. (انقلاب زبان فاکتور اصلی هویت فرهنگی جامعه و انجام مبارزات کنفدرالیسم دموکراتیک، بزرگ‌ترین نیرو برای اصرار جامعه در جهت برپایی قیام و کسب آزادی است.) فردی که خواهان آزادی باشد باید در جنبش‌ها مشارکت نماید و می‌توان گفت شخص آزاد و دموکراتیک کسی است که مبارزه‌ی آزاد را می‌آفریند. تنها انسان آزاد می‌تواند، تصمیم‌گیری نماید؛ صاحب اراده باشد؛ در مقابل ظلم و ستم که غلیه خود و جامعه‌اش اعمال می‌شود پایداری نماید؛ پس یگانه راه رستگاری، انجام قیام است. قشر زیردست جامعه باید نیروی اراده‌ی دفاع مشروع جامعه را تسلیم نیروی فرادست جامعه ننماید. هدف کنفدرالیسم دموکراتیک قیام برای دست‌یابی به دولت نیست. هدف مبارزه‌ی گریلا و نیروی دفاع از خلق، برقراری ارتش برای تشکیل دولت نیست. به همین دلیل لازم است بدون واگذاری دفاع مشروع خلق به نیروهای فرادست جامعه، میان ذهنیت ذاتی نیروهای دفاع از خلق، سازماندهی خود را برای انجام قیام دموکراتیک در پیش گیرد و خود را نیرومند سازد تا بتواند هجوم‌های وارده بر جامعه را در هم بشکند. شرایط امروزی در کردستان ایجاب می‌نماید که گریلا با مقاومت مسلحانه در راستای دفاع مشروع و خلق‌گرد نیز با انجام قیام و اقدامات دموکراتیک در یک مسیر گام بردارند. این دو فاکتور با یکدیگر در ارتباطی تنگاتنگ قرار دارند. یکی با جنبش و فعالیت‌های دموکراتیک سنگ‌بنای جامعه را بنیاد می‌نهد و دیگری نقش صیانت از این دستاوردها در مقابل هجوم‌های مسلحانه‌ای که بر جامعه و زندگی آزاد صورت می‌گیرد را ایفا می‌نماید. هیچ‌کدام از این دو برای هجوم و تجاوز ایجاد نشده‌اند، بلکه در جهت دفاع مشروع به دموکراتیزه‌نمودن جامعه خدمت می‌کنند. باید به وضوح درک گردد که سیستم کمونال-دموکراتیکی که بدین شیوه ساختاربندی شود، توافق میان نهادها و یا پراکنیزه‌نمودن برنامه‌های اتحادیه‌ای نیست و تنها مابین سازمان‌های فدرال و مدیریت مناطق چهارگانه عملی نمی‌شود بلکه باید از اتحاد تمامی اصناف، طبقات، سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی دموکراتیک تشکیل شود و مکمل یگدیگر باشند تا نیروی مضاعفی به هم ببخشند. این گفته که می‌گویند خواسته‌های گردها واضح و مشخص نیست و امکان عملی‌سازی سیستمی که انتخاب نموده‌اند وجود ندارد، واقعیت ندارد. بالعکس گردها آشکارا بیان می‌دارند که دولت نمی‌خواهیم. طرف‌هایی وجود دارند که زندگی و جامعه‌ی بدون دولت را محال می‌دانند و معتقد به ازهم‌پاشیدگی جامعه در صورت عدم وجود دولت هستند. ضعف و گسست جامعه به معنای نیرو گرفتن دولت است و تا زمانی که دولت وجود داشته باشد شاهد جامعه‌ای منفعل و سست‌بنیاد خواهیم بود و بالعکس نیرومند شدن جامعه برابر است با رو به افول‌نهادن دولت و رابطه‌ای متقابل میان آنها وجود دارد. دموکراسی به معنای پویایی خلق و خودمدیریتی است. همانگونه که در عصر حاضر از سوی مراکز متعددی در جهان

تلاش برای بساخت جامعه‌ای خارج از محدوده‌ی دولت صورت می‌گیرد، ما نیز در این راستا البته با متدی دیگر که آب به آسیاب دولت نمی‌ریزد حرکت می‌کنیم و برای دست‌یابی به آن، به ساختاری منسجم و پیشاهنگ دست یافته‌ایم. کسانی می‌گویند که: "ساختار دولت ملی و کنفدراسیون دولتی مشخص است ولی در سیستم اتحادیه‌ی جوامع نقاط مبهم فراوان است" و سعی در تخریب آن می‌نمایند. ما در جواب آنها می‌گوییم که سیستمی است فراتر از مرزبندی‌های دولت- ملت؛ تلاشی است برای ساختن جامعه به معنای واقعی آن و ایجاد ارتباطی سالم میان انسان‌ها؛ جنبشی است برای به‌وجود آوردن برابری و آزادی و برقراری همزیستی میان جامعه و محیط‌زیست؛ پایه‌گذار رابطه‌ای نوین میان دو جنس با در نظر گرفتن معیارهای راستین و آزادانه است؛ سازنده‌ی جامعه‌ای اخلاقی و سیاسی برخوردار از نیرو و سازماندهی مناسب جهت پیشبرد اراده‌ی خود خارج از چارچوب‌های قدرت در تمامی عرصه‌ها؛ و چاره‌یاب بحران‌های جامعه و بازآفرینی زندگی خلق‌ها براساس ارزش‌های دموکراتیک- کمونال جوامع است.

سازماندهی دموکراتیک، نیازی واجب‌تر از آب و نان برای خلق‌های ایران

ر. آبدانان

بخش آخر

در ادامه‌ی بخش پیشین این مقاله، به بررسی یکی از دیگر تنوعاتی می‌پردازیم که حین ایجاد نظامی

آلترناتیو در مقابل نظام سلطه‌گر کنونی می‌بایست مد نظر قرار دهیم:

- تنوعات آیینی و مذهبی

در کنار قبایل و عشایری که از خارج تمدن پیوسته به نظام سلطه‌گر دولتی یورش برده‌اند تا آزادی خود را حفظ کنند، فاکتور مهم دیگری نیز در طول تاریخ خود را جلوه‌گر می‌سازد و آن «دین» است. پیامبران از متن جامعه‌ی متمدن برخاسته و در نظام اجتماعی دوران خویش نوعی رفرم ایجاد کرده‌اند. با وجود اینکه جزم‌گرایی در روش آنان مشهود است اما عناصر اخلاقی همواره ارزشمند شمرده شده و دین‌ها و آیین‌ها بر اخلاقی‌بودن جامعه پافشاری نموده‌اند؛ به طوری که حیات اجتماعی امروزین هنوز متأثر از اخلاق دینی است. در برابر این امر، نظام سرمایه‌داری ارزش‌های سنتی و هزاران ساله‌ی دین را از چشم می‌اندازد و دین را با پوششی عوام‌فریبانه به کار می‌گیرد. تا جایی که دین‌گرایی نیز در کنار علم‌گرایی، جنسیت‌گرایی و ملی‌گرایی نسخه‌های ایدئولوژی جامعه‌برانداز لیبرالیسم را تشکیل می‌دهند. در مقابل این تهاجم نظام سرمایه‌داری، رفته‌رفته فرهنگ سنتی دین احیا می‌گردد. رهبر آپو در مانیفست تمدن دموکراتیک در این مورد چنین اظهار می‌دارد: «مورد حائز اهمیت، این است که احیای فرهنگ سنتی دین، تماماً به‌عنوان جان‌گرفتن واپس‌گرایی تلقی نگردد. به تناسبی که در برابر مدرنیته و گرایش دولت-ملت به قیام برخیزند، مضمونی دموکراتیک خواهند داشت. همچنین نمی‌توان از اینکه [آنها] بازنمودکننده‌ی رگ‌های قوی اخلاقی نیز می‌باشند، چشم پوشید.»

به همین دلیل به هنگام ایجاد یک نظام جایگزین می‌بایست فرهنگ سنتی دین را فراموش نکرد. در سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک بخش قابل توجهی از سازماندهی‌های خلق متشکل از گوناگونی آیینی و مذهبی است. وقتی به ساختار دینی- آیینی ایران می‌نگریم درک می‌گردد که یک نظام تک‌گرای دولت- ملت نمی‌تواند چنین گستردگی آیینی و مذهبی را در خود جای دهد. دولت- ملت همیشه با حاکم‌سازی یک اتنیسیته یا ملت فرادست زمینه‌ی فاشیسم را فراهم می‌آورد. کما اینکه موجودیت‌های فرهنگی ایران تحت شدیدترین حملات قرار دارند. همه نوع تحقیر و توهین به زبان، آیین و هویت‌گردهای یارسان، همچنین کردها، ترکمن‌ها و بلوچ‌های سنی، بهایی‌ها، کلیمیان، ارامنه و... به معنای حمله به موجودیت آن‌هاست. در واقع سیاست تحقیر نوعی تلاش برای فاقد معنویت‌گرداندن جامعه، درهم‌شکستن روح آزادی‌خواهی و دچار ساختن آن به شکست در برابر نظام حاکم دولتی است.

اینک بخشی از ابعاد مهمی که باید حین مطرح‌سازی سیستم جایگزین مد نظر قرار گیرد را می‌آوریم:

- گروه‌های همگرای اقتصادی

فروپاشی بنیان‌های نظام عشیره‌ای- روستایی در مقابل یورش مدرنیته‌ی سرمایه‌داری و گرایش به زندگی شهری موجب گردیده تا اقتصاد اکولوژیک (یعنی اقتصاد سازگار با محیط‌زیست) دچار بحران گردد. زیرا وقتی هدف اقتصاد تغذیه‌ی نوع بشر جهت حفظ حیات خود باشد، آنگاه شهر که همه نوع بیکاری و شغل کاذب در آن به چشم می‌خورد، نمی‌تواند بستری مناسب برای اقتصادی سالم باشد.

بحران ناشی از نظام جهانی به تمامی جهان سرایت نموده است. وقتی در کنار بیکاری و فقر ناشی از این نظام، بحران‌های منطقه‌ای و محلی را نیز می‌افزاییم وضعیت خطرناکی که برای جامعه پیش آمده بهتر درک می‌گردد. بحران اقتصادی ناشی از سیاست‌های غلط جمهوری اسلامی و اخیراً تحریم هرچه بیشتر آن به دلیل مسئله هسته‌ای، همچنین طرح‌هایی نظیر هدفمندسازی یارانه‌ها موجب گردیده که جوامع ایران زیر شدیدترین فشارهای اقتصادی قرار گیرند. جامعه برای سیر کردن شکم خود به حالت ضعیفه‌ای درآورده شده است. تن‌فروشی زنان؛ کلیه فروشی (!)؛ آمار روزافزون سرقت؛ زورگیری و... تنها باز نمود سلبیک آن می‌باشند.

در این بین می‌توانیم به مسئله‌ی مهاجرت نیز اشاره‌ای نماییم. مهاجرت بی‌رویه از روستا به شهر به‌ویژه در مناطق شرق کردستان سیاستی است که توسط خود دولت جهت‌دهی می‌شود. جغرافیای بومی با اهرم‌های فشار اقتصادی متحول می‌گردد. سیل کارگران‌گرد در کلان‌شهرهای ایران، مجبورسازی اقشار تهیدست جهت روی‌آوری به نهاد بسیج و سایر ارگان‌های دولتی که نوعی خیانت به خلق محسوب می‌گردد؛ همچنین قبضه‌کردن اقتصاد بومی شرق کردستان توسط شرکت‌ها و نهادهایی که از خارج استان‌های

کردنشین می‌آیند همگی مؤید آنند که از اقتصاد همچون ابزاری جهت پیشبرد سیاست‌های دولتی استفاده می‌شود.

خلق‌ها به اندازه‌ای که از سیاست دور گردانیده می‌شوند از لحاظ اقتصادی نیز تضعیف و وابسته گردانیده می‌شوند. هر برنامه‌ی اقتصادی در مناطق اتنیکی- مذهبی و در میان خلق‌های مختلف ایران با هدفی سیاسی صورت می‌گیرد. در واقع قدرت از طریق وابسته‌سازی اقتصادی و فقیرسازی اعمال می‌گردد. از همین رو وجود سازماندهی‌نهادهای مردمی که بتوانند اقتصاد خود را تأمین کنند امری اجتناب‌ناپذیر است. به‌ویژه با اهمیت‌دهی به روستا و کشاورزی می‌توان قسمت عمده‌ی مشکلات کنونی را چاره‌یابی کرد. اما تا یک سیاست دموکراتیک در جامعه وجود نداشته باشد اقتصاد نیز همچنان بیمار خواهد ماند. به‌واقع جامعه‌ای که بتواند به سیاست دموکراتیک پردازد جامعه‌ای گرسنه و فقیر نخواهد بود. سیاست دولتی همواره خطر گرسنگی، فقر، بیکاری و... را دربر دارد اما سیاست دموکراتیک خلق از آنجا که دارای جمع‌گرایی است و برابری را بنیان قرار می‌دهد می‌تواند منجر به همه‌نوع راهکار اقتصادی جهت حل مسائل مربوط به تغذیه، خدمات اقتصادی و معیشتی گردد. یک کمون روستایی دچار بیکاری نخواهد بود زیرا در آن همیاری، هم‌رأیی، اراده و قوه‌ی تصمیم‌گیری هست. اما بروکراسی دولتی مانع چنین مواردی است زیرا به‌شدت تمرکزگراست و می‌خواهد حتی نوع اقلام مصرفی سبد تغذیه‌ی هر خانواده را نیز تعیین کند. بافت جغرافیای بومی خلق‌های ایران به دلیل سیاست بی‌وقدرت و فقر اقتصادی متحول‌گشته و ساختار طبیعی‌اش از هم می‌گسلد. زیرا موج کثیری از جامعه جهت کاریابی و امرار معاش ناگزیر از محل سکونت خود کوچ می‌کند و بدین ترتیب ارتباط ارگانیک جغرافیا و جامعه که درهم‌تنیده‌اند، از میان می‌رود. کردستانی که کردها در آن نباشند، بی‌معناست. آذربایجانی عاری از آذری یا خوزستانی بی‌عرب در واقع نوعی نابودی و قتل‌عام را در ذهن تداعی می‌کنند. خلاصه آنکه اقتصاد نیز همچون اهرم فشاری جهت جامعه‌کشی و قتل‌عام فرهنگی خلق‌های ایران به کار گرفته شده است. لذا یک سیستم خودگردان دموکراتیک که جامعه‌ی آن بتواند اقتصاد خود را شکوفا سازد، امکان رشد در سایر عرصه‌ها و حفظ موجودیت خود را خواهد یافت.

- مسئله‌ی دفاع مشروع:

خلق‌ها همواره در برابر دولت-ملت با خطر قتل‌عام روبه‌رویند بنابراین وجود سیاست و استراتژی دفاع مشروع امری حیاتی است و بخش عمده‌ای از سیاست‌ورزی جامعه را به‌خود اختصاص می‌دهد. لذا هر نوع سیستم دموکراتیکی که برای خلق‌ها اندیشیده شود ناگزیر بایستی بخشی از آن به مسئله‌ی دفاع مشروع اختصاص داده شود. وگرنه برای عدم یورش دستگاه نظامی دولت-ملت به خلق هیچ ضمانتی وجود ندارد.

دفاع مشروع تنها محدود به ایستادگی در برابر تهاجم نظامی نیست و اگر موجودیت خلق‌مان از لحاظ فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... با تهدید رویارو گردد و جنگ ویژه‌ای علیه آن به‌پا شود، پاسخ آن در چارچوب دفاع مشروع که یکی از طبیعی‌ترین و بدیهی‌ترین حقوق کل طبیعت است، داده خواهد شد. واحدهای دفاع مشروع در هر جامعه تداعی‌گر همان مکانیسم‌هایی هستند که از دوران کِلان، عشیره و قبیله باقی مانده و با گذار دادن انسانیت از گرده‌های صعب تاریخ و رسانیدن آن به عصر کنونی، هنوز هم ادامه دارند.

بسنده کردن جنبش‌ها و جریان‌ات سیاسی درون ایران به فعالیت صرفاً مدنی که فاقد بهره‌گیری از اصل دفاع مشروع است، موجب بی‌دفاع ماندن خلق در برابر دولت تا بُن دندان مسلح و سلطه‌طلب می‌گردد؛ ناگفته پیداست که این امر نوعی تسلیمیت و رویکرد لیبرالیستی است که ضربات گُشنده‌ای بر جامعه می‌زند. می‌توان گفت یکی از دلایل عدم رسیدن جامعه به مطالبات حقه‌ی خود، نبود سازماندهی خود-تدافعی مشروع در جامعه است. جهت گذار از این مشکل باید در نظام دموکراتیک بخش عمده‌ای به مسئله‌ی دفاع مشروع اختصاص یابد. رهبر آپو در این زمینه چنین می‌گوید: «دفاع ذاتی جامعه را به بهترین وجه می‌توان در نظام کنفدرال دموکراتیک ساماندهی نمود. دفاع ذاتی به‌عنوان یک نهاد سیاست دموکراتیک، در چارچوب نظام کنفدرال می‌باشد. دفاع ذاتی همچو تعریف، بیان متمرکز گشته‌ی سیاست دموکراتیک می‌باشد.»

- آزادسازی جامعه از جنسیت‌گرایی:

جامعه‌ی جنسیت‌گرای کنونی نه‌تنها عرصه را بر زنان تنگ کرده، بلکه با ذهنیت قدرت‌گرایانه‌ی خود تمام جامعه را به برده و اسیر مبدل کرده است. نظام عشیره‌ای مردسالار و سپس زندگی مدرن شهری هیچ جایگاهی برای زن قائل نیستند. منتها در نظام عشیره‌ای و دینی اخلاق هست اما همین یک فاکتور که اندکی امکان نفس کشیدن برای زن به وجود می‌آورد در زندگی شهری مدرن به باد می‌رود. فرهنگ شهر، فرهنگ تجاوز و دستبرد است و زنان همواره در معرض این تجاوز قرار داشته‌اند. تا جایی که رهبر آپو زن را همچون کهن‌ترین مستعمره دانسته است.

بایستی درک نمود جامعه‌ای که گرفتار فرهنگ تجاوز است در واقع جامعه‌ای از خودبیگانه و فروپاشیده است. زیرا بنیان جامعه بر همزیستی آزادانه است نه بر اعمال قدرت و سلطه‌گری. فرهنگ تجاوز، خشونت قدرت و تضاد عمیق‌اش با آزادی را عریان می‌سازد. فرهنگ تجاوز، روی کره‌ی جامعه‌ی متمدن را - که زیر ماسک قدرت پنهان شده- برملا می‌سازد.

این فرهنگ می‌کوشد تا مالکیت، تصرف و لذت جنسی را اوج حقیقت این‌جهانی بنمایاند. یعنی می‌خواهد بگوید که قدرت، حقیقت است. حال آنکه حقیقت با آزادی در پیوند است. بنابراین قدرت و لذت‌پرستی جنسی که مردان جامعه را به سوی سلب آزادی جنس‌زن و دست‌یابی به قدرت می‌کشاند، نه‌تنها پیوندی با حقیقت جامعه ندارد بلکه در تضاد با آن است. بنابراین سازماندهی جامعه جهت مقابله با فرهنگ

تجاوز و مقابله با آن بسیار حیاتی است تا جایی که می‌توان گفت بدون آزاد شدن از جنسیت‌گرایی نمی‌توان به کنه و جان‌مایه‌ی آزادی رسید.

جامعه‌ی ایران نیز از این معضل رنج می‌برد. جامعه‌ای که بالاترین آمار خودکشی زنان در آن به چشم می‌خورد، جامعه‌ای سالم نیست. جامعه‌ای که زیر تهدید سنگسار به سر می‌برد نمی‌تواند سالم بیاندیشد، سالم عمل کند و انسانی بزید. به همین جهت تشکیل نهادها، آکادمی‌ها، احزاب و سازمان‌های زنان امریست که نه تنها جهت آزادی زن بلکه جهت بالابردن سطح آزادی کل جامعه نمی‌تواند نادیده انگاشته شود.

- لزوم سازماندهی دموکراتیک خودگردان برای خلق‌ها:

سازماندهی جامعه بایستی توسط خود جامعه صورت گیرد. زیرا پیشاهنگی جناح‌ها، گروه‌ها و اشخاص درون دولتی برای مبارزات خلقی معمولاً جز دست‌به‌دست شدن قدرت و تداوم سیستم سلطه‌گرا نتیجه‌ی چندانی برای خلق‌ها نداشته است؛ مگر اینکه بازخوانش صحیحی از مسئله‌ی دموکراسی و قدرت صورت گیرد.

خلق‌ها در چارچوب خودمدیریتی دموکراتیک می‌توانند از حالت ابژه‌ها [یا اشیایی] محکوم به سلطه‌پذیری رهایی یابند. زیرا اراده‌ی آزاد، توان‌گفتمان‌سازی و امکان بالابردن سطح شعورمندی تنها در چارچوب نظامی سیاسی می‌تواند پدید آید. خلق‌هایی که به حاشیه‌ی سیاست رانده شده و با گفتمان‌های لیبرال یا بنیادگرایانه‌ی «دیگران» نمایندگی می‌شوند نمی‌توانند طعم آزادی را بچشند.

اما برای سازماندهی به عمل آگاهانه نیاز هست. متأسفانه جنبش‌های سیاسی و جناح‌هایی که در عرصه‌ی سیاست ایران حضور دارند تنها حالت‌های خودجوش و فاقد آگاهی منسجم و برنامه‌دار را سرلوحه‌ی کار خود قرار می‌دهند. این جریان‌ها نتوانسته‌اند فضایی ایجاد کنند که کل جامعه وارد حوزه‌های فعالیت سیاسی-اجتماعی شود. به همین دلیل هنوز خلأ موجود توسط نهادهای دولتی‌ای که به برخی از آن‌ها اشاره کردیم در صحنه عرض اندام می‌کنند.

در برابر این وضعیت می‌توان خودگردانی دموکراتیک را یک آلترناتیو پرمعنا دانست. زیرا در خودگردانی دموکراتیک هر عضوی که در آن می‌زید جغرافیا، زبان و فرهنگش را به مثابه‌ی جسم و بدن خویش می‌داند بنابراین تن به تک‌رنگ‌شدگی، آسیمیلاسیون و مرگ فرهنگی نمی‌سپارد. آموزش، بهداشت، اقتصاد و دفاع مشروع توسط خود جامعه مدیریت می‌شوند. همچنین سیاست جامعه به شکلی مختلط با اخلاق کارایی می‌یابد؛ یعنی برخلاف میل دولت نه دست از سیاست می‌کشد و نه دست به سیاست سودپرستانه‌ی دولتی می‌زند. سیاست در خودگردانی دموکراتیک، «کمونال، غیرپروکراتیک و اخلاق‌مدار» است.

خودمدیریتی دموکراتیک می‌تواند خارج از رهیافت‌های دولت‌گرا، حیات اجتماعی تمامی گروه‌ها، آیین‌ها، جنس‌ها، اتنیسیته‌ها و خلق‌ها را به گونه‌ای آزاد و برابر اما مبتنی بر تفاوت‌مندی‌ها ممکن گرداند. این نمودیافتگی ملت دموکراتیک است. یعنی ملتی نیست که بر مرزها و خط‌کشی سیاسی دولت‌ها استوار باشد. بلکه بر اساس واحدهای جامعه‌ی دموکراتیک که فرا-مرزی‌اند، تشکیل می‌شود. این امر به معنای گذار از ملی‌گرایی هم هست. زیرا خودگردانی دموکراتیک در درون هر کشور تنها به یک قوم یا ملیت مختص نیست. ریشه‌های تاریخی آن در خاورمیانه و علی‌الخصوص کردستان فراوانند. سنت‌های کمونال بسیاری در جامعه هست که با پیروی از آن سنت‌ها، جامعه بدون حضور دولت نیز امور خود را مدیریت می‌کند. مثلاً در هورامان سنت «ژیره‌ومری» که نمودار انتخاب شوراهای محلی روستاها توسط خود اهالی و بدون دستبرد دولت در آن است.

از خصایص قابل توجهی که در نظام کنفدرالیسم دموکراتیک وجود دارد و رهبر آپو بدان اشاره می‌نماید این است: «درک اینکه حتی در یک محله‌ی روستا و یا شهر نیز به واحدهای کنفدره نیاز وجود خواهد داشت، حائز اهمیت می‌باشد. هر روستا و یا محله به راحتی می‌تواند یک واحد کنفدره باشد. به عنوان مثال، از طرفی واحد یعنی فدره‌ی اکولوژیک روستا و از طرف دیگر واحد زن آزاد، تا به واحدهای دفاع ذاتی، جوانان، آموزش، فولکلور، بهداشت، همیاری و اقتصاد و واحدهای دموکراسی بلاواسطه‌ی پرشماری باید در سطح روستا با همدیگر یکجا گرد آیند.» بدین ترتیب مشخص می‌شود که در این نظام همه‌ی آنچه که خلق جهت زندگی‌ای آزاد به آن نیاز دارد لحاظ می‌گردد.

در پایان می‌توان گفت که خلق‌های ایران در حال حاضر از سازماندهی دموکراتیکی برخوردار نیستند. دولت بر همه‌ی حیطه‌های اجتماعی مستولی گردیده و از سازماندهی دموکراتیک آن‌ها جلوگیری به عمل می‌آورد. قانون اساسی نیز بر مبنای منفعت دولت و نه خلق‌ها نگاشته شده تا هر نوع اقدام دموکراتیک و آزادی‌طلبانه ممنوع گردانیده شود. لذا آنچه برای خلق‌های ایران بایسته می‌نمایند این است که قانون اساسی کشور بر محوری دموکراتیک بازنویسی گردد. این قانون اساسی باید حق هرگونه تشکلات سیاسی-اقتصادی-فرهنگی را برای جامعه به رسمیت بشناسد. زیرا قانون اساسی کنونی نه مسئله‌ی خلق‌ها را مورد اعتنا قرار داده و نه مکانیسمی جهت بروز اراده‌ی آن‌ها در آن لحاظ گردیده است. قرار دادن مکانیسم‌های نظیر ولایت مطلقه‌ی فقیه، مجمع تشخیص مصلحت نظام و مجلس خبرگان برای ستاندن اختیارعمل از جامعه و یکنه‌تازی تحت نام مشروعیت الوهی-استبدادی است که به جامعه‌اجازه‌ی ابراز وجود نمی‌دهد. اما نمی‌توان تا رسیدن به این مهم دست روی دست گذاشت. سازماندهی جنبش‌های مردمی و تشکیل هر نوع گروه‌هایی که دموکراسی و آزادی‌های اجتماعی را پیشبرد بخشد نیازی است که نمی‌توان پاسخ‌گویی به آن را موکول به آینده ساخت. لذا بایستی از هم‌اکنون دست به کار شویم و همت بلند خود را نشان دهیم. واقعیت این است که اگر جنبشی در ایران وجود داشته باشد اما برای تنوعات

اتنیکی، مذهبی، فرهنگی و نیز پیشبرد جامعه‌ای دموکراتیک- اکولوژیک و مبتنی بر آزادی جنسیتی هیچ برنامه‌ای نداشته باشد و گام عملی بر ندارد نخواهد توانست برای خلق‌های ایران پیشاهنگی کند. تا مطالبات دموکراتیک خلق کرد، عرب، آذری، ترکمن، گیلک و مازنی و سایرین به‌طور شفاف و صریح در پروژه‌های جنبش‌ها و احزاب لحاظ نشود و گام عملی برداشته نشود نمی‌توان گفت که آن جنبش‌ها و احزاب نمایندگان راستین جامعه‌ی ایران و خلق‌های مختلف هستند.

با همه‌ی این تفصیل جنبش آزادی‌خواهی خلق‌گرد با بنیان قرار دادن فلسفه‌ی آپوئیسم بر گذار از این مشکلات اصرار می‌ورزد. هم از تئوری و هم پراکتیک لازمه برخوردار است. به‌ویژه طی سال‌های اخیر با پیش کشیده شدن کنفدرالیسم دموکراتیک نشان داد که خط سومی را هم در برابر نظام مدرنیته‌ی سرمایه‌داری و هم دولت-ملت‌های منطقه ایجاد کرده است که پیروزی خلق‌گرد را در نیل به آزادی و تأسیس نظام دموکراتیک خود رقم خواهد زد. در نتیجه‌ی زحمات و رنج بسیاری که رهبر آپو، جنبش و خلق‌گرد متحمل گردیده و همچنین در نتیجه‌ی قهرمانی و جانفشانی شهدا، در حال حاضر خلق‌گرد به سازمان‌یافته‌ترین خلق خاورمیانه مبدل گشته است. امید می‌رود خلق‌های ایران نیز با استفاده از این تجربه‌ی تاریخی بتوانند دوشادوش خلق‌گرد برای مبدل شدن به جوامعی آزاد و رسیدن به ایرانی دموکراتیک گام بردارند.

دفاع مشروع،

ضرورتی برای تداوم حیات آزاد

فواد بریتان

امروزه یکی از مهم‌ترین و بحث‌برانگیزترین مباحث، مقوله‌ی دفاع مشروع می‌باشد. در این مقاله سعی خواهیم نمود تمامی جوانب دفاع مشروع و به‌خصوص اهمیت و وظیفه‌ی گریلا در پیشبرد این مهم را در عرصه‌های مختلف مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. به سؤالاتی از قبیل: دفاع مشروع چیست؟ دلایل نیاز به دفاع مشروع چیست؟ از چه چیزهایی دفاع به‌عمل می‌آوریم؟ معیارهای انجام دفاع مشروع چیست؟ و وظایف گریلا برای به‌منصه‌ی ظهور رساندن دفاع مشروع چیست؟

دفاع مشروع جنبه‌ی تدافعی دارد. در این میان رابطه‌ی تنگاتنگی مابین دفاع مشروع و حمله وجود دارد. در جایی که حمله‌ای وجود نداشته باشد نیاز به دفاع نیز نیست. ماهیت حمله، امحای موجودیت و هویت افراد، گروه، اقشار و اصناف و ملت‌ها و ... می‌باشد و دفاع در سوی مخالف آن قرار دارد. دفاع مشروع در ذات هر جاننداری در برابر حملاتی که زندگی و محدوده‌ی زندگیش را مورد تعرض قرار دهد کاربرد می‌یابد. دفاع مشروع حقی انکارناشدنی و مسئولیتی خطیر برای صیانت از موجودیت خود می‌باشد. تمامی جانداران از چنین عکس‌العملی به صورت غریزی برخوردارند و از آن بهره می‌گیرند. هر جاننداری مسلماً مقابل هرگونه تعرض، آزار، فشار و سرکوبی که از سوی عوامل جداگانه علیه او صورت گیرد، به‌کارگیری این حق را برای تداوم حیاتش امری اجتناب‌ناپذیر می‌داند. تلاش برای حفظ موجودیت، مشروعیت و ضرورت حق دفاع را خاطر نشان می‌سازد و به‌کارگیری آن در برابر هر هجومی علیه بقای هر موجودی نیاز به قانون و قاعده‌ای خاص ندارد. امروزه هر کس حق دفاع مشروع را مانند امری جهان‌شمول و غیرقابل اجتناب قبول می‌کند. می‌توان آنرا حق صیانت از جان و هستی تعریف و ارزیابی نمود. چنان‌چه رهبری در مانیفست تمدن دموکراتیک در این باره بیان می‌دارند: «وقتی یک شاخه گل برای دفاع از گل‌های زیبا توسط خار، نیاز تیغ‌رویی از تن خویش را برآورده می‌سازد، پس شاید هم نیروی «معنا» عبارت است از دانایی بر چگونگی جنگیدن در راه دفاع از زندگی انسان آزاد که از زیبایی بی‌کرانی برخوردار است.»

دفاع مشروع اگر در چارچوب حفظ جان باشد، فراتر از یک حق بوده و ضرورتیست که باید آن را به‌مثابه‌ی یک مسئولیت و رسالت تعریف نمود. مسئله‌ی مهم دیگر این است که مادام دفاع مشروع را مانند حق و سرشت هر موجودی تعریف می‌نماییم، پس آن‌گاه باید آنرا همچون امری گریزناپذیر برای جامعه‌ی انسانی مورد بررسی قرار دهیم. دفاع انسان‌ها صرفاً از رهگذر خرد صورت نمی‌گیرد، بلکه از طریق بعضی عکس‌العمل‌های زنده و

منعطف انجام می‌پذیرد. در عرصه‌ی اجتماعی غیرممکن است که انسان بتواند صرفاً از طریق بعضی عکس‌العمل‌ها از خود دفاع کند. داشتن عکس‌العمل امری ضروریست، اما ناکافی است. پس باید به خرد اجتماعی متوسل گردید. ضرورتاً بایستی دفاع مشروعی براساس خرد اجتماعی را عملی ساخت. موضوع دفاع توسط انسان بر چنین امری اتکا دارد. انسان‌ها از نیروی شعور و شناخت برخوردارند. پس بایستی دفاع مشروع را درک و جهت‌شناساندن و تشریح آن عمل نمود. هرکس موظف به شناخت ابعاد دفاع مشروع می‌باشد.

گُردها از قدمتی طولانی برخوردارند و کسی نمی‌تواند منکر این حقیقت شود. اثبات شده که انقلاب نئولتیک (گام ابتدایی و اساسی در تاریخ انسانیت) در سرزمین کردستان ظهور یافته است. تمدن و جامعه‌ی طبقاتی برای تغذیه‌ی خود از انقلاب نئولتیک به مرکزیت کردستان استفاده نموده است. تمدن هژمونیک و استعمارگر که توانسته در سیستم جامعه‌ی دولت‌گرا جایگاهی برای خود کسب بنماید در صدد آن برآمده که مرکز تشکیل انسانیت یعنی کردستان را تحت سلطه‌ی خود درآورد. با حاکمیت بر کردستان، گذشته از اینکه به منابع اساسی جهت برطرف نمودن نیازهای سیستم جامعه‌ی هیرارشیک دولت‌گرا دست یافته و خواسته‌اند دستاوردهای تاریخ هزاران ساله‌ی آنرا به یغما برند. کردستان به عرصه‌ی قدرت‌نمایی نیروهای مهاجم تبدیل شده بود. سعی داشتند که ارزش‌های مادی و معنوی جامعه‌ی کردستان که محصول تلاش و خلاقیت این جوامع و برگرفته از جامعه‌ی کمونال-دموکرات بود را تصاحب نمایند. کشمکش میان قدرت‌ها برای اشغال این سرزمین از دیرباز تاکنون وجود داشته است.

حملات خارجی که با هدف قتل‌عام وحشیانه با به‌کارگیری خشونت به‌کار گرفته شده و استمرار این وضعیت، سهم‌به‌سزایی در شکل‌گیری ذهنیت جوامع کردستان داشته است. بنیان‌های موجود در این سرزمین مکرراً با حملاتی روبرو شده است. اما خلق گُرد علی‌رغم اینکه از قدیمی‌ترین خلق‌های تاریخ انسانیت می‌باشد، در مقابل فشار و سرکوب برای روی‌آوری به بردگی و طبقاتی‌گشتن به مقاومتی همه‌جانبه دست زده و به دولت که در تضاد با معیارهای جامعه می‌باشد گرایش پیدا نکرده است. نه زیر سلطه‌ی دولت‌های حاکم قرار گرفته و نه خواهان تشکیل دولت بوده است. همیشه در جستجوی حیاتی آزاد بوده و در راستای متحقق نمودن آن بر ادامه‌ی حیات خارج از چارچوب دولت اصرار نموده است. سازوکارهای درونی جامعه بیشتر با ویژگی‌های جامعه‌ی کمونالی هم‌خوانی دارد و با توسل به خصوصیات آزادی‌خواهانه مدت بسیار مدیدی سرشار از معنا و مفهوم زیست. این ویژگی منحصربه‌فرد، متمایزکننده‌ی تاریخ اجتماعی گُرد بوده و باید آنرا باید به‌خوبی در تاریخ مورد پژوهش قرار داد. چنین امری راه را بر مقاومت در برابر یورش‌هایی که به منظور حاکمیت، اشغال و استیلای بر کردستان صورت می‌گیرند، هموار می‌سازد.

این مقاومت‌ها به دو دلیل بروز نموده است. اول اینکه از اتنیسیته‌ای بسیار نیرومند برخوردار بوده است. جامعه‌ی گُرد چنان ساختاری داشته که تا چند قرن پیش تخریبات تمدن در آن نمود نیافته بود، لذا پدیده‌ی طبقاتی شدن را نمی‌پسندید. نیرومندی ساختار قبیله و عشیره در جغرافیای کردستان و پابرجایی آن که

در بردارنده‌ی ارزش‌های کمونال- دموکراتیک است، در برابر زیر سلطه‌ی دولت قرار گرفتن، مقاومت نموده و زندگی موجود در چنین ساختار اجتماعی سیستم طبقاتی دولت را قبول نمی‌کند. ساختار اجتماعی سیستم مذکور، تمایزات طبقاتی و قدرت‌طلبی را رد می‌نمود و جامعه هیچ‌گاه با فشارها و حملات داخلی مواجه نمی‌شد و هم‌چنین در بطن حیات اجتماعی، تجاوز، تعدی، سرکوب و فشار مشروعیت ندارد و در جامعه تقبیح می‌شود. عامل اساسی چنین رویکردی، به‌کارگیری خصوصیات کمونالی جامعه است. بسترسازی برای مشارکت آزادانه در حیات اجتماعی به معنای ایجاد برابری در درون سیستم اجتماعی است.

خلق‌گردد با توجه به ساختارهای فوق‌الذکر به دولت متوسل نشده و از آن دنباله‌روی ننموده است. اما از سوی نیروهای خارجی همیشه با حمله و اشغال‌گری مواجه شده، اما شرایط جغرافیایی کردستان و پناه بردن به آن باعث بروز مقاومت علیه آنان شده است. برای محافظت از خود و مقابله با تهدیدات با به‌کارگیری تاکتیک‌های مؤثر دفاعی و با تحرک مکانی در مناطق داشته، در مناطق کوهستانی پناه گرفته و بدین ترتیب از خود دفاع به‌عمل آورده است. با اینکه کردستان همیشه میدان جنگ بود، اما به‌کار بردن این راهکار باعث شد که جامعه‌ی کردی تحت حاکمیت، اشغال و استیلای بیگانگان قرار نگیرد و مانع از نسل‌کشی‌شان توسط متجاوزان شود. با چنین طرزى هم به دفاع از موجودیت اجتماعی‌اش پرداخته و هم به زندگی آزاد خود تداوم بخشیده است. سیستم دفاع مشروع یکی از خصوصیات جدایی‌ناپذیر خلق‌گردد جهت صیانت از موجودیتش است که به وضوح مشاهده می‌گردد.

در آغاز قرن بیستم و بعد از جنگ جهانی اول با تقسیم، تجزیه و نیست‌انگاشته شدن کردستان از طریق قراردادهای سیاسی میان دول، روند روبه‌رو ماندن با انکار و امحای سرعتی بیشتر و شیوه‌ای خطرناک‌تر به خود گرفت. از آن پس دیگر ساختار عشیره‌ای و قبیله‌ای تضعیف شد و در حال فروپاشی بود. به همین دلیل، جامعه‌ی گُرد همانند گذشته به عکس‌العمل در مقابل حملات دست می‌زد و کارایی سازوکار دفاعی کمتر شده بود. به وضعیتی دچار شد که امکان‌پذیر نبود در مقابل حملات خارجی با جابه‌جایی و پناه بردن به کوهستان از خود محافظت به‌عمل آورد. این ضعف دو دلیل داشت: انحطاط باورداشت‌های موجود در نظام قبیله‌ای و عشیره‌ای و انحطاط سیستم زندگی‌شان و به‌تبع آن نابودی سیستم دفاعی‌شان. دوم حاکمیت بیگانگان و تهاجم فرهنگی بر اساس معیارهای سیستم کاپیتالیسم.

کاپیتالیسم همانند سیستم‌های پیش از خود، البته به‌گونه‌ای دیگر تصرف و جهان‌گشایی نمود. این بار حتی مزیت شرایط کوهستانی هم، مانع از حاکمیت و استیلای آنان نمی‌شد. این سیستم به هیچ‌نیروی مخالفی اجازه‌ی فعالیت و خودنمایی نمی‌دهد. استثمار و استعمار از سوی آن بسیار گسترده‌تر بود و تمامی نهادهای جامعه را هدف خود می‌ساخت. دیگر جامعه‌ی گُرد همانند گذشته امکان و نیروی تجدید حیات خود را نداشت. سیستم حاکم با در پیش گرفتن رویه‌ای که کردستان را به‌لحاظ سیاسی تجزیه نمود و نیست‌انگاشت، مرحله‌ای نوین از حاکمیت بر کردستان را شروع نمود: مرحله‌ی امحای ملی.

دیگر فرد کُرد در زمینه‌ی ذهنیت و اندیشه‌مورد استثمار قرار گرفته بود و به چنان وضعیتی گرفتار شده بود که اندیشه‌اش در خدمت منافع ملت فرادست قرار می‌گرفت. از خودبیگانگی و گریز از ذات اجتماعی، جامعه را تخریب نموده و ارزش‌هایش را تهی از معنا و مفهوم می‌کند. سیستم حاکم بر هرگونه نیرو و پتانسیلی نظیر اندیشه، احساس و روح هجوم نموده و در صدد تحت حاکمیت درآوردن همه‌ی این عرصه‌ها است. جهت فرودست نمودن جامعه، خودکم‌بینی و هیچ‌انگاری معیارهای اجتماعی را رواج می‌دهد. بزرگ‌ترین قتل‌عام، امحای موجودیت فرهنگی یک ملت است. این به معنای از دم تیغ گذراندن جامعه و نابودی آن است. چنین جنگی از سوی دولت‌های حاکم علیه کُردها اعمال می‌شود.

در همین راستا جنبش آزادی‌خواهی خلق کُرد با پیشاهنگی گریلاهایش و با تشخیص عمق و وسعت بحران در مقابله با سیستمی که از اجرای سیاست انکار و امحا بوده نیرومند شده و در صدد نابودسازی خلق کُرد و جامعه‌ی آنان است، با پیشبرد اندیشه‌ی آزادی‌خواهانه، سازماندهی افراد جامعه و در پیش گرفتن مبارزه‌ای بی‌همتا، مبارزه‌ای را برای بازآفرینی زندگی اجتماعی آغاز نموده است. مبنا قرار دادن تشکیل جامعه‌ای آزاد به معنای واقعی آن، حرکت و مبارزه گسترده در همه‌ی عرصه‌ها را پیشاهنگی می‌نماید. **PJAK** حقیقتی است که با اصرار و جدیت تمام علیه ساختارهای موجود که جامعه را به‌سوی نابودی رهنمون می‌سازد، به مقابله می‌پردازد. در مبارزه با سیستم نابودگر جامعه‌مان، جنبشی هستی‌بخش را برای دستیابی به آزادی پایه‌ریزی نموده است. جنبش آزادی‌خواهی خلق‌مان با تمامی نیرو و توانش به مقاومت در برابر رویه‌ی سیاسی دشمنان خلق دست زد. **PJAK** ندای حقیقت است که از هر منظری فرد و جامعه را آگاه می‌سازد و خلق را در خدمت به منافع‌شان سازماندهی می‌نماید و رهیافت دست‌یابی به آزادی را برای‌شان به ارمان می‌آورد. بدین شیوه سرافکنندگی‌شان را به سرافرازی مبدل می‌سازد و جامعه‌ای دارای اراده‌ی آزاد می‌آفریند.

ادراک حقیقت مبارز و مبارزه بسیار مهم می‌باشد. ارتقای سطح سازماندهی خلق‌ها و نیز رشد درک حزبی و سازمانی، از مهم‌ترین وظایف یک مبارز به‌شمار می‌آید. تصمیم‌گیری برای به‌عرصه‌ی عمل کشاندن دفاع مشروع و برداشتن گامی برای ترویج و تکوین حزبی، دو امر وابسته و تفکیک‌ناپذیرند. آنچه هم‌اکنون حائز اهمیت است تحقق مبارزه، هم‌زمان با خط دفاع مشروع می‌باشد. مهیاسازی عرصه‌ی عمل جهت صیانت از خلق و پیشاهنگی نمودن‌شان در این مبارزه بسیار مهم می‌باشد. این وظیفه بدون‌شک بر دوش گریلا می‌باشد. لذا گریلا شدن بر محور خط‌مشی دفاع مشروع و طرح مفاهیم و اهمیت‌هایش هم به‌مثابه‌ی یک نیرو و هم متدی عملی برای تحقق و تکوین حزبی، امری بسیار حائز اهمیت می‌باشد. زیرا هم اساسی‌ترین عرصه‌ی حزب عرصه‌ی گریلابی است و هم به لحاظ متد گریلا نشانگر معنایی مهم در زمینه‌ی به‌منصه‌ی ظهور رساندن دفاع مشروع می‌باشد.

رهبر آپو، همیشه گریلا را فراتر از یک نیروی نظامی، نیرویی جهت در پیش گرفتن نوعی متد حیاتی و فعالیت در خدمت به خلق معرفی می‌نماید. در مسیری که به آزادی خلق ختم می‌گردد، گریلا را پیش‌قدم رسیدن به متدی سازمانی و مبارزاتی برای کسب آزادی در مبارزات آزادی‌خواهانه و مقاومت گریلابی را همسو و

همان‌گنگ با هم ترویج بخشید. گریلا، هم در فعالیت‌های حزبی و هم در عملی ساختن نوعی خط‌مشی آزادی‌خواهانه متکی بر خط‌مشی آزادی‌خواهی زنان و هم عملی ساختن این خط‌مشی با توسل به متدی متناسب با ذات آن، نقشی مهم ایفا نمود.

رهبر آپو جنبش آزادی‌خواهی زنان را فراخوانده و گفت نباید دیگران فعالیت زنان را تحت کنترل گیرند و خواست که کاملاً به مواضع گریلابی متعهد و پایبند باشند و آنرا تداوم بخشند. خواستار یکی گشتن با کوهستان و دور شدن سلطه‌پذیری شد. این امر نشان‌دهنده‌ی میزان پایبندی گریلا به خط‌مشی آزادی‌خواهانه است. خط‌مشی جامعه‌ی دموکراتیک متکی بر آزادی زنان و انقلاب اکولوژیک، مگر با توسل به راهکارهای ویژه‌ی گریلابی و پیشاهنگی آن موجودیت یابد و پیشرفت‌هایی حاصل نماید. گریلا تنها از طریق چنین خط‌مشی آزادی‌خواهانه‌ای، می‌تواند خط‌مشی سوسیالیسم دموکراتیک را گسترش دهد. در اینجا می‌توان گفت که عرصه‌ی گریلا برای جوانان و جامعه‌ی گُرد، مدرسه‌ی آزادی‌خواهی و حرکت به سوی آزادی است. کانونی که توسط فرد و جامعه آزاد آفریده شده است. پس می‌توان گفت که اگر گریلا برای جامعه‌ی گُرد نوعی سازماندهی دفاعی را به وجود نیاورد، وجودش بی‌فایده خواهد بود. در اینجا باید گفت که گریلا از خط‌مشی مقدسی برخوردار است. روح، شعور، احساسات و اندیشه‌ی آزادی‌خواهی در جایی می‌تواند رویه و موضعی آزادی‌خواهانه را دنبال کند که گریلا حضوری عملی داشته باشد. گریلا جامعه و فرد را از ایستارهای ضعیف و سست‌بنیان وارها نیده و آفریننده‌ی انسان آزاد می‌باشد.

خلق‌مان بایستی خط‌مشی دفاع مشروع را در تمامی عرصه‌های زندگی به کار بُرد و گریلا را اسوه‌ی خود قرار دهد. با مشاهده‌ی عملکردهای گریلا، خلق با مبنا قرار دادن نیروی خویش دفاع ذاتی را عملی نماید. هر کس بایستی بداند اتخاذ هرگونه ایستاری خارج از این چارچوب، طرز برخورد و خط‌مشی متناسب با خط‌مشی دفاع مشروع نبوده و منجر به پیروزی نخواهد شد. پس تعریف و به کارگیری جایگاه دفاع مسلحانه در چارچوب خط‌مشی دفاع مشروع بسیار حیاتی می‌باشد. به‌طور کلی جنگ دفاع مشروع برای پیروزی جامعه در موضع دفاعی و نشان دادن اراده و ایستار آزادانه‌اش در برابر تعرض در هر مرحله‌ای، بایسته و حائز اهمیت است. هم‌اکنون جنگ دفاع مشروع با اتکا بر دو نیروی اساسی پیشبرد می‌یابد. یکی نیروهای گریلا و دیگری نیروهای دفاع ذاتی خلق. بدین ترتیب ضروری‌ترین و رواترین شکل جنگ، دفاع ذاتی خلق می‌باشد. پس آموزش خلق جهت متحقق ساختن دفاع ذاتی، تشکیل سازماندهی خلق‌ها در این راستا و همان‌گنگ نمودنش نیاز به نیروی باتجربه، کارآمد و باکفایت دارد. در این راستا نیروی گریلا برای ایفا نمودن چنین مسئولیت خطیری، نقشی سرآمد برعهده دارد.

دفاع ذاتی، سیاست امنیتی جامعه‌ی اخلاقی و سیاسی است. به عبارت صحیح‌تر، جامعه‌ای که قادر به محافظت از خویش نباشد، ارزش‌های اخلاقی و سیاسی‌اش زیر سوال می‌رود. جامعه با چنین وضعیتی، یا به حالت مستعمره درآمده، استحاله‌یافته و نابود می‌شود و یا به مقاومتی فراگیر دست خواهد زد و ارزش‌های سیاسی و

اخلاقی‌اش را مجدداً به دست می‌آورد. رهبری در کتاب جامعه‌شناسی آزادی در این باره بیان می‌دارد: «جوامعی که بر [سامانه‌ی ذاتی یا] خودهستی‌شان اصرار می‌ورزند و مستعمره‌شدگی و همه‌نوع وابستگی‌های تحمیل‌گرایانه‌ی یک‌طرفه را رد می‌نمایند، این موضع را تنها از رهگذر امکانات و نهادهای دفاع ذاتی می‌توانند توسعه بخشند. دفاع ذاتی، تنها در برابر تهدیدات خارجی صورت تحقق به‌خود نمی‌گیرد. امکان بروز چالش و تنش همیشه در ساختاربندهای جامعه وجود دارد. نباید فراموش کرد که جوامع تاریخی مدت‌زمانی طولانی است که دارای طبقات گشته و با قدرت عجین شده‌اند؛ همچنین نیروهایی هستند که خواهند خواست تا مدت‌زمان طولانی‌تری این خصوصیات‌شان را حفظ نمایند. این نیروها جهت حفظ موجودیت خویش سعی خواهند کرد که با تمامی قوا مقاومت کنند. بنابراین دفاع ذاتی به‌منزله‌ی یک خواست رایج اجتماعی، تا مدت‌زمانی طولانی جایگاه مهمی را در موضوع بحث جامعه به خود اختصاص خواهد داد. نیروی تصمیم‌گیری، نمی‌تواند بدون تقویت شدن از جانب نیروی دفاع ذاتی، به آسانی به اجرا گذاشته شود».

در چنین محیطی PJAK به‌منابه‌ی یک نیروی دفاعی ظهور کرد که عرصه‌های دفاع ذاتی خلق و گریلا هم‌زمان با این سازماندهی و ارتقای آن در سایه‌اش رشد و گسترش یافت. خلق‌مان در شرق کردستان با ظهور PJAK، به نارسایی و فقدان سازماندهی پی‌برد و خواست که گریلا در عرصه‌های ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی به‌طور کلی در عرصه‌ی دفاع مشروع رسالت و وظایفش را جامه‌ی عمل ببوشاند. هم‌اکنون در شرق کردستان نیز نیروی HRK (نیروی شرق کردستان)، این رسالت را برعهده گرفته و حافظان خلق‌مان در شرق کردستان می‌باشند. باید به این امر وقوف کامل داشته باشیم که علی‌رغم جنگ دفاع مشروع جنگی مبتنی بر امر دفاع مشروع جنگی مبتنی بر امر دفاع ذاتی خلق نیز بسی اهمیت دارد و تعاریف تئوریک آن مطابق همان امر اجرایی شود. اما امروزه این عرصه در کردستان از فقدان سازماندهی رنج می‌برد. بنابراین مسئولیت جنگ دفاع مشروع در حد بسیار زیادی صرفاً برعهده‌ی گریلا می‌باشد و این حقیقتی انکارناشدنی است. در چنین فضایی هرگاه دفاع ذاتی سازماندهی نشود و یا ضعیف باشد، مسئولیت اجرای آن بردوش گریلا است. این مسئولیت از دو جنبه نمود می‌یابند. نخست اگر جامعه‌ی کُرد چنان‌چه احساس نیاز نمود به‌صورت روزانه باید جنگ دفاع مشروع را با استفاده از تاکتیک‌های مناسب و پیروزمندانه ترویج بخشد. دوم با سازماندهی خلق در زمینه‌ی دفاع ذاتی که این جنگ دفاع مشروع به‌طور اساسی به‌عنوان نیروی ضروری بر آن تکیه می‌نماید. برای سازماندهی همان عرصه دفاع ذاتی بایستی زمینه‌های مورد نیازش را بیافریند و فعالیت‌هایش را پیشبرد دهد و خلاصه ابعاد مورد نیاز این عرصه از قبیل آموزش، تفهم و تجهیزات ضروری را بدان اعطا نماید. این دو رسالت اساسی به لحاظ دفاع مسلحانه نیز بر موضع‌گیری‌های خلق در زمینه‌ی دفاع مشروع، میزان تعیین‌کنندگی نقش گریلا را آشکار می‌گرداند.

موجودیت و نیروی گریلا در شرایط امروزی‌مان جهت انجام جنگ گریلا تعیین‌کننده بوده و لزوم آن قطعی است. پس ارزیابی نیروهای گریلا، درک آن و بر آن اساس نشان دادن نوعی برخورد نسبت به آن، بدون شک

امری ضروری و حتمی است. لذا بایستی هم جامعه و هم گریلا را با چنین دیدی مورد ارزیابی قرار دهد و هم اینکه باید گریلا در چنین چارچوبی قرار گیرد. موجودیت خود را ارزیابی نماید و مسئولیت‌ها و وظایفش را بر این اساس به‌جای آورد.

در شرایط امروزی تأثیرگذارترین عامل در سیاست‌پردازی به‌دنبال خط‌مشی دفاع مشروع، گریلا می‌باشد. پیشبرد نوعی سیاست بر محور خط‌مشی دفاع مشروع توسط خلق و تحقق موضعی سیاسی در معیارهای وسیع، بر بنیان موجودیت و میزان فعال بودن گریلا به حقیقت می‌پیوندد. بدون شک جامعه دارای نیروهای سیاسی دیگری نیز هستند و دارای نهادهای سیاسی تأثیرگذاری می‌باشند و سعی می‌کنند با اتحاد از طریق راهکارهای متفاوت به سیاست‌پردازی بپردازند. ولی این گریلاست که در حین اجرایی شدن تمامی این سیاست‌ها به دفاع از کل جامعه و از جمله نهادهای سیاست دموکراتیک خلق می‌پردازد. بر این اساس می‌توان گفت که فعالیت‌های تأسیس جامعه‌ی آزاد با اتکا به موجودیت و نیروی گریلا به حقیقت می‌پیوندد.

یکی از اساسی‌ترین و نخستین آکتورهای دفاعی جامعه‌ی گُرد، جهت کسب موضع سیاسی بر بنیان خط‌مشی دفاع مشروع، گریلا می‌باشد. خلق گُرد با تکیه بر موجودیت و نیروی گریلا می‌تواند به سیاست دموکراتیک بپردازد. به همین علت گریلا اساسی‌ترین تکیه‌گاه و نیروی پیشبرد مبارزات سیاسی خلق گُرد در چارچوب خط‌مشی دفاع مشروع است و با پایه‌ریزی بنیانی برای تمامی جنبش‌های سیاسی دیگر و همیاری آنها عرصه‌ای سیاسی را برای جامعه می‌آفریند. امروزه جامعه‌ی گُرد برای دستیابی به سیاست دموکراتیک رهیافتی نیرومندانه یافته و موجودیت، نیرو و تأثیرات عظیم خط‌مشی دفاع مشروع را تکیه‌گاه خود قرار می‌دهد. اساسی‌ترین نهاد ترویج و شکل‌دهی سیاست دموکراتیک و عامل پیشبرد مبارزه‌ی سیاسی و دموکراتیک خود جامعه می‌باشد. در چنین حالتی، بایستی مطابق خط‌مشی دفاع مشروع موجودیت و میزان فعال بودن گریلا با مبارزات سیاسی خلق گُرد در هم آمیخته و حرکتی هماهنگ و هم‌راستا داشته باشند. گریلا صرفاً یک نیروی نظامی نیست و بالعکس گریلا پیشاهنگ مبارزات سیاسی هماهنگ با فعالیت‌های سیاسی خلق می‌باشد و در تمامی عرصه‌ها نقشی اساسی و فراگیر را ایفا می‌نماید. گریلا تا به حال اثبات نموده که می‌تواند به‌خوبی مرحله‌ی سیاسی موجود را مشاهده نماید و آن را آنالیز نموده و ماهیت مبارزات سیاسی توسط خلق را به وضوح دریابد. البته گریلا از جایگاه و مفهومی ایدئولوژیک برخوردار بوده و حرکت و مبارزه بر این اساس در اولویت برنامه‌های گریلا قرار دارد. گریلا نیرو و الگوی تکوین حزبی است. معیارهای سازمانی و حزبی را به بهترین نحو به‌جای می‌آورد و طرز حیات حزبی را در فضای سازمانی خویش می‌آفریند.

با جمع‌بندی موارد بالا درمی‌یابیم که گریلا متناسب با خط دفاع مشروع چهار وضع و رسالت اساسی را بر عهده دارد که ذیلاً آنها را خاطر نشان می‌سازیم:

اولاً: انجام مسئولیت‌ها و وظایف آن در عرصه‌ی ایدئولوژیک و در کنار آن مبدل شدن به الگوی پیشاهنگ.

دوماً: ایفای نقش سیاسی و برخوردارگی از وظایف و داشتن جایگاهی مهم در مبارزات.

سوماً برطرف نمودن ضعف سازمانی خلق در دفاع ذاتی و نقش یافتن آنان در دفاع مشروع خلق گردد. چهارماً: نشان دادن و پیشبرد مناسب‌ترین متدها و معیارهای تکوین حزبی در چارچوب خط‌مشی دفاع مشروع.

گریلا در چارچوب خط‌مشی دفاع مشروع از پروژه‌های ایدئولوژیک رهبر آپو پیروی می‌نماید و بی‌گمان با توجه به آن وظایف مبارزاتی بر عهده‌ی این نیرو می‌باشد. پس گریلا در مقابل هجوم‌هایی که با هدف انکار و امحای خلق و جنبش از جانب سیستم طراحی و عملی می‌شود با پیشبرد فعالیت‌هایش به نیرویی مقاومت‌گر و سیاسی مبدل می‌گردد که در امر سازماندهی دموکراتیک خلق نقشی مهم را ایفا می‌نماید. گریلا نیروی پیشبرد مبارزات و انجام عملیات برای اجراسازی این مهم می‌باشد. نیرویی است با روحی فدایی و سطح بالای تفهم و ارزیابی مسائل، که با ترویج و ارتقای سطح مقاومت و مبارزه، خلق را به‌سوی دست‌یابی به خط‌مشی دفاع مشروع بر اساس شالوده قرار دادن نیروی درونی جامعه رهنمون می‌سازد. به همین دلیل حضور گریلا در تمامی عرصه‌های دفاع مشروع امری اجتناب‌ناپذیر و حیاتی است. در این چارچوب گریلا بیش از هر نیروی دیگری موظف به درک و عمل به خط‌مشی فلسفی و ایدئولوژیک می‌باشد. مسئولیت‌هایش محدود به موضع‌گیری صرفاً نظامی نیست، بلکه به‌معنای مکلف بودن گریلا به داشتن نوعی موضع‌گیری فلسفی، ایدئولوژیک و تعیین خط‌مشی سازمانی بر اساس این اصول و همچنین انجام فعالیت جهت به‌منصه‌ی ظهور رساندن آنها می‌باشد.

سیستم عدالت اجتماعی

قاضی آواره

قبل از پرداختن به شناساندن سیستم عدالت اجتماعی در KCK لازم است در خصوص برداشت از عدالت مطالبی را بیان دارم و سپس به اصل مطلب پردازم. عدالت، آزادی، برابری، فداکاری و... مباحثی هستند که همگان ادعای دوست داشتن آن را با خود یدک کشیده و هر شخص و گروهی می‌خواهد با خصیصه توصیف گردد. متأسفانه در طول تاریخ، از عدالت سوءاستفاده‌های زیادی صورت پذیرفته و از آن به منزله‌ی نقابی برای پوشش و مشروع جلوه‌دادن اعمال ناعادلانه‌ی خویش استفاده نموده‌اند.

به‌عنوان نمونه ارسطو می‌گوید: "برخی از مردم به حکم طبیعت برده‌اند و باید در وضع بردگی باقی بمانند. تمام قوا مانند خشم، شهوت و ... باید در خدمت عقل قرار گیرد." افلاطون تحقق عدالت اجتماعی را در حاکمیت دانشمندان و فیلسوفان می‌داند. هوبز معیار شناخت عدالت را قانون می‌داند و می‌گوید: "قوانین همیشه عادلانه هستند و عدالت اعتبار خود را از قانون می‌گیرد." مکاتب دینی علی‌الخصوص اسلام، عدالت را در بندگی و اطاعت از خدا دانسته‌اند.

طبیعی است که هیچکدام از اینها عدالت نیستند. زیرا عدالت انسان را برده، بی‌اراده، ناتوان و بی‌چاره نمی‌سازد و بالعکس عدالت به انسان نیرو، توان، نشاط و بالندگی می‌بخشد. جوهر قانون عدالت نمی‌باشد و قانون مساوی با عدالت نیست. بلکه هر آنچه باعث بازگشت انسان به ذات او و حفاظت از جامعه و یک‌پارچگی و بازگشت انسان به طبیعت باشد در حکم عدالت است.

ملاک بازگرداندن انسان به جوهر خویش، آشتی نمودن انسان با خود و بازگشت انسان به آغوش طبیعت است. وقتی رهبر آپو می‌گوید: "فهمیدن، عدالت است." باید عدالت از این مجرا مورد کاوش و بررسی قرار گیرد. فهمیدن = عدالت. فهمیدن انسان، درک و شناخت انسان از خود و طبیعت، همان عدالت اجتماعی است. شناخت مهم است و بدون شناخت، عدالت حاصل نمی‌شود. برای شناخت هستی باید ابتدا انسان را شناخت. چون انسان، کیهان و هستی کوچک است؛ به‌عبارت دیگر انسان جوهر خلقت و آفرینش است. شناخت همه‌ی اینها یعنی عدالت. باید از این دیدگاه به عدالت نگریست. پُرواضح است که باید شناخت را سرلوحه‌ی خویش قرار داد چون درد اکنون جامعه‌ی انسانی، عدم شناخت است. هر چند ظاهراً

انسان از لحاظ فناوری، پیشرفت‌های عدیده‌ای کسب نموده است ولی در زمینه‌ی شناخت و بازگشت به خویش کار چندانی نکرده است و حتی از خود فاصله گرفته است. می‌دانیم تمامی نابسامانی‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی ریشه در ازخودبیگانگی و تنها شدن انسان دارد. باید همه‌ی تلاش‌ها و مبارزات در راستای بازگرداندن انسان به ذات خود و رهایی وی از تنهایی و پیوستن وی به اجتماع و زندگی اجتماعی صورت پذیرد. عدالت، روح و جوهر انسان شدن و رهایی انسان از خودباختگی و تنها بودن و در نهایت به معنای اجتماعی گشتن است.

مبارزات آزادی‌بخش خلق کرد و به‌ویژه نهضت رهایی‌بخش آپوئیستی، ماهیتش رسیدن به عدالت است و نه تنها عدل منطقه‌ای را سرلوحه‌ی برنامه‌های خود قرار داده است بلکه در پی عدلی جهانی است و به گفته‌ای دیگر جوهر حرکت و نهضت آپوئیسم را عدالت تشکیل می‌دهد. چرا که این جنبش علیه تنهایی و ازخودبیگانگی مبارزه‌ای دشوار، گسطرده و خستگی‌ناپذیر را انجام داده و انجام می‌دهد و انجام خواهد داد. ملت چهل میلیونی کُرد هنوز نمی‌تواند با زبان مادری صحبت کند؛ نمی‌تواند سیاست کند؛ اجازه ندارد در انتخاب سرنوشت خود مشارکت داشته باشد. تاریخ، ادبیات، فرهنگ و مبارزاتی که در جهت حفظ و گسترش ارزش‌های انسانی انجام داده است، مورد انکار قرار می‌گیرد. سعی شده و می‌شود که او را از جوهر و ذات خویش دور نگه‌دارند و هر دولت حاکمی خواسته تا آنها را در سیستم خود ذوب و آسمیله نماید. دولت فارس او را فارس، دولت ترک وی را ترک و دول عرب وی را تعریب نموده‌اند. حتی به این بسنده نشده و کاری کرده‌اند که اتوآسمیلاسیون (خودمستحیل‌سازی) را در حق خویش رواج داده و اقدام به ارتکاب این جرم بزرگ نمایند. رهبر آپو این مسائل را دیده، موشکافی و تحلیل نموده و علیه آن به مبارزه‌ای همه‌جانبه دست زده است. مخصوصاً مضامین یادداشت‌های ملاقات با رهبر آپو این ادعا را اثبات می‌نماید. به‌عنوان نمونه ایشان در ملاقات بیان می‌دارد که: «حتی یک مرغ با جوجه‌هایش به زبان خود حرف می‌زند، اما مادران کُرد از این حق هم محروم گشته‌اند» و خاطرنشان می‌سازد که آسمیلاسیون و اتوآسمیلاسیون، قتل‌عام فرهنگ‌هاست و آن را از نسل‌کشی فیزیکی به مراتب خطرناک‌تر و ترسناک‌تر می‌داند.

رهبر آپو جهت غلبه بر این مشکلات و نابسامانی‌ها سیستم آلترناتیوی ارائه نموده‌اند؛ سیستم مدرنیته‌ی دموکراتیک در برابر مدرنیته‌ی کاپیتالیسم. این سیستم، بایستی در کردستان، خاورمیانه و جهان پراکتیکی شود. در کردستان این سیستم عنوان KCK به خود گرفته است. باید سیستم را شناخت تا بتوان آنرا تأسیس نمود و بر هر کادر و میهن‌دوست و کُرد آزاده‌ای واجب است که این سیستم را بشناسد و بشناساند. زیرا بدون این سیستم صحبت از آزادی و رهایی حکایتی

پیش نخواهد بود. هم‌چنان‌که رهبر آپو بیان می‌دارد: "در کردستان حتی یک برگ درخت هم بدون سازماندهی تکان نمی‌خورد". باید در همه‌ی شریان‌های زندگی، سازماندهی ریشه بدواند. چون‌که نجات و رهایی در تأسیس سیستم است. اولین و مهم‌ترین وظیفه‌ی هر مبارزی تلاش در جهت بیناد نهادن این سیستم است. برای همین شناختن سیستم KCK حائز اهمیت فوق‌العاده‌ای می‌باشد. در این مقاله برآنیم در خصوص یکی از پایه‌ها و ارگان‌های اساسی سیستم KCK با خوانندگان محترم صحبت نمائیم و آن در زمینه‌ی نهاد سیستم عدالت اجتماعی KCK می‌باشد.

می‌دانیم دولت‌های حاکم و علی‌الخصوص سیستم مدرنیته‌ی کاپیتالیستی برای تضعیف جامعه و نهایتاً در اختیار گرفتن آن، جامعه را خلع سلاح نموده‌اند. دفاع ذاتی و محاکمه کردن، دو سلاح مهم هستند که دولت‌ها آن را در دست خود گرفته‌اند اما هر دو سلاح در اصل متعلق به جامعه است. هر دو سلاح پیوند تنگاتنگی با جامعه دارند. محاکمه کردن از سوی جامعه و برای جامعه است. هم محاکمه و هم نتایج دادرسی و محاکمه برای جامعه است. دولت کار محاکمه کردن و دادرسی را از جامعه گرفته و به خود وابسته نموده و بدین ترتیب کنترل خود را بر جامعه تحکیم بخشیده است. یعنی به جای اینکه جامعه از دولت حساب پرسیده و مؤاخذه‌اش نماید، دولت جامعه را مورد بازخواست و محاکمه قرار می‌دهد.

ما خواهان بنیان‌گذاری جامعه‌ای سیاسی و اخلاقی هستیم. در چنین جامعه‌ای همه چیز از آن خلق و در خدمت به خلق و در نهایت از آن جامعه و در خدمت به جامعه می‌باشد. بنابراین صورت گرفتن محاکمه و دادرسی از ناحیه‌ی هیأت محدود و بسته‌ی بازپرسان و دادیاران، بانگش و دیدگاه جامعه‌ی سیاسی-اخلاقی در تضاد و تعارض می‌باشد. دادرسی باید متعلق به جامعه باشد و گروه‌ها و تجمعات جامعه مستقیماً در دادرسی و محاکمه و اجرای احکام قضایی شرکت داشته باشند. در جامعه‌ی اخلاقی-سیاسی صورت دادن امور دادرسی از ناحیه‌ی گروه‌ها و تجمعات مختلف اجتماعی، به معنای مداخله و شرکت عامه‌ی مردم است و در امور اجتماعی نیز به معنای واگذاری تصمیم‌گیری امور اجتماعی به مردم و شهروندان است.

می‌دانیم جامعه ابعاد گوناگونی دارد و باید در دادرسی همه‌ی این ابعاد را در نظر گرفت. به اندازه‌ای که جامعه پیچیده است و عرصه‌های فراوانی دارد، به همان اندازه نیز مشکلات جامعه دارای ابعاد پیچیده‌ای می‌باشد. برای چاره‌یابی مشکلات بایستی همه‌ی ابعاد را دید، تحلیل کرده و راه حل ارائه نمود. پُر واضح است که حقوق دولتی و دادرسی و محاکمه‌ی دولتی از انجام چنین امر خطیر و مهمی عاجز و ناتوان هستند و دلایل آن مشخص و مبرهن است که به چند مورد آن اشاره می‌کنیم:

۱. دولت متعلق به قشر خاصی است و از حقوق قشر خاصی که طبقه‌ی حاکم و بالادست است، دفاع می‌کند. طبیعتاً حقوق دولتی هم که فلسفه‌اش دفاع از منافع دولتی می‌باشد، از این قاعده مستثنی و جدا نیست.

۲. حقوق قادر نیست همه‌ی شریان‌های زندگی را دربرگیرد. قوانین نارسا و ناکافی هستند و جواب‌گوی پویایی جامعه نیستند. جامعه پویا است و در حال عبور و رشد و حرکت، ولی قوانین تقریباً ثابت هستند و بسیار دیر حرکت می‌کنند. بنابراین به گرد پای حرکت اجتماعی نمی‌رسند؛ به عبارت دیگر قوانین از جامعه عقب می‌مانند.

۳. قوانین قادر نیستند منعکس‌کننده‌ی همه‌ی جوانب مسائل و مشکلات اجتماعی باشند چون که برخاسته از جامعه نیستند. قوانین در راستای نیرومند نمودن اقویا و بی‌نقش نمودن ضعفا می‌باشد.

۴- قوانین برای اصلاح فرد و جامعه نیست، بلکه برای طرد فرد از جامعه می‌باشد. فرد طردشده و بریده از جامعه فردی است که زمینه‌ی همه‌ی بزه‌ها و بزهکاری‌های اجتماعی در وی مساعد و آماده است. به عبارت دیگر قوانین دولت‌مدار نه برای جذب فرد بلکه برای دور کردن فرد از جامعه است. دولت به وسیله‌ی قوانین فرد را تجزیه کرده و در نتیجه از راه تجزیه‌ی فرد و جامعه حاکمیت خود را مستولی می‌بخشد.

۵. قوانین جامع نیستند. رویدادها و الگوها، تورم با شرایط زمانی و مکانی بررسی نمی‌گردند. یعنی اینکه کدام شرایط و کدام رویداد و الگو باعث شده فرد ارتکاب بزه نماید و یا بزهکار گردد، مورد لحاظ قرار نمی‌گیرد و با تعمق به مسئله نگریسته نمی‌شود.

۶. قوانین از راه معلوم و محصور کردن جزا و گناه، جامعه را مسکوت و غیرپویا می‌سازند. دینامیک جامعه و دینامیک اجتماعی را از بین می‌برد.

۷. قوانین از راه به کیفر رساندن فرد و بایگانی نمودن نتایج دادرسی در پوشه‌ها به اصطلاح دادرسی را خاتمه می‌دهد و آن را وسیله‌ای برای درس گرفتن جامعه و افراد قرار نمی‌دهد.

۸. قوانین در خدمت از خودیگانگی فرد و بُریدن از جامعه است. زیرا قوانین با روح، معنویات و اعتقادات اجتماعی در تضاد می‌باشد. یعنی قوانین در خدمت دولتی شدن فرد و جامعه است. قوانین، فرد و جامعه را جزئی از دولت نموده و موجبات حاکمیت و استیلای دولت را بر همه‌ی جریان‌ها و شریان‌های زندگی فردی و اجتماعی، فراهم و مهیا می‌سازد.

سیستم عدالت اجتماعی KCK به‌عنوان آلترناتیو سیستم قضاوت، با در نظر گرفتن موارد ذکر شده (که البته تنها مثنی از خروار می‌باشد)، سعی بر آن دارد که به حل و فصل مشکلات و معضلات حقوقی، قانونی

و دادرسی پردازد. سیستم عدالت اجتماعی KCK بازگرداندن سلاح قضاوت و دادرسی به جامعه و مردم بوسیله‌ی خارج کردن آن از انحصار دولت و واگذاری به جامعه را در دستور کار و برنامه‌ی خود قرار داده است. به همین جهت در همه‌ی روستاها، محلات، بخش‌ها و شهرهایی که تحت نظر KCK قرار دارند، تأسیس و بنیان‌گذاری نهادهایی تحت عنوان دیوان‌های عدالت، به منزله‌ی رهیافتی چاره‌آفرین دیده شده است. به جای بروکراتیزه کردن امر قضاوت و وانهادن سرنوشت جامعه در دست چند نفر بازپرس، دادیار و قضات محاکم، امر قضا را در اختیار همه‌ی خلق نهاده است. دیگر لازم نیست افراد جامعه برای حل و فصل دعوی خود به شهرها و مراکز دولتی مراجعه نمایند. خود راساً می‌توانند اقدام به حل و فصل اختلافات و مشکلات خویش نمایند.

ماده‌ی بیست و هشتم پیمان‌نامه‌ی KCK در این خصوص چنین می‌گوید:

دیوان‌های عدالت:

- دیوان عدالت KCK به مواردی که با کل سیستم KCK در ارتباط است رسیدگی می‌کند. اعضای دیوان عدالت که دارای ۹ عضو اصلی و ۲ عضو علی‌البدل می‌باشد از طرف کنگره‌ی خلق انتخاب می‌گردند. ضمناً کنگره‌ی خلق به وسیله‌ی ارائه‌ی گزارش کاری دیوان عدالت به جلسات کنگره، بر کار و فعالیت دیوان عدالت نظارت می‌کند. یعنی قضات دیوان عالی عدالت از طرف مجلس خلق انتخاب و خلق و مجلس، فعالیت و کار دیوان را تحت نظارت قرار می‌دهند. مطابق مقررات ماده‌ی بیست و هفتم پیمان‌نامه‌ی KCK دیوان‌های عدالت در محاکمات، مرجع صدور حکم نیستند بلکه بر مراحل دادرسی، مطابق مقررات و ضوابط جامعه‌ی سیاسی- اخلاقی نظارت و کنترل می‌کنند. البته در دعوی‌ای که احتیاج به ارائه‌ی راه حل عملی دارند، می‌توانند رای هم صادر نمایند. یعنی هدف، واگذاری کار قضاوت و دادرسی به خود جامعه است. برای حل و فصل دعوی و اختلافات ارجاعی می‌توانند به‌عنوان کارگروه‌های سازش و صلح و... ایفای نقش نمایند. هم‌چنین دیوان عالی عدالت KCK در دفاع از مفاد پیمان‌نامه مسئولیت دارد و در حوزه‌ی مأموریت و کاری خویش موارد مربوط به اختلافات در خصوص پیمان‌نامه و تناقضات مربوط به آن را مورد بررسی و اقدام به رفع و برطرف ساختن و ارائه‌ی راهکار و حل قضیه و فیصله دادن آن می‌نماید.

- در ماده‌ی بیست و نهم پیمان‌نامه‌ی KCK از مکانیسم‌هایی که دیوان‌های عدالت در فعالیت و کار خویش از آن استفاده می‌نمایند، بحث نموده است که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

۱. مکانیسم پلاتفرم ۲. جماعت ۳. کارگروه (کمیسیون) صلح و سازش ۴. مکانیسم کارگروه‌های تحقیق و تفحص ۵. کارگروه علوم اجتماعی ۶. کارگروه انسان‌های عاقل و معتمد ۷. اهل فن و غیره.

مسئله‌ی مهم دیگر اینکه اگر شکایتی که به دیوان‌های عدالت ارجاع شده به همی مردم مربوط باشد، دیوان عدالت چنین دعاوی‌ای را به مجالس خلق ارجاع می‌دهد. در دعوایی از یک یا چند مکانیسم به صورت توأمان می‌توان استفاده نمود. چنانچه از مفاد مندرج فوق‌الذکر برمی‌آید، دیوان‌های عدالت جامعه و خلق را اساس می‌گیرد و منافع شخص، گروه یا طبقه‌ی خاصی را لحاظ نمی‌نماید. همه‌چیز از خلق سرچشمه گرفته و به خلق منتهی می‌گردد. دیوان‌های عدالت از سیستم KCK که سیستم خلق می‌باشد، محافظت می‌نمایند. لذا از نظر شکلی و ماهوی دیوان عدالت با محاکم دنیا هیچ‌گونه شباهت و سنخیتی ندارد.

نحوه‌ی نگرش دیوان عدالت KCK به جرم، جزا و مجازات

نحوه‌ی نگرش و نوع تعریف جرم و مجازات موردی مهم و حائز اهمیت است. دولت و سیستم‌های حاکم بر جهان از جرم و مجازات تعریف و برداشت خاص خود را دارند. قانون اساسی و قوانین عادی دولت اسلامی ایران را می‌توان به‌عنوان نمونه ذکر نمود:

۱- قوانین ایران هر آنچه را که به عبدیت انسان بیانجامد، مشروع و حلال و هر آنچه که وی را از عبدیت بازدارد، گناه می‌شمرند. فلسفه‌ی قانون در ایران این چنین است. طبیعی است قوانین کشورهای دیگر هم به نوعی دیگر انسان را بنده و برده می‌نمایند اما قوانین دولت ایران با نقاب شرعی و اسلامی اقدام به چنین امری می‌نمایند.

۲- جان کلام قانون ایران برده‌کردن شهروندان است. همه‌ی سیستم‌های جهانی هر یک به شکل و شمابلی با دور ساختن انسان از خویشتن خویش، دور کردن از طبیعت و ارزش‌های والای انسانی و اخلاقی، در جهت بنده کردن انسان‌ها حرکت می‌نمایند. چراکه هدف، متاع کردن و ضعیفه کردن جامعه است. متاع کردن یعنی بی‌ارزش کردن انسان، ضعیفه کردن جامعه یعنی دور نگه‌داشتن از ریشه و بازداشتن تعالی آن است و به عبارت دیگر در خدمت بی‌اراده کردن انسان است. پیداست انسان بی‌اراده برای ارتکاب هر عملی آماده است و زمینه‌ی تباهی در او مهیاست. جرم و جزا نیز در دولت‌ها با در نظر گرفتن چنین دیدگاهی سنجیده می‌شود و حتی با پول قابل معامله و خرید و فروش است.

به زنان، کودکان، طبیعت و هر آنچه در آن است، به عنوان کالا و متاع می‌نگرند. یعنی هر آنچه در خدمت کالا کردن باشد، مشروع و صواب بوده و هر آنچه در خدمت کالاشدگی قرار نگیرد، گناه و ناصواب مقرر شده است.

اما وضع در قوانین و مقررات KCK به گونه‌ای دیگر است. سیستم KCK مخالف کالاشدگی، مرگ معنویات و ارزش‌های اخلاقی است. همه‌ی تلاش و مبارزه‌اش برای برگرداندن انسان به مرتبه‌ی انسانی و روح زندگی اجتماعی و اشتراکی به افراد و جامعه‌ی انسانی است. لذا از جرم و کیفر تعاریف دیگری دارد و نگاه جداگانه‌ای به آن می‌اندازد.

الف- هر آنچه را که سبب از هم فروپاشی بنیاد اجتماعی، تضعیف جامعه و از بین رفتن روح اجتماعی گردد، جرم محسوب می‌نماید. چرا که انسان با جامعه، انسان شد و باعث تمایز او از دیگر حیوانات شد و آن را میکروکوسموس (کیهان کوچک) گرداند. اگر روح اجتماعی و جامعه‌گرایی از او سلب گردد، حیوانی پیش نخواهد بود. افول ارزش‌های انسانی، گرایش به سوی زندگی حیوانی است. اگر رهبر آپو از ابرحیوان بحث می‌کند و سیستم کاپیتالیسم را سازنده‌ی آن قلمداد می‌کند، از این جنبه حائزاهمیت است. لذا همه‌ی تلاش‌های سیستم عدالت اجتماعی KCK حفظ جامعه و ممانعت از فروپاشی آن است.

ب- هر آنچه که باعث ازخودبیگانگی انسان شود، جرم محسوب می‌گردد و به قول اسلام گناهی کبیره محسوب می‌شود.

ج- هر عمل و عکس‌العملی که باعث فاصله‌گیری انسان از طبیعت و تحکم او بر طبیعت گردد از نظر ما گناه بزرگ محسوب می‌شود.

د- تحکم و خشونت علیه زن و به مثابه‌ی متاع و کالا به وی نگریستن نیز جرم بزرگی است.

جهت اطلاع و آگاهی بیشتر ذیلاً موادی از مقررات سندی تحت عنوان بخش‌نامه‌ی عدالت اجتماعی KCK را ذکر و تشریح می‌نمائیم که بر اساس پارادایم جنبش آزادی‌خواهی مان بر سه رکن دموکراسی، اکولوژی و آزادی جنسیتی استوار است و مقررات سیستم عدالت اجتماعی KCK در راستای حفاظت از این اصول و مبادی می‌باشد:

- ماده‌ی هجدهم بخش‌نامه‌ی عدالت اجتماعی KCK، آسمیله کردن فرهنگ‌ها و ایجاد مانع در برابر گسترش آنها و ایجاد مانع در راه آموزش به زبان مادری را جرمی اجتماعی محسوب نموده است. فرهنگ، زبان و آداب مهم هستند و آزادی آنها از حقوق اصلی و مسلم انسانی به‌شمار می‌آید. KCK به تمامی فرهنگ‌ها، ادیان، نژادها و عقیده‌ها با دیدی خوش‌بینانه نگریسته و معتقد به آزادی همه‌ی آنهاست.

- در ماده‌ی بیست و دوم همین بخش‌نامه آمده است که فعالیت در راستای زوال ارزش‌های اشتراکی اجتماع و معیارهای اخلاقی، جرم اجتماعی است. ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی اساس و خمیرمایه‌ی جامعه را تشکیل می‌دهند، به همین جهت از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار می‌باشند. اخلاق و اجتماعی‌شدن در ارتباط تنگاتنگی با همدیگر قرار دارند و جامعه، بدون اخلاق را نمی‌توان تصور نمود. در همه‌ی ادیان هم به اخلاق اهمیت زیادی داده شده است. به عنوان مثال حضرت محمد در حدیثی هدف از بعثت خویش را تکمیل مکارم اخلاقی دانسته و می‌گوید: «إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ الْمَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ» یعنی من برای کامل کردن مکارم اخلاق مبعوث شده‌ام. حفظ اخلاق و ارزش‌های اخلاقی مهم است و هر چیز مغایر با اخلاق و ارزش‌های کمونال جامعه از دیدگاه قضایی KCK جرم محسوب می‌گردد.

- طبق ماده‌ی بیست و سوم بخش‌نامه‌ی عدالت اجتماعی انجام و ارگانیزه کردن و گسترش فحشا و تن‌فروشی جرم است.

- مطابق ماده‌ی هشتاد و هفتم، بهره‌کشی و استثمار کودکان را جرم محسوب نموده است.

با توجه به اینکه سرچشمه‌ی همه‌ی بردگی‌ها و استثمارات را برده کردن زن می‌داند، معتقد است تا زن آزاد نشود جامعه هم آزاد نمی‌شود و در راستای عملی‌سازی این حقیقت، قوانین و مقرراتی را در بخش‌نامه‌ی عدالت اجتماعی پیش‌بینی و مقرر نموده است که به چند نمونه‌ی آن اشاره می‌گردد:

- در ماده‌ی هشتم به رسمیت نشناختن اراده‌ی زن و حمله بر ایدئولوژی آزادی زن را جرم محسوب نموده است.

- در ماده‌ی سی و ششم، به کودکان و زنان مانند ملک نگرستن و آنها را به‌عنوان متاع و وسیله‌ی تبلیغاتی به کار بردن را جرم محسوب نموده است. یعنی قوانین و مقررات ما به کرامت و بزرگواری انسان بها و قیمت و ارزش می‌دهد.

گفتیم توجه به اکولوژی و طبیعت و محیط زیست و سالم نگه‌داشتن آن یکی از عوامل مهمی است که در رسیدن انسان به جوهر و اصل خویش مؤثر می‌باشد. ما به طبیعت مانند یک ارگانسیم و موجود زنده نگاه می‌کنیم. می‌دانیم که در دنیای سرمایه‌داری و در سیستم‌های کنونی حاکم بر جهان طبیعت و محیط زیست مانند موجودات بی‌جان و مرده و حتی وحشی تلقی می‌گردند. اکنون این سؤال پیش می‌آید که آنها چرا می‌گویند طبیعت وحشی است؟! در جواب این پرسش می‌توانیم بگوئیم برای اینکه بتوانند آنها را مهار کنند و بر آن سلطه و حاکمیت برقرار نموده و طبیعت را در اختیار منافع و سودجویی‌های خود قرار دهند. ولی در پارادایم (بینش) ما طبیعت زنده، جاندار و بالنده است و مانند انسان از حقوق خود بهره‌مند می‌گردد.

- در ماده‌ی پنجاه و سوم اقدام به آلوده‌سازی زیست‌محیطی را جزء جرائم خاص دانسته است.

- در مواد پنجاه و چهار و پنجاه و پنج مقرر نموده است که تولید مواد زاید و آلوده‌کننده و مخرب طبیعت ممنوع و متخلفین از آن مواد مجرم محسوب و با آنان برخورد لازمه صورت می‌پذیرد.

- در ماده‌ی پنجاه و هشت و پنجاه و نُه بر این امر اشراف دارد که شکار حیواناتی که نسل آنها در معرض خطر انقراض است به هر شکل و طریقی ممنوع است و جرم محسوب می‌گردد. حیواناتی را که نسل آنها زیاد می‌باشد - آن‌هم در صورت نیاز شدید و ناگزیر بودن - در حدی بسیار محدود و در فصول خاص که شکار ممنوع نباشد می‌توان شکار نمود. اما طبیعی است که رعایت شرایط مذکور تخطی‌ناپذیر است.

- در ماده‌ی شصت و یکم مقرر کرده است که قطع کردن درختان سبز و یا تخریب پوشش گیاهی جرم محسوب می‌گردد. خشونت علیه حیوانات و تخریب مکان زیست حیوانات هم از موارد جرم محسوب می‌گردد.

- سیگار کشیدن در اماکن عمومی و اماکن سرپوشیده مطابق ماده‌ی شصت و دوم جرم محسوب می‌شود.

- تولید و توزیع، خرید و فروش و استعمال مواد مخدر در مواد چهل و پنج و چهل و شش از موارد و موضوعات جرم و اعمال مجرمانه است.

- خرید و فروش انسان، تولید سلاح‌های مرگبار و قتل‌عام، کاشتن مین، و مواردی از این قبیل را جرائم ضد انسانیت دانسته و در موادی به آنها اشاره و آنها را از جمله جرائم و گناهان بزرگ شمرده است.

یکی دیگر از موارد مهم مسئله‌ی دفاع مشروع است. سیستم عدالت اجتماعی KCK هرگونه عملی که در راستای رسیدن به حقوق، برجسته‌نمودن خصوصیات فردی و اجتماعی، حفظ هویت و کرامت انسانی باشد را در قالب حق دفاع مشروع نه تنها مباح و مشروع دانسته، بلکه به کار نگرفتن آنرا مانند یک عمل مجرمانه دانسته است. دفاع مشروع و حق استفاده و به کارگیری آن هم در پیمان‌نامه‌ها، عهدنامه‌ها و اعلامیه‌های جهانی حقوق بشر و هم در آیین اسلام به‌عنوان حتی مشروع قلمداد شده است. به‌عنوان نمونه اسلام دفاع از جان، ناموس و مال را واجب و کشته‌شدن در این راه را شهادت دانسته است. اگر کسی و یا کسانی را در دفاع از مال، جان، ناموس و مسکن خود کشتی قاتل محسوب نمی‌شوی و وظیفه‌ای از واجبات را انجام داده‌ای. در اسلام همچنان که نماز، روزه و زکات از واجبات است، دفاع هم واجب است و سرپیچی‌کنندگان در آن مجازات می‌گردند. KCK به این اصل حقوقی و انسانی ارج فراوانی می‌نهد و بنابراین همه‌ی فعالیت‌های جنبش ما در چارچوب دفاع مشروع قابل تعریف می‌باشد.

هر چند اندک هم باشد به جرم و عمل مجرمانه از نظر سیستم عدالت اجتماعی KCK پرداختیم. اینک لازم می‌دانم در خصوص جزا و عدالت موجود در نظام دولتی توضیحاتی را ارائه نمایم:

۱- مجازات در سیستم‌های حاکم بر جهان قطع نمودن ارتباط کامل فرد با جامعه و استحکام بخشیدن هر چه بیشتر به حاکمیت دولت است. از طریق مجازات مجرمین، ترساندن و تضعیف نمودن فرد و جامعه را اساس قرار می‌دهند. مثلاً در ایران اجرای مجازات شلاق مخصوصاً برای تحقیر افراد است و دولت می‌خواهد بگوید انسان با حیوان برای من فرقی ندارد و هم‌چنان که به حیوان شلاق می‌زنم، می‌توانم به انسان نیز شلاق بزنم.

۲- مجازات اعدام برای ترساندن مردم است. به‌ویژه اعدام در ملاعام برای ایجاد رعب و وحشت بیشتر مردم از دولت است و نه ترساندن مجرم از ارتکاب به جرم.

۳- دولت با مجازات بزهکار درصدد اصلاح او و بازداشتن افراد از بزه نیست. با مجازات کردن بزهکار، او را عقده‌ای تر و نسبت به انجام جرم حریص‌تر می‌کنند. به کرات دیده شده است که مجرم زندانی شده در زندان‌ها، راه ارتکاب به جرم‌های دیگر را می‌آموزد. زندان جایگاه و محلی شده است برای آموزش زندانیان به منظور ارتکاب فنی‌تر و بیشتر جرم. دولت می‌خواهد جامعه را از هم پاشاند و فردگرایی را در سطحی غیرقابل وصف رواج دهد. برای همین در امر مجازات، اصلاح فرد بزهکار هدف نیست؛ طرد کردن او از جامعه برای دولت اهمیت دارد. زیرا هرچه جرم بیشتر شود اقدامات امنیتی خویش را مشروع‌تر جلوه داده و حاکمیت خود را در سایه‌ی این مشروعیت می‌گستراند.

فلسفه و ایدئولوژی آپوئیسم دوام و قوام اجتماع را از اولویت‌های اساسی می‌شمارد. بنابراین در مجازات کردن، تمام هم و غم او این است که خاطی و مجرم را به زندگی اجتماعی برگرداند و او را به آینده و زندگی امیدوار نماید. برای همین به پیش‌گیری از جرم اهمیت می‌دهد و تمام اقداماتش برای آن است که جرم اتفاق نیفتد و زمینه‌های ارتکاب جرم را از بین برد. معتقد هستیم که جامعه و افراد آن باید آموزش ببینند و صاحب آگاهی و هوشیاری فلسفی، تاریخی و سیاسی باشند. لذا به‌جای مجازات، آموزش دادن و ریشه‌یابی و رفع زمینه‌های جرم را با آگاه نمودن فرد و جامعه در اولویت و دستور کار خود قرار داده است. به‌طوری که بزرگترین گناه در KCK خود را آموزش ندادن و خود را تربیت نکردن است. معتقدیم، فردی که خود را تربیت نکند و خود را آموزش ندهد، ضعیف و کوچک خواهد ماند و چنین انسانی منشأ همه‌ی مشکلات است. چون که، در برابر مشکلات و سختی‌ها نمی‌تواند مقاومت کند و بی‌چاره و درمانده خواهد ماند. انسان ناتوان از حل مشکلات و به بن‌بست رسیده، دست به ارتکاب جرم می‌زند. دیگر اینکه با مجازاتی که

ما اعمال می‌کنیم به فرد می‌فهمانیم که ارتکاب به جرم شایسته‌ی تو نیست و اعمال مجازات جهت هوشیار و آگاه شدن او صورت می‌گیرد. در بخش‌نامه‌ی سیستم عدالت اجتماعی KCK و در فصلی به‌نام مجازات مرتکبین جرم، برای اصلاح مجرم و هوشیار نمودن و درس گرفتن وی حداقل سی و یک روش تعیین شده است. از جمله انزوای اجتماعی، به‌تعمق و تفکر واداشتن مجرم، آگاه کردن، پروتستو کردن، محکوم کردن، قطع روابط تجاری و معاملاتی با وی، اقناع کردن، آموزش دادن، ممنوع کردن از بعضی حقوق اجتماعی و غیره. ولی همچنان که گفتیم هدف از برخورد و اعمال مجازات علیه بزه‌کار و مجرم بازگرداندن وی به ضمیر پاک و بی‌آلایش انسانی و متوجه نمودنش است به اینکه جرم و ارتکاب آن با شأن انسانی، سازگاری و سنخیت ندارد.

اتحاد و هم‌بستگی زنان، مبارزه‌ای نوین جهت آفریدن جهانی آزاد

اوین زیلان

در تاریخ ۲۴ تا ۲۶ | ۱۲ | ۲۰۱۰ در شهر کرکوک جهت تدارک برای کنفرانس زنان جهان در ونزولا، گردهمایی‌ای با مشارکت بیش از ۱۳ جنبش زنان خاورمیانه و باحضور ۳۵ نفر آغاز گردید. این گردهمایی با حضور زنان خاورمیانه‌ای از ملیت‌های گوناگون از جمله ترک، عرب، کُرد و ادیان و مذاهب مختلف مانند مسیحی، آشوری، مسلمان و علوی تشکیل شد. برگزاری این گردهمایی در شهر کرکوک از اهمیتی تاریخی برخوردار می‌باشد. کرکوک مرکز جنگ‌های اتنیکی، ملی و مذهبی و عرصه‌ی درگیری دولت‌های خاورمیانه با هم و با دولت‌های غربی بوده است، هم‌اکنون مبدل به مرکزی برای هم‌گرایی زنان خاورمیانه‌ای شده است. موزاییک خلق‌ها و فرهنگ‌هاست و از غنای فرهنگی و تاریخی برخوردار می‌باشد. هم‌گرایی زنان در این سرزمین، جانبداری و حمایت جسورانه و مصرانه‌ی ما در جهت بی‌تأثیر نمودن سیاست‌های اجرا شده بر کرکوک و خاورمیانه از سوی قدرت‌های منطقه و جهانی می‌باشد. امید می‌رود زنان با برپایی این گردهمایی نقش تاریخی و البته مثبتی به آن ببخشند و نقطه‌ی عطفی شود برای مبارزه‌ی آزادی‌خواهانه و دموکراتیک خلق‌ها.

مداخله‌ی آمریکا و حمایت دیگر دول امپریالیست از آمریکا در سال ۲۰۰۳ و دادن وعده‌ی آزادی با مداخله‌ی عراق، به‌طور کل در خاورمیانه کاتوسه‌ی فراگیر ایجاد نمود. ادامه اشغال نیروهای استعمارگر امپریالیست- کاپیتالیست در خاورمیانه، تحاکم بر منطقه را افزایش داد. این وضعیت بیشتر از هر رویدادی دیگر، اشک ریختن، خونریزی، فقر و گرسنگی، مرگ و جنگ را برای خلق‌های منطقه به‌همراه آورد. هزاران زن و مرد، کودک و جوان و پیر حیاتشان را از دست دادند و اختلافات قومی و اتنیکی بسیاری پدید آمد.

در این اثنا زنان خاورمیانه اولین قربانیان چنین جنگ و درگیری‌هایی بودند. چنان‌که گویی هزینه‌ی جنگ قدرت و درگیری‌های منطقه‌ای را باید زنان بپردازند. عناصر دینی، فئودال، پادشاهی و دین‌سالار حاکم با مفاهیم واپسگرایی خود و انجام فشار و سرکوب علیه زنان و همچنین سیاست کالاشدگی موجود بر بدن و رنج زن از سوی سیستم کاپیتالیسم، زنان خاورمیانه را به اشکال مختلف مورد تعدی قرار داده‌اند.

سیستم سرمایه‌دار که در تلاش است تا با استفاده از سیاست گلوبال امپریالیست و استیلای فرهنگی، اقتصادی، نظامی و سیاسی خود، بحران‌هایش را پنهان نماید، زنان و جوانان را مانع بزرگی برای دست‌یابی به منافع نامشروع خود می‌بیند و سعی در ایجاد انحراف در مبارزات راستین آنها دارد. مبارزات موجود را لیبرالیزه نموده و در درون سیستم خود ذوب کرده و خلق‌های منطقه را دچار آسمیلاسیون فرهنگی- هویتی می‌نماید. به پایمال کردن حق و حقوق زنان می‌پردازد، سعی دارد آنها را به سکوت وادارد، تسلیم بگیرد و به انحطاط بکشاند. نظام جهت سرپوش گذاشتن بر بحران‌هایش و طولانی نمودن عمر خویش، به اعمال سیاست فشار و سرکوب علیه زنان و استثمار و بهره‌کشی از آنان می‌پردازد. خشونت و فشار نظام مردسالار علیه مبارزات زنان و جامعه نیز روز به روز نمایان‌تر می‌شود.

هر چند که نیروهای امپریالیستی با تمام نیروی خویش خاورمیانه را مورد تهاجم فرهنگی قرار دهند، اما هنوز مبارزه‌ی زنان از ذات واقعی خود دور نگشته است و با نیروی مقاومت‌طلبانه‌ی خویش در خاورمیانه در راستای صیانت از آرمان‌های جامعه گام برمی‌دارند و کسی نمی‌تواند منکر آن شود. زنان با مطالبات سیاسی و اجتماعی دموکراتیک و مشروع خویش در این مبارزات جای گرفته و مقاومت بی‌نظیری از خود نشان داده‌اند. هزاران زن با سازماندهی نمودن خود در جهت محکوم و ریشه‌کن نمودن جنگ و خونریزی که نشأت گرفته از ذهنیت و سیستم مردسالار است، تجمعات و راهپیمایی‌های اعتراضی انجام می‌دهند و جهت متحقق نمودن خواست‌های‌شان تلاشی گسترده انجام می‌دهند. برای دست‌یابی به هویت و موجودیت سیاسی خود و برخورداری از این حق روا به مقاومتی همه‌جانبه دست می‌زنند.

وضعیت فوق‌الذکر اهمیت مبارزه و فعالیت در راستای آفریدن جامعه‌ای آزاد را نشان می‌دهد و باید زنان با تلاشی مضاعف برای رسیدن به این مهم خود را سازماندهی نمایند. این کنفرانس در این راستا تشکیل شد و مسئولیت زنان گُرد را برای اجرای آن خاطر نشان ساخت. علی‌رغم تهاجمات ایدئولوژیک مستمر و روزانه‌ی سیستم کاپیتالیسم در راستای ضعیف نمودن و کالا نمودن زنان، آنان با آگاهی سطح مبارزات خود را ارتقا بخشیده‌اند و در تلاش برای گسستن این زنجیر بردگی هستند. مبارزات زنان خاورمیانه، مبارزه‌ای پویا، فعال و همه‌جانبه بوده و هست. زنان با مبارزه‌ای دموکراتیک و ریشه‌یابی مشکلات پیش‌روی دست‌یابی به آزادی، با ارتقای سطح آگاهی جنسیتی خویش می‌توانند سرنوشت خود را رقم زنند. تقدیری که نظام کاپیتالیست و ذهنیت مردسالاری تحت نام جنس دوم بر زنان تحمیل و بر ذهن جامعه حکم نموده، با این اتحاد و همبستگی با شکست روبرو شده است. البته این امر مبارزه‌ای بی‌وقفه می‌طلبد. از سویی پرداختن به مبارزه‌ی جنسیتی و از دیگر سو با مشارکتی فعالانه در مبارزات ملی، طبقاتی و اجتماعی، وظیفه‌ی خطیر آنان را نشان می‌دهد. زنان منطقه با توجه به نیروی خود و درس گرفتن از مقاومت تاریخی زنان، از پتانسیل مناسبی برای هر چه بهتر انجام دادن مسئولیت‌های‌شان برخوردارند.

هنگامی که در خاورمیانه از اراده‌ی مبارزاتی زنان بحث به میان می‌آید، درمی‌یابیم که تنها جنبش زنان گرد توانسته این موجودیتش را چون نیرویی اساسی حفظ نماید. زنان گرد با مبارزات خود علیه سرکوب‌های جنسیتی- ملی همچنین در تلاش برای چاره‌یابی مسائل و مشکلات در تمامی عرصه‌ها در سطح خاورمیانه به‌خصوص در ترکیه، ایران، عراق، سوریه و در هر ۴ بخش کردستان، دارای موقعیتی پیشاهنگ می‌باشند.

در واقع علی‌رغم مبارزات خستگی‌ناپذیر زنان در طول تاریخ پنج هزار ساله، تجاوز، خشونت و هجوم علیه فکر و شخصیت نصیب آنان شد. این اعمال در خاورمیانه بیش از هر جای دیگری وجود دارد و خشونت، فشار و سرکوب علیه زنان در اوج قرار دارد. آزار و خشونت اساسی‌ترین و بنیادی‌ترین مشکلاتی است که زنان خاورمیانه از آن رنج می‌برند. چون زنان در این بخش از جهان، بیشتر از هر جای دیگری با این تبعیضات در عرصه‌های قانونی، اجتماعی، اقتصادی، دینی، نظامی و سیاسی مواجهند و با انواع خشونت و تجاوز روبرویند.

هنگامی که ما به‌عنوان جنبش زنان خاورمیانه نگاهی به جنبش زنان می‌اندازیم، می‌بینیم که جنبش زنان در خاورمیانه باید بسان مرکز و نهادی نیرومند درک و مشاهده گردد. علی‌رغم تمامی مشکلاتی که زنان در خاورمیانه با آن روبرو بوده‌اند، اما روح مقاومت هنوز وجود دارد. در راستای خاتمه دادن به سیاست استعمار و استثمار نیروهای امپریالیست در خاورمیانه، زنان و خلق‌های موجود در خاورمیانه از حق تعیین سرنوشت و تقدیر خویش، برخوردار می‌باشند. این مسئله از نظر سیاسی و اجتماعی برای زنان بسیار حائز اهمیت می‌باشد. ما زنان می‌دانیم که برقراری صلح در خاورمیانه، همچنین ایجاد روح برادر - خواهری و آزادی تنها با مشارکت فعالانه‌ی مبارزاتی زنان میسر خواهد بود.

اعمالی همانند سنگسار، ختنه، صیغه، اعدام، انتحار، خشونت، تجاوز و آزار جنسی، پدیده‌ی ناموس و قتل‌های ناموسی، در سنین کودکی به عقد درآوردن، شیربها، بیش از یک زن گرفتن و تبعیض جنسی همه‌وهمه جنایاتی علیه زن می‌باشد که در قانون نیز جای گرفته‌اند و می‌توان آن‌ها را در جامعه‌ی جنسیت‌گرای خاورمیانه دید. زنان خاورمیانه‌ای روزانه با انواع گوناگون تهاجم و خشونت جنسی مواجه می‌شوند. نظام مردسالار زنان را با انواع خشونت‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و قانونی روبرو ساخته و سعی در بهره‌کشی از آنان در عرصه‌ها و نهادهای دولت دارد. در واقع این اعمال بازتاب‌دهنده‌ی ذهنیت مردسالار جهت وابسته کردن زنان به نهادهای ایدئولوژی و دولتی نظام کاپیتالیسم می‌باشد.

سیاست اقتصادی سیستم کاپیتالیست در تمام جهان در راستای به کالا درآوردن جسم و بدن زن تعیین شده و با چنین رویکردی تجارت می‌نمایند. دیدگاه کلاسیک و سنتی خاورمیانه به زنان و سیاست‌های کاپیتالیسم در راستای به خدمت خود درآوردن آنها، مسبب اصلی گسترش ذهنیت مالکیت بر زن و فزونی

یافتن معامله با جسم آنان می‌باشد. زن را به شیوه‌ای سیستماتیک به ابزار لذت و شهوت جنسی مرد در آورده و مسیر آزادی او را منحرف نموده است.

در این نشست سیاست اعمال‌شده‌ی نظام مردسالار دولت ایران که بر جامعه و همه‌ی زنان ایرانی به شیوه‌های گوناگونی صورت می‌گیرد، مورد بحث و گفتگو قرار گرفت. هر چند که ذهنیت مردسالار در همه‌ی بخش‌ها یکی بوده و تغییر جغرافیایی، مذهب و زبان نمی‌تواند آنچنان که باید تاثیرگذار باشد، اما هر دولت با اساس گرفتن سیاست و اقتضای منافع خویش، همه‌ی اقشار جامعه را در برخی از نهادهای مختص به نظام خویش به کار گرفته و در این راستا برنامه‌های اقتصادی و قانون اساسی خویش را تعیین می‌نماید.

در چنین سیستمی دنیای زن از زندگی‌ای که با واپسگرایی اجتماعی و رویکردهای ویژه‌ی دولت محصور شده، فراتر نبوده و در صورت گام برداشتن خارج از این مرز ممنوعه به جرم محارب جزا و محاکمه خواهد شد. وضعیت زنان در ایران وخیم است و وضعیت زنان گُرد بسی وخیم‌تر. استفاده‌ی ابزار از دین، تهاجم ایدئولوژیک بر جامعه و زنان و فشار و ارعاب روزانه ابزار اصلی رژیم‌های توتالیتر می‌باشد. رژیم ایران نیز از این روش‌ها برای مشروعیت‌بخشی به نظام خود و برای حاکمیت بر خلق‌های ایرانی و به‌ویژه زنان استفاده می‌کند. تمامی قوانین با گناهکار انگاشتن زن به تصویب رسیده و زن را منشأ تمامی مشکلات می‌دانند. اطاعت زن از مرد و نظام نیز با همان قوانین تضمین شده‌اند.

ریشه‌یابی و چاره‌یابی مشکلات و معضلاتی که بیان داشتیم، موضوعاتی بودند که در این نشست، از سوی مشارکت‌کنندگان مورد بحث و آنالیز قرار داده شد. البته لازم به ذکر است که در این گردهمایی، جهت پیشرفت و گسترش دادن جنبش زنان و برای تداوم و ماندگاری این اتحاد و برداشتن گام‌های مناسب و موفق در راستای برپایی "کنفرانس زنان خاورمیانه" که خواهد توانست زمینه‌ی دموکراتیک نمودن خاورمیانه را فراهم آورد، لزوم تلاشی بی‌وقفه خاطر نشان شد. تشکیل اتحاد و گردهمایی مشترک آینده‌ی زنان در منطقه برای پیشرفت مبارزه‌ی آزادی‌خواهانه‌ی زنان دارای نقش مهمی خواهد بود. زمانی که این مسائل را از لحاظ تئوریک، سیاسی مورد بحث قرار می‌دهیم، هدف‌مان رسیدن به تحقق سازماندهی زنان و گسترش آن در همه‌عرصه‌ها و میان همه‌ی زنان می‌باشد. در این راستا وجود برنامه‌ای جهت توسعه‌ی گستره‌ی عملیات و اعتراض‌های دموکراتیک، برای پیشبرد مبارزات لازم دانسته شد. تلاش زنان علیه ذهنیت سنت‌گرا و دینی حاکم، مبارزه علیه دست‌یازی سیستم کاپیتالیستی و نظام مردسالار به ارزش‌های آفریده‌شده از سوی آنان، یگانه راه رسیدن به آزادی می‌باشد. برای همین نخست باید بر علیه قالب‌های ذهنیتی در جامعه که نشأت گرفته از سیستم سرمایه‌داری هستند، مبارزه را گسترش بخشید. همچنین باید ذهنیتی که زن را عامل راندن انسان از بهشت خوانده و همدم شیطان و جادوگر دانسته و سرچشمه‌ی تمامی گناه‌ها، پلیدی‌ها، بی‌اخلاقی‌ها و بی‌ناموسی‌ها معرفی نموده، قبل از هر چیز از ذهن زن و جامعه زدوده شود. آگاه‌سازی،

روشنگری و مقابله با ذهنیتی که زن را مبدل به ابژه‌ای جنسی نموده، برای پیشبرد جامعه الزامیست. زنی که از نظر ایدئولوژی و اندیشه به سطح والایی برسد، مطمئناً هیچ وقت در برابر سیستم کاپیتالیسم و ذهنیت آن با شکست مواجه نشده و به مبارزه‌ی خود ادامه خواهد داد.

ما به‌عنوان جنبش زنان آزاد کردستان مشارکت تمامی زنان در این گردهمایی را ضروری می‌دانیم و آنرا گامی جهت اتحاد و همبستگی زنان ارزیابی می‌نمائیم و جهت رسیدن به جامعه‌ای اکولوژیک-دموکراتیک بر مبنای آزادی جنسیتی دگر بار نیاز سازماندهی همه‌ی زنان را ضروری می‌داند. باید نقش و وظیفه‌ی خود را در این مرحله و برای به عرصه‌ی عمل کشاندن خواست‌های مان به خوبی انجام دهیم.

گذار از دگماتیسم موجود در متدهای مبارزاتی شرق کردستان و ایران

پژاک و حل دموکراتیک مسئله‌ی گُرد

آرام آریان

زمانی از حزب، جنبش و یا نهضت‌های اجتماعی بحث به میان می‌آید، خودبه‌خود مسائل و معضلات یک خلق، جامعه، جمع و ... مطرح خواهد شد که نیاز به چاره‌یابی آن دیده‌شده و اساساً شکل‌گیری حزب و جنبش خود برداشتن گامی جهت فایق آمدن بر این مشکلات و مسائل می‌باشد. چاره‌یابی معضلات جامعه، فلسفه‌ی وجودی هر جنبش و حزبی را تشکیل داده و نمی‌توان فرضی خارج و یا ارزشی جداگانه‌تر از این برای احزاب، آن نیز در فضا و فرهنگی به مثابه‌ی کردستان و دگر جوامع خاورمیانه‌ای قائل گردید. از این رو نقد نمودن جنبش‌ها از حیث چاره‌یابی، می‌تواند مثمرتر واقع گردد. واقفیم که چاره‌یابی بدون برخورداری از ایدئولوژی‌ای مشتمل بر تحلیل تمام زوایای مسائل و نیز پراکتیک و سازماندهی مبتنی بر آن حاصل نخواهد شد. اندک نیستند احزاب و جنبش‌هایی که علی‌رغم اذعان و اقرار بر وفور مشکلات، وظیفه و نقش خود را تنها به موضوعی محدود ساخته‌اند و یا با غرق شدن در مباحثی صرفاً تئوریک، تنها متد یا روشی را مبنای رویکرد مبارزاتی خویش قرار داده‌اند. یقیناً وارد شدن به عرصه‌ای از مبارزه‌نظیر کردستان که برداشتن هر گامش با هزار و یک کمین و هجوم مواجه است، نیازمند مواضعی همه‌جانبه بوده و با اتخاذ سطح ضعیفی از موضع و ایستار چاره‌یابی امری محال خواهد بود.

پژاک به مثابه‌ی حزبی در حوزه‌ی شرق کردستان و ایران، هم در زمینه‌ی شناخت مسائل جامعه و هم در ارتباط با روش‌های مبارزاتی جهت حل مسائل مذکور از نگرش‌ها و رویکردهای خاصی برخوردار است. اگرچه نمی‌توان پژاک را صرفاً در قالب حزبی سیاسی تعریف نمود و جوهر مبارزاتی‌اش در حقیقت مبارزه‌ای ایدئولوژیک می‌باشد، اما در این نوشتار سعی بر تحلیل بعد سیاسی پژاک که ریشه در ایدئولوژی رهبری‌مان دارد خواهیم داشت. خصوصاً مواضع پژاک در ارتباط با خلق، دولت، احزاب و متدهای مبارزه و دیگر مسائل اجتماعی اهمیت بزرگی را دارند. به خصوص همزمان با مباحث سیاسی اخیر نظیر ارائه‌ی منشور چاره‌یابی هفت ماده‌ی پژاک و همچنین تلاش‌های انجام گرفته در جهت کنفرانس ملی، ضرورت این بررسی بیشتر احساس می‌گردد.

از نخستین مواردی که مبین تمایز پژاک با دیگر احزاب است، بنیان قرار دادن خلق می‌باشد که تکیه‌گاه و محور تمامی سیاست‌هایش است و مبارزاتش را شکل‌دهی و جهت‌دهی می‌نماید. تاکنون احزاب زیادی دم از خلق زده‌اند. اما باید چنین پرسشی را مطرح ساخت که تا چه سطحی توانستند خلق را با تمامی واقعیاتش مدنظر قرار داده و آن را با مفاهیم دیگری درنیامیزند. در نگرش به خلق باید از رویکردهای طبقاتی و یا اقلشاری پرهیز نمود. نگرش‌های طبقاتی و ملی‌گرایانه نخواهند توانست خلق را در جوهر حقیقی‌اش توصیف نمایند. خلق در فلسفه‌ی ما مشمول بر تمامی طیف‌های جامعه است. در تعریف ما خلق برخوردار از هویتی مشترک است و بیانگر جبهه‌ی مردمی در مقابل جبهه‌ی قدرت و دولت می‌باشد. اساس گرفتن خلق در ذات خویش به معنای نیرومندسازی و سیاسی‌نمودن تمامی اقلشار و افراد می‌باشد. برعهده گرفتن مسئولیت سازماندهی و آگاه‌سازی خلق، صیانت از تمامی ارزش‌هایی که خلق با وجود آنها معنا می‌یابد، حفاظت از آن در مقابل تمامی حملات و مداخلات خارجی از طریق استراتژی دفاع مشروع، گویای پیوند پژاک با خلق است و نشان‌دهنده‌ی مسئولیتی است که در برابر آن دارد. پس می‌توان این‌گونه بیان داشت که اولین رابطه و پیوند پژاک با خلق، مسئولیتی است که در قبال خلق دارد. خلق، در عین حال سرچشمه‌ی توان و نیروی جنبش نیز می‌باشد. نمی‌توان حالتی شعاری به واژه‌ی خلق بخشیده و به‌عنوان پرستیژی تبلیغاتی آن را در نظر گرفت. نیرو گرفتن خلق به معنای محدود سازی دولت- ملت و نظام قدرت است که البته رسیدن به آن مستلزم آگاه‌ساختن و نیرومند سازی تمامی اقلشار در کلیه‌ی عرصه‌های آموزشی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، بهداشت، دفاع مشروع، روابط دیپلماتیک، حقوقی و ... می‌باشد. با تقویت این عرصه‌ها زمینه‌ی کوچک ساختن دولت مهیا خواهد گشت. بدین ترتیب جامعه به شکل ارگانیک آن، توان خودمدریته را کسب خواهد نمود. اما اساس گرفتن خلق توسط پژاک از لحاظ سیاسی چگونه تاثیری می‌تواند داشته باشد؟ با دیگر احزاب که ذهنیت دولت و مجموعه‌ی قدرت را اساس می‌گیرند چه تفاوت‌هایی دارد؟

عدم وابستگی به دول چه دولت حاکم و چه دولت‌های دیگر؛ وابستگی به دولت‌ها و نیروهای خارجی و یا قصد و نیت دست‌یافتن به دولت و اقتدار را می‌توان از عواملی دانست که جنبش‌ها و احزاب را با شکست روبرو ساخته است. تئوری و اندیشه‌های سیاسی دولت‌محور با طرد و انکار نیرو و اراده‌ی خلق‌ها، موجب آن شده‌اند که چنین تصور شود که گویا یگانه هدف و یگانه نیرو در راه رسیدن به موفقیت، دولت می‌باشد. محوریت قرار دادن چنین اندیشه و ایدئولوژی‌هایی، به انحاء و اشکال گوناگونی احزاب را رهسپار معابد دولتی می‌سازد. همین امر بستر پیدایش آن که نیروهای اجتماعی می‌باشد، به دست فراموشی سپرده و نه تنها وابسته به دولت‌ها گشته‌اند بلکه چهره و ایستاری دولتی و قدرت‌مدارانه به خویش گرفته‌اند. سعی بر دولتی شدن و یا تلاش بر استقرار و پایه‌گذاری دولت نه تنها به منشاء انحراف پتانسیل‌های اجتماعی گردیده بلکه سبب رواج جنگ‌های خونین و یا پدیدار شدن مسائل حادثتری می‌گردد که خلق‌ها را در مقابل

یکدیگر قرار خواهد داد. چنین رویکردی حل مسائل را در دولتی شدن و دولتی بودن یافته و با غوطه‌ور شدن در آن، تنها هدف خود را نیز بر آن متمرکز می‌سازند. از اینرو از بازوان جامعه نیرو گرفته و در اختیار دولت می‌سپارند، از دهان خلق می‌گیرند و به خزانه‌ی دولت می‌سپارند. چنین رویکردی بدون آنکه خلق را مدنظر قرار دهد، به معنای جنگی است مابین جبهه‌های قدرت طلب. وقتی جنبش‌ها و احزاب چنین شیوه‌هایی را در پی می‌گیرند موجب این نتایج می‌شود: به کنترل دولت‌ها درآمدن احزاب و جنبش‌ها، مورد سواستفاده قرار گرفتن، نیروهای جامعه را به خدمت دیگران درآوردن و در نهایت شکست خلق و بازتولید مسائل و مشکلات جامعه. جنبش‌ها و احزابی که نتوانند مقوله‌ی قدرت را تحلیل کنند و همچنان قدرت طلب و دولت‌مدار باقی بمانند نخواهند توانست جامعه را آزاد سازند زیرا دولت و قدرت با آزادی در تناقض‌اند.

به همین جهت پژاک با دوری گزیدن از چنین رویکردهایی و تکیه نمودن بر نیروی خلقتش شکل دیگری از حزبی بودن و سیاسی بودن را پدید آورده است. بدین ترتیب راه مداخله‌ی دولت‌ها در عرصه‌های سازمانی و سیاسی‌اش را بسته است. پژاک تصمیم‌گیری و عملکرد خود را بر اساس مطالبات دموکراتیک خلق گرد استوار ساخته است و می‌کوشد تا خود خلق بتواند دست به سیاست دموکراتیک بزند. همچنین پژاک به جای شالوده قرار دادن دیپلماسی دولتی به دیپلماسی و برقراری رابطه‌ی سیاسی دموکراتیک با خلق‌های تحت ستم و جنبش‌هایی که نمایندگی خلق‌ها را بر عهده دارند می‌پردازد. تاریخ احزاب سیاسی ایران و کردستان شاهدی پرمدعا در ارتباط با تراژدی‌هایی سیاسی است که خلق‌مان و دیگر خلق‌های ایران با آن رویارو گشته‌اند. از این‌رو جنبش آزادی‌خواهی خلق گرد در مناسبات دیپلماتیک و روابط دوستانه نه دولت‌ها بلکه خلق‌ها و جنبش‌های آزادی‌خواه را اساس می‌گیرد. این عمل، خلق و حزب را برخوردار از توانمندی ساخته است و مهیب شده که هجوم دولت‌های منطقه و قدرت‌های جهانی ناکام بماند.

داخلی دانستن مسائل خلق‌ها و دیگر مسائل ایران؛ شدت فشار دولت بر خلق‌ها و جنبش‌ها تاکنون

به چنین وضعیتی منتج گردیده که مسائل و یا حداقل راهکارهای چاره‌یابی بیشتر از آنکه معطوف به داخل باشد معطوف به خارج بوده است. سایه‌ی این رویکرد بر فضای سیاسی ایران و شرق کردستان سنگینی می‌کند. این رویکرد دربردارنده‌ی چنین پیامی است که بدون دخالت نیروها و دولت‌های خارجی نمی‌توان راه‌حلی برای مسائل کردستان و ایران یافت. این امر، در ذاتش بن‌بستی سیاسی و فکری است که احزاب با آن روبرو شده‌اند. پژاک همواره با چنین مواضعی مخالف بوده و معتقد بر این است که مسائل ایران و شرق کردستان مسئله‌ای داخلی بوده و باید در چارچوب مرزهای جغرافیای سیاسی ایران و از جانب نیروهای سیاسی-اجتماعی درون آن چاره‌یابی گردد. بنابراین نه تنها موافق دخالت خارجی در ایران نمی‌باشد بلکه آن را سبب عمیق شدن مشکلات و لاینحل ماندن‌شان می‌داند.

مسئله‌ی حائز اهمیتی که در اینجا باید مدنظر قرار گیرد منفعت خلق‌ها و جامعه است که نمی‌توان ساده از کنار آن گذشت. ضرورتاً هر گونه مطالباتی که از سوی جنبش‌های آزادی‌خواه و مبارز مطرح می‌شود باید بر اساس ویژگی‌ها و خصوصیات جامعه‌ی ایران و با توجه به غنای فرهنگی آن تعریف گردد. البته که مخالف اعمال فشار و یا دادن رهنمودهایی از جانب مجامع حقوق بشری و یا دیگر نهادها و سازمان‌های بین‌المللی بر ایران (مسئول و عامل معضلات داخلی کنونی) نیست. اما از آنجا که فلسفه‌ی سیاسی و تجربه‌ی تاریخی دخالت دولت‌ها بیانگر منفی بودن نگرش دولت‌ها به یکدیگر است از این‌رو نمی‌توان اطمینان و اعتقادی به موفقیت دخالت مستقیم دولت‌های خارجی - که عمدتاً به صورت جنگ خود را ظاهر ساخته‌اند - نمود. تجارب مبارزات خلق‌های دنیا از جمله مبارزات خلق‌های ایران در سده‌ی گذشته، گویای آن است که کاراکتر و ساختار جنگ‌طلبانه نخواهد توانست حاصلی به نفع خلق‌های ایران داشته باشد. از این‌رو اراده‌هایی که باید صاحب نقش باشند داخلی بوده و جدا از طرف‌های داخلی هیچ دولتی صلاحیت مداخله مستقیم نخواهد داشت.

مخاطب قرار دادن دولت در حل مسئله: داخلی دانستن مسئله بدون تردید ضرورتی بدین صورت را ایجاد می‌نماید که جناح‌های داخلی مخاطب قرار گیرند. از طرفین مسئله که باید مخاطب قرار گیرد دولت و حاکمیت بوده که در عین حال عامل اصلی و مسئول کلیه‌ی مسائل و مشکلات کنونی است. نباید چنین برداشت نمود که چنین رویکردی محتاجیت و نیازمندی نیروهای اجتماعی به دولت را در خود می‌پروراند؛ بلکه در اساس فشاریست بر دولت جهت دست نگه داشتن از سیاست‌های ناکارآمد و ضداجتماعی‌اش. دیالوگ با دولت هدف نیست بلکه روشی برای حل مسالمت‌جویانه اما اصولین مسئله است. نمی‌توان آن را بنیاد و اساس فعالیت‌های پُراک قرار داد و بدین گونه تحلیل نمود که اگر دولت جواب مناسبی به این درخواست ندهد فعالیت و مبارزه شکست خورده و یا دست‌یابی به اهداف با مانع روبرو می‌شود. اگر چه که وارد شدن به مرحله‌ی دیالوگ مبارزه را وارد مرحله‌ی جدیدی می‌نماید اما نمی‌توان دیالوگ را مرحله‌ای دانسته که در آن دیگر جوانب مبارزات متوقف شوند. در صورت دیالوگ نیز مبارزات خلق به صورتی بی‌وقفه ادامه خواهد یافت. مبارزه‌ی پُراک مبارزه‌ی دموکراتیزه کردن و آزادی‌خواهی است و در مسیر دست‌یابی به چنین هدفی هیچ مانعی نمی‌تواند از فعالیت‌های دموکراتیزاسیون و آزادی‌خواهانه جنبش‌مان جلوگیری نماید. خطاب قرار دادن دولت درخواست جهت برداشتن گام‌های اساسی در راستای حل مسئله است، لذا در صورت عدم اقدام به آن، راهکارهای دیگری مطرح خواهند شد که نیازمند مخاطب گرفتن دولت نبوده و نیروهای خلق از چنان قابلیت و توانمندی برخوردار هستند که مستقلاً اقدام به اجرا نمودن و پیاده‌سازی سیستم خود بنمایند. این نکته را می‌بایست به تاکید بیان داشت که در دیالوگ هیچ گونه عقب‌نشینی و یا امتیازدهی به دولت مطرح نخواهد بود و کلیه‌ی مطالبات دموکراتیک خلق‌مان اساس گرفته خواهد شد. دیالوگی مدنظر است که در نتیجه‌ی آن، دولت مسئله‌ی گرد را به

رسمیت بشناسد و در راستای احقاق حقوق طبیعی اعم از حقوق سیاسی- فرهنگی- اقتصادی خلق گام عملی بردارد. این مورد را می توان از تفاوت های بنیادین پژاک با برخی از احزاب دانست که دیالوگ را با هر کس و طرفی جز دولت ایران انجام می دهند. چنین احزاب و گروه هایی نیز تحت تاثیر همان ذهنیت دولت هستند که وجود مسائل را به رسمیت نشناخته و با طرد و نفی طرف مقابل می خواهند صورت مسئله را پاک کنند.

مخاطب قرار دادن تمامی احزاب و جنبش های داخلی: در چاره یابی مسئله خلق گردد و یا دیگر خلق های ایران، از طرف هایی که باید مخاطب قرار گیرند احزاب و جنبش هایی است که در اشکال مخصوص بخود در حال فعالیت و مبارزه هستند. احزاب بخش وسیع و حائز اهمیتی از نیروهایی را تشکیل داده که روزانه در سطوح مختلف به مبارزه می پردازند و اگر پیش قدم شوند خواهند توانست نقشی اساسی را در چاره یابی مسئله بر عهده بگیرند. داخلی دانستن مسئله ای، ضرورتاً مستلزم دخیل دانستن تمامی جریاناتی است که در سطوح و جبهه های مختلفی با مسئله مرتبط بوده و همین طرف های ذی ربط هستند که باید در حل مسائل مدنظر قرار گیرند. از این رو خارج فرض نمودن هر حزب و جنبشی از روند حل مسئله، عمق یافتن بحران و تفرقه ی مابین احزاب - که اغلب به دست دولت ها انجام گرفته و تضمینی بر منفعت دولت هاست - را به دنبال خواهد داشت و در دست یابی جامعه به توافقات و یا راه حل های مشترک ایجاد مانع خواهد نمود. رویه ی سیاسی مرسوم سعی بر حذف و خارج نگه داشتن مخاطبان اصلی مسئله از عرصه سیاسی و وارد نمودن بیگانگان (دولت های خارجی) با منافع خاص اقتصادی و سیاسی شان به حوزه ی حل مسئله است که فراتر از عمیق ساختن مسائل و مشکلات نتیجه ای دیگری در بر نخواهد داشت. عرصه را بر یکدیگر تنگ نمودن، گویای گسیخته شدن احزاب از جوهر اجتماعی شان و نیز نفوذ ذهنیت قدرت گرایانه در بنیان سیاست هایشان می باشد. این امر سبب بر این گشته که موضعی همچون مواضع دولت ها اتخاذ شوند که اجازه ی موجودیت یابی به شخصیت ها و نهادهای دیگر خارج از خود را نمی دهند. چنین ذهنیتی با ایجاد پراکنش در نیروهای اجتماعی، منافع دولت و قدرت را اساس گرفته و کماکان دولت ها را نیروی سرنوشت ساز و تعیین کننده در ارتباط با مسائل خلق ها باقی خواهد گذارد و کلید حل مسئله یعنی چاره یابی یا عدم چاره یابی به خواست آنان و به دست آنان سپرده می شود. ما همچون پژاک معتقد بر آنیم شکل گیری جبهه ای از احزاب و جنبش های شرکت کننده در پروسه ی دموکراتیزاسیون کردستان و ایران، امکان کسب موفقیت و قبولاندن مطالبات خلق به دولت را بیشتر خواهد ساخت. دولت واقف بر این پتانسیل و نیرو بوده و مستمراً تمامی تلاشش را به کار گرفته که با تفرقه افکنی از تشکیل چنین نیرویی ممانعت بعمل آورد.

در ارتباط با احزاب سعی بر همگرایی شده و تلاش های یک دو سال اخیر جهت برپایی کنفرانس ملی در همین راستا کانالیزه شده است. هدف این است که بتوان در قالب جبهه ای که خلق را اساس می گیرد ظاهر گشته و فراتر از کوتاه نمودن دست دولت های خارجی بتوان دولت را وادار به پذیرفتن مطالبات خلق ها

و دست‌یابی به حقوق‌شان نمود. همچنین در صورت اصرار بر سیاست سرکوب و نابودی از سوی دولت، بتوان خود به ایجاد آلترناتیو پرداخت.

رویکردها و طرز مبارزاتی: از دیگر مسائل مرتبط با احزاب سیاسی راهکارها و متدهای مبارزاتی است که به واسطه‌ی نتایجی که از آنها عاید احزاب و جریان‌ها شده است از اهمیت زیادی برخوردار است. خود را مقید نمودن به برخی از روش‌ها و عدم انعطاف که زمینه‌ی به‌کارگیری راهکارهای متنوع، به دلیل متاثر گشتن از مفاهیم و ذهنیت‌های کلاسیک یا مدرن غربی از دیگر مسائلی است که احزاب و جنبش‌های ایرانی و کردستانی با آن رویارو می‌باشند. چنین وضعیتی نه تنها آنها را از به‌کارگیری تمام نیروی‌شان محروم می‌سازد بلکه مبارزات انجام گرفته را غالباً به خدمت دیگران و دشمنان خلق و جامعه درخواهدآورد. چاره‌یابی مسئله‌ی کُرد؛ که تاسیس پژاک و تمامی سیاست‌ها و مواضع این حزب در همان جهت می‌باشد، بر مبنای بهره‌گیری و به‌کاربردن کلیه‌ی راهکارهایی است که بتوانند در چاره‌یابی دموکراتیک مسئله‌ی خلق کُرد و دیگر خلق‌های ایران نقش داشته باشند. روش‌ها در واقع جهت رسیدن به آن هدف در پی گرفته می‌شوند و در صورت ناهمخوان بودن‌شان از لحاظ زمانی، پارادایمیک و اصولی بودن، کنار گذاشته می‌شوند. یعنی پژاک از انعطاف در روش برخوردار است و جزم‌گرایانه برخورد نمی‌کند. همچنین روش‌هایش لیبرالیستی و فاقد معیار اخلاقی نمی‌باشند.

در نتیجه‌ی گرایش‌های لیبرال بسیار گفته می‌شود که دوره‌ی نبرد مسلحانه به‌سرآمده و دوره‌ی روش‌های مسالمت‌آمیز فرا رسیده است و در مقابل جبهه‌ی دیگری هستند که مبارزه مسلحانه را تنها گزینه‌خوانده و ارزشی برای دیگر رویکردها قائل نیستند. گذار از چنین تقسیم‌بندی‌هایی که تنها منافع سیستم حاکم را تضمین می‌کند ضرورتی است بر احزاب مبارز که می‌بایست روش و رویکرد را به‌عنوان وسیله و یا مسیری جهت رسیدن به اهداف‌شان در نظر بگیرند. اما در کمال تعجب و تاسف اندک نیستند احزابی که تحت کنترل و حاکمیت روش قرار گرفته‌اند و ذهنیت مبارزه‌ای‌شان بعدی دگماتیک به خود گرفته و توان گذار و یا آزمونی خارج از آن را از دست داده‌اند. از یک طرف می‌توان انتقاد بر احزابی وارد نمود که نظامی‌گری و جنگ‌مسلحانه در نظر آنان چهره‌ی هدف به خود گرفته است و از دیگر سو باید احزابی را مورد انتقاد قرار داد که به دام لیبرال دموکراسی افتاده‌اند و تسلیم نظام حاکم گشته‌اند. می‌توان هر دو رویکرد را خدمت‌گزار سیستم کنونی و تداومی بر استمرار ذهنیت آن دانست. تمامی رویکردها و روش‌ها باید به خدمت چاره‌یابی درآیند. در این میان پژاک از شیوه‌ای متفاوتی برخوردار است؛ پژاک اگرچه جنگ مسلحانه را در سر لوحه برنامه‌ی خود ندارد اما برای حفظ موجودیت خلق‌مان استراتژی دفاع مشروع را امری حیاتی و گریزناپذیر می‌داند.

گذر تاریخ و وضعیت کنونی که بشر در آن بسر می‌برد همه بیانگر این است که یقیناً اگر دولت در سیاست‌های خویش پیرو یک راه و روش می‌بود محال بود که در امر حاکمیت یافتن و استثمار جامعه به سطح کنونی دست یابد. اگر که آزادسازی جامعه را هدف خویش قرار داده‌ایم ضرورتاً باید تک تک

سلول‌های اجتماعی و تمامی قشرها و زمینه‌های اجتماعی را سازماندهی نموده و از همان جایی که مورد هدف قرار گرفته باید به رفع کمبودها پرداخته و در جهت رسیدن به جامعه‌ای اخلاقی و سیاسی سازماندهی کرد. با نگاهی گذرا خواهیم دید احزابی که تنها به این قناعت کرده‌اند که تحت عنوان حزبی اپوزسیون مطرح شوند و یا سهمی در رقابت‌های تبلیغاتی داشته باشند، به مرور زمان به بخشی از حیات سیاسی سیستم تبدیل شده‌اند. اپوزسیون باقی ماندن، سهم گرفتن از قدرت و سیستم وضعیتی هستند که احزاب ایرانی را دچار تحلیل نیرو نموده است و برخی راحتی به سطح انجمن و جمعیتی کوچک تنزل داده است.

از این رو پژاک تمامی عرصه‌هایی که جامعه در آن عرصه‌ها مورد هجوم قرار گرفته را از طریق سازماندهی به نیرو مبدل ساخته و علاوه بر مبدل کردن آنها به عرصه‌ی مقاومت و مبارزه، به عرصه‌ی سازماندهی و بازآفرینی توانمندی‌های جامعه - که دیرزمانی است به یغما رفته - می‌پردازد. در این راستا دفاع مشروع، مقاومت در زندان، اراده‌مندسازی تمامی اقشار جامعه به‌خصوص زنان و جوانان، دیالوگ و مذاکره، سازماندهی‌های قانونی، سازماندهی‌های غیرقانونی، مبارزات مدنی، گسترش روابط دیپلماتیک، مبارزه‌ی ایدئولوژیک، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و ... همگی اساس و بنیاد مبارزه را تشکیل خواهند داد. در چنین وضعیتی است که اراده‌مند بودن، آگاه بودن، مدنی بودن، دموکرات بودن، دیپلمات بودن، توان صیانت از خود و آتش‌بس ... در نهایت خلق بودن و یا جامعه بودن معنا می‌یابد. تجربه‌ی موفقیت‌آمیزی که این رویکرد در شمال کردستان به‌وجود آورده است همینک جامعه‌ی کُرد به جامعه‌ای پویا مبدل کرده است. اعتراضات مدنی‌اش پرشمارترین و دموکراتیک‌ترین، دفاع مشروعش موثرترین و زندان‌هایش ادعامندترین عرصه‌هایی هستند که دولت سرکوب‌گر ترکیه را در تنگنا قرار داده است.

برخی گروه‌ها و احزاب چنین اظهار می‌دارند که پژاک باید دست از مبارزه‌ی مسلحانه برداشته و رویکردی دموکراتیک را در پیش بگیرد! این گفته‌ها چنین است که گویا پژاک حزبی نظامی است. اما نگاهی به دامنه و گستره‌ی فعالیت‌های پژاک مؤید این است که پژاک بیشترین نقش را در تمامی حرکت‌های دانشجویی، جوانان، زنان، جنبش‌های فرهنگی و اجتماعی داشته است و در تمامی‌شان پیشاهنگ بوده است. مسلح بودن جنبه‌ی دفاع مشروع دارد تا هم خلق و هم حزب را در برابر یورش‌ها به زیر چتر حمایتی خود درآورد و تنها در وضعیات خاص مورد استفاده قرار خواهد گرفت. پژاک معتقد به این است که دولت نخواهد توانست از خلق و جامعه محافظت نماید و اساساً نیروی نظامی دولت در ضدیت با خلق و جامعه شکل گرفته و بکار گرفته می‌شود. به همین جهات پژاک توان صیانت از خلق را اساس گرفته و از این رو وجود نیروهای دفاع مشروع را امری حیاتی می‌داند.

پژاک در تمامی اوضاع و احوال و مراحل مبارزاتی‌اش دارای برنامه و پروژه‌ی سیاسی-اجتماعی می‌باشد. صاحب پروژه بودن سبب این می‌گردد که به صورتی فعال در عرصه‌ی سیاسی باقی بماند و بتواند به عنوان مهره‌ای کلیدی همیشه در تحولات سیاسی و اجتماعی حضور داشته باشد.

برخی جنبش‌ها خود را جنبشی ملی-ایرانی و متعلق به همه‌ی ایرانیان می‌دانند اما با ذهنیت مرکز گرا و تک‌بعدنگری که دارند، کمترین حرمت و جایگاه را برای حقوق خلق‌گُرد و واقعیات این خلق و نیز دیگر خلق‌های ایران قائل نمی‌گردند. از این رو پژاک همواره تلاشش بر این بوده که در تمامی مراحل و عرصه‌ها هم برای خلق‌گُرد و هم برای سایر خلق‌های ایران فعالیت نموده و پروژه‌ی چاره‌یابی دموکراتیک ارائه کند. حضور داشتن در عرصه‌ی مبارزاتی و مشخص بودن مسیر حرکت و هدفش از این امر نشأت خواهد گرفت. سیاست پژاک مبتنی بر ایدئولوژی و فلسفه‌ی زندگی آزاد است که در سیاست خود تمامی تاریخ به خصوص تاریخ سیاسی، تاریخ مبارزات، تاریخ دولت‌ها و تاریخ سرکوب و ستم علیه خلق‌ها را تحلیل و به عنوان آزمون و تجربه‌ای مدنظر قرار داده است. سعی در شناخت و تحلیل اشتباهات تاریخ مبارزات سیاسی و کردستان و گذار از آنها دارد. به همین دلیل لزوم بازنگری در رویکردهای مبارزاتی را مبنا قرار داده و مبارزه را به بعد، کانال، قشر و یا گروهی محدود نساخته و آزاد شدن جامعه‌ای را مستلزم مبارزه‌ی تمامی جامعه از تمامی ابعاد می‌داند.

هنرمندان، نویسندگان و روشنفکران کرد می‌بایست در جهت اتحاد و همگرایی ملی گاه‌های تاریخی بردارند

جهان آرن

در شهر آمد(دیاریکر)، کنفرانس فرهنگ، ادبیات و هنر کردی برگزار شد که دو روز به طول انجامید. این کنفرانس برای نخستین بار برگزار شد و با مشارکتی بسیار گسترده مورد استقبال قرار گرفت. این نشست مهم البته که ورای اهمیتش دارای مسوولیتی تاریخی نیز بود. ویژگی مصوبات این نشست این است که علاوه بر این که بایستی با نقش ویژه‌ی این عرصه هماهنگ باشند، می‌بایست حل مسایل سیاسی و فرهنگی کردها را نیز مدنظر قرار دهند. اگرچه کردها به پیشاهنگی PKK ساختاری پویا کسب نموده باشند نیز، از نظر ساختار اجتماعی هنوز با مسایلی ژرف و سنگین روبرو می‌باشند. جهت حل مسایل خلق‌مان پیش از هر چیز بایستی احساس و اندیشه‌ی عدم تحمل زندگی با این مسایل در اوج باشد. بدون شک از طریق مبارزه‌ای که نزدیک به چهل سال است ادامه دارد، پیشرفت‌ها و تحولات ارزنده و گرانبهایی را شاهد بوده‌ایم. برای آنکه فرد و یا جامعه از وضعیت بغرنج و مساله‌داری که با آن مواجه است به‌درآید، می‌بایست معیارهای رد و قبولش متعالی بوده و قادر باشد مطابق با فرهنگش هر آنچه را که نیک(اخلاق)، صحیح(حقیقت) و زیبا(هنر) باشد را در والاترین سطح برگزیند. عرصه‌ای که این معیارها را به فرد و جامعه عرضه می‌دارد، عرصه‌ی فرهنگ، هنر و ادبیات می‌باشد که در رأس دیگر تمامی عرصه‌ها جای می‌گیرد. این مورد البته که برای خلق کرد نیز صدق می‌کند. جامعه‌ی برخوردار از این معیارها، به‌آسانی قادر به سازماندهی خویش خواهد بود. سازماندهی از طریق همگرایی در نگرش ممکن و محقق می‌گردد، که این مورد نیز بستگی به همگرایی فرهنگی دارد. همگرایی فرهنگی عرصه را برای این اتحاد هموار می‌سازد. هنگامی که این سازماندهی برای ساختاری گسترده و منعطف نظیر اتحاد ملی مطرح گردد، هر چه بیشتر ارزش‌هایی را مقتضی می‌گرداند که در پیرامون آنها اتحاد صورت گیرد. این واقعیت در مورد عرصه‌ی فرهنگ، ادبیات و هنر کردی نیازمند به فزونی ارزش‌هایی می‌باشد که اتحادآفرین باشند. صرفاً نه در مورد این کنفرانس، بلکه بایستی اذعان داشت

عرصه‌ی فرهنگ، ادبیات و هنر کُردی به دلیل حالت ویژه‌ای که خلق‌مان در آن به سر می‌برد، چه بسیار کارها که می‌بایست به‌انجام برسانند. این عرصه، با ارزیابی و واکاوی فرهنگ‌مان که ریشه در تاریخی ژرف دارد و با مبنا قرار دادن تحولات امروزی، می‌بایست به‌سرعت گام‌هایی را در راستای اتحاد ملی و به‌ویژه در رابطه با فرهنگ، هنر و ادبیات کُردی بردارد.

همچنان که می‌دانیم داده‌های تاریخی‌اثباتی بر این مدعاست که نقطه‌ی آغازین حیات اجتماعی، در خاورمیانه و به مرکزیت کُردستان می‌باشد. در جغرافیایی زندگی می‌کنیم که انسانیت در آن شخصیت و هویت کسب نموده است. واقعیتی که از سوی تحقیقات انجام‌شده در علوم‌ی همچون دیرینه‌شناسی، ایتمولوژی (ریشه‌شناسی کلمات) و اتنولوژی (قوم‌شناسی) به اثبات رسیده، این است که فرهنگ موجد حیات اجتماعی نزدیک به ۱۵ هزار سال است به‌صورتی بی‌وقفه در جغرافیای کُردستان جریان دارد. موضوع برجسته این است که در واقع فرهنگ کُردی را می‌توان سپیده‌دم و نقطه‌ی آغاز تاریخ عنوان نمود. فرهنگ کُردی در بسیاری از ارزش‌های اساسی آغازگر تاریخ، از تمایز نخستین بودن برخوردار است. انقلاب روستا و کشاورزی برای اولین بار در خاک‌های کُردستان به‌وقوع پیوسته و از آنجا نیز به دیگر عرصه‌ها پراکنش یافته است. عمل تولید از راه کاشت نباتات و برداشت آنها، اولین نان، گندم، اولین نمونه‌های جو، چاودار، یولاف (جو دوسر)، نخودسبز، عدس، یونجه و انگور، کلنگ دو سر، گاوآهن، چرخ، ابتدایی‌ترین شکل نوشتن در معنایی مدرن، اولین نمونه‌ی خط هیروگلیف در دنیا و همچنین اهلی کردن حیوانات وحشی برای نخستین بار در تاریخ، در این سرزمین روی داده‌اند.

به‌علاوه منابع متفاوت اولین محصولات را که می‌توان آنها را آثار هنری قلمداد نمود، به‌این جغرافیا (کُردستان) نسبت می‌دهند. برجسته‌سازی‌های موجود بر روی سنگ‌های ستونی‌شکل منسوب به دوره‌ی کاسیت‌ها، که به آنها کدرو (KDURU) می‌گویند، اولین نمونه‌های مجسمه‌سازی می‌باشند. سنگ‌های ستونی T شکل در نوالا چولی و به‌ویژه در گوبکلی‌تپه (اورفا) تاریخ هنر هزاران ساله را متعلق به کُردستان می‌داند. مجسمه‌ی متوسط انسان‌شکلی که بدان مجسمه‌ی اورفا می‌گویند و واقع در مرکز اورفا می‌باشد، مجسمه‌ای است که در طول تاریخ به‌بهرترین شکل حفظ شده و به‌عنوان قدیمی‌ترین مجسمه در اسناد ثبت شده است. همین وضعیت به‌شکلی برجسته این را نمایان می‌سازد که هنگام بحث از فرهنگ کُردی، بایستی دارای چه دقت و حساسیتی باشیم. به‌عبارتی هنگامی که رویکردمان در قبال پدیده‌ی کُرد رویکردی فرهنگی باشد، بایستی به این موضوع توجه داشت که ملت کُرد ملتی تنها متعلق به خویش نمی‌باشد؛ در مورد ملتی سخن بر زبان می‌رانیم که فرهنگش، دارای کیفیتی جهانی می‌باشد. یعنی ارزش‌های کمونال-دموکراتیک موجود در میان کُردها، نمودی است از خود انسانیت. این توضیحات را صرف به جهت کُرد بودن و یا به دلیل زندگی در این جغرافیا بر زبان نمی‌آوریم. به‌علاوه هنگام بحث از این موارد با حساسیت و هوشیاری تمام، فاصله‌ی خویش از ذهنیت

ملیت‌گرا - را به منزله‌ی یکی از بیماری‌های اساسی عصر- مورد مذاقه قرار می‌دهیم. اساسا در حق تاریخ و فرهنگ‌گردها بیشتر کسانی دست به واکاوی و بررسی زده‌اند که خود‌گرد نبوده و یافته‌هاشان را با افکار عمومی در میان نهاده‌اند. آخرین نمونه‌ی این مورد نیز میراث تاریخی و فرهنگی‌ای است که در حوزه‌ی GRÊ NAVIKÊ (گوبکلی تپه واقع در اورفا) کشف شد. رهبر آپو نیز پارادایم نوینش را بر مبنای این واقعیت تاریخی، فرهنگی و اجتماعی به‌رشته‌ی تحریر درآورده است. به همین دلیل نتایجی را که پس تحقیقات و واکاوی‌های بسیار فشرده به آنها دست یافته، در دفاعیاتش به شکلی فلسفی و ایدئولوژیک فرموله نموده است.

یکی از ضرورت‌های ارزش‌های فرهنگی‌مان عموما در مورد تمامی کردها و به‌ویژه منسوبان عرصه‌ی فرهنگ، ادبیات و هنر، این است که بدانند با کدامین هویت، شخصیت و فرهنگ زندگی می‌کنند. متأسفانه به‌رغم کشف این قدیمی‌ترین تاریخ و ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی‌مان، وضعیتی که ما به‌عنوان یک خلق در آن به‌سر می‌بریم، به‌هیچ وجه قابل قبول نمی‌باشد. به‌ویژه پیش از مبارزه‌ی آزادی‌خواهی خلق‌گرد، در کردستان طی مقطع زمانی خاصی دشمنان در صدد بودند تا حقیقت این خلق را با تمامی ابعادش در زیر خاک مدفون سازند. هنوز به‌عنوان یک جامعه با مسایل جدی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مواجه می‌باشیم. وضعیت موجود پرسشی اینگونه را غیرقابل‌اجتناب می‌کند: خلقی که دارای تاریخ و فرهنگی اینچنین قدیمی است، امروزه چرا با این همه مساله مواجه است؟ منشا این مسائل چیست و چه زمانی پدید آمدند؟ چه کسی و یا کسانی مسئول این مسایل می‌باشند؟ خلق و فرهنگی که پیشاهنگی زندگی اجتماعی را نموده، انسان‌ها را گرد هم آورده و آنها را مبدل به نیرویی ساخته؛ چرا در صورت لزوم از یکپارچگی و اتحاد برخوردار نمی‌باشد؟ آشکار است آنانی که در زمینه‌ی فرهنگ، ادبیات و هنر به‌فعالیت مشغول می‌باشند بایستی در رابطه با مسایل یک جامعه پرسش نموده و جواب‌هایی را ارائه دهند که قابلیت رهاسازی جامعه از گرداب معضلات را داشته باشند. منسوبان عرصه‌ی فرهنگ، ادبیات و هنر‌گردی، بایستی با آثار هنری‌شان به‌شکلی نیرومندانه به این پرسش‌ها پاسخ دهند؛ به‌ویژه در رابطه با برقراری اتحاد و همگرایی ملی. نه‌تنها در رابطه با خلق‌گرد بلکه در رابطه با تمامی خلق‌ها، اولین کاری که بایستی جهت ارابه‌ی تعریفی صحیح و درست از فرهنگ، انجام داد این است که ارزش‌های فرهنگی را به منزله‌ی ارزش‌های دموکراتیک- کمونال و فرهنگ قدرت مقوله‌بندی نماییم. اگر فرهنگ پدیده‌ای متعلق به‌انسان و انسان‌بودن نیز موجودیتی اجتماعی باشد، تمامی ارزش‌هایی که اجتماعی‌بودن را ارتقا می‌بخشند، ارزش‌هایی کمونال می‌باشند. همچنان‌که آثار، عملکردها و اندیشه‌هایی که راه بر وضعیت‌هایی چون استثمار، سرکوب، ظلم، تجاوز، انکار، قتل‌عام، غارت، دزدی، آسمیلاسیون، بردگی، کارگری برای دیگران، عده‌ی قلیلی صاحب

مال و مکنت و عده‌ی کثیری تهیدست می‌گشایند، نیز به هیچ‌وجه نمی‌توانند ارزش‌هایی انسانی باشند؛ هرآنچه که راه بر ایجاد و گسترش این فرهنگ می‌گشاید، عبارت است از فرهنگ قدرت‌گرایی.

هر مقوله‌ای که در برابر این پدیده‌ها بایستد و نخواهد مانند آنها گردد، باز نمود فرهنگی دموکراتیک و کمونال می‌باشد. در معنا و مفهومی محدود فرهنگ بیانگر ذهنیت، قالب‌های اندیشه و زبان می‌باشد؛ اما در معنایی فراخ می‌توان اندوخته‌های مادی (تمامی لوازم و ابزارهای که برای رفع احتیاج کاربست به کار گرفته می‌شوند، تغذیه و تولید غذا، اشکال متفاوت محافظت از خویش و دگرگون شدن، تمامی ابزارآلات ارتباطی، دفاع از خویش، ستایش و زیبایی) را نیز بدان افزود. هنگامی که فرهنگ خلق‌گردد را با این تعریف از فرهنگ مورد واکاوی قرار می‌دهیم، به راحتی می‌توان به این امر پی برد که فرهنگ‌مان فرهنگی است سرشار از ارزش‌های دموکراتیک و کمونال. دلایل چنین امری در سپیده‌دم تاریخ نهان می‌باشند. این واقعیت تاریخی هم منشا ویژگی منحصر به فرد اجتماعی و هم تمایز فرهنگی مان می‌باشد. فرهنگ قدرت‌گرایی فرهنگی است که در جامعه راه بر مسایل عدیده‌ای می‌گشاید.

مسایل اجتماعی مسایلی‌اند که انسان‌ها با دستان خویش راه بر آنها گشوده‌اند. به عنوان خلق‌گردد بایستی بر این امر واقف باشیم که تمامی مسایلی که گریبان‌گیر جامعه مان می‌باشد، به صورتی مستقیم با این امر در ارتباط می‌باشد. بایستی بر این نکته نیز اذعان داشت که مسایل خلق‌گردد در مرحله‌ی سیستم کاپیتالیستی حاکم بر دنیا، ژرفای بیشتری یافته و دوچندان شده است. تفاوت نظام کاپیتالیستی با نظام‌های برده‌داری و فئودالی در این است که این نظام (کاپیتالیسم) بیشتر از نظام‌های مذکور در ضدیت با فرهنگ و جامعه قرار دارد. به مانند تمامی انسانیت، خلق‌گردد نیز در مرحله‌ی کاپیتالیستی با مسایلی هم‌نوع و هم‌بسیار ژرف رودررو ماند.

همان‌گونه که می‌دانیم در مرحله‌ی حاکمیت کاپیتالیستی فرهنگ قدرت، ملت‌شدگی به منزله‌ی اساسی‌ترین فرم اجتماعی مورد قبول واقع گشت. در همین راستا برای آنکه خلقی همچون یک ملت مورد قبول واقع گردد، برای برخی از ساختاربندها و ارزش‌های فرهنگی‌ای که در خدمت طبقه‌ی سرمایه‌دار قرار گیرند، تعاریفی نوین ارائه گشت. نهادی که بیشتر از هر نهاد دیگری سیستم کاپیتالیستی از آن بهره برده، مکانیسم قدرت سیاسی‌ای است که بدان دولت-ملت می‌گویند. این چنین شد که نگرش هر ملت‌دارای دولت، به صورتی عام مورد پذیرش واقع شد. به علاوه مرزهای مشخص هر ملت، کاربرد آزادانه‌ی منابع غنی زیرزمینی و روزمینی در محدوده‌ی این مرزها را به مثابه‌ی حقی طبیعی برای برخی‌ها در نظر گرفت. در راستای مبدل کردن یک جامعه به ملت، اصطلاحات زیادی از قبیل تاریخ، زبان، هنر و ادبیات بازتعریف شدند. جهت مبدل کردن یک جامعه به ملت، تمامی شناسه‌های مورد نیاز با عنوان آن ملت به خدمت طبقه‌ی کاپیتالیست درآورده شد. از طریق پدیده‌هایی چون احزاب سیاسی، انتخابات و حقوق طبقه‌ی کاپیتالیست با

مکانیسم دولت‌ملت و در راستای منافع خویش ملت را به وضعیتی دچار ساخت که خود چنین اجازه‌ای را به این طبقه بدهد.

هنگامی که تاریخ چهارصدساله‌ی اخیر نظام کاپیتالیستی را با سرخط‌های کلی آن مورد موشکافی قرار می‌دهیم؛ خواهیم دید جامعه‌گُشی در راس تخریباتی قرار دارد که به‌وجود آورده و این مورد را نیز از طریق همگون‌سازی و نسل‌کشی فرهنگی به‌انجام می‌رساند؛ به‌تعبیری این نظام، یک نظام جامعه‌گُشی است. در دوران مدرنیته‌ی کاپیتالیستی، خلق‌گُرد هم از فرهنگ و حیاتی که طبقه‌ی قدرت‌مدار در راستای منافع خویش به‌جامعه اعطا کردند محروم ماند و هم از حقوقی که خلق‌ها در نتیجه‌ی مقاومت به‌منظور دفاع از موجودیت‌شان آنها را به دست آوردند. وقایع روی‌داده در این تاریخ به‌ویژه ۲۰۰ سال اخیر را می‌توان برای خلق‌گُرد درمعنای واقعی آن یک مرحله‌ی نسل‌گُشی فیزیکی و فرهنگی نامید. اگر با نگاهی جامعه‌شناسانه آن را بررسی نماییم، موردی را که به‌راحتی می‌توان دید این است خلق‌گُرد با این وضعیتش، به‌درون نوعی بی‌هویتی سوق داده‌شده‌است. فرهنگ و تاریخی که ۱۵ هزار سال به‌صورتی بی‌وقفه در جریان بود، در یک چشم به هم زدن نیست انگاشته شد و از نظر فیزیکی انسان‌هایش را به چهار بخش تقسیم کردند. تابلویی که به‌میان آمد این بود که گُردها در مرحله‌ی کاپیتالیستی قدرت از حقوقی که بایستی یک اجتماع از آنها برخوردار باشد، محروم گشتند. این وضعیت و وضعیت‌هایی شبیه به آن گُردها را به‌منزله‌ی یک خلق در برابر هرگونه حمله، سرکوب و ظلم، بی‌دفاع گذاشت. بدین ترتیب هر اقدام غیرانسانی در مورد این خلق روا دیده شد. در برابر این وضعیت مبارزه‌ی گُردها در راستای صیانت از موجودیت فرهنگی‌شان، در هر جایی انگ غیرقانونی بودن و تروریسم خورد. تغییر این نگرش‌ها که در حال حاضر نیز جریان دارند، ضرورتی است که بایستی از طریق مبارزه‌ی مشترک تمامی گُردها و به‌ویژه عرصه‌ی فرهنگ، هنر و ادبیات صورت گیرد. این یک وظیفه‌ی تاریخی است که به‌همه‌ی ما مربوط است و ما را در زیر بار مسولیت قرار می‌دهد. به‌ویژه اقشاری که سعی دارند در عرصه‌ی فرهنگ، هنر و ادبیات به‌بیان خویش پردازند، نبایستی شانه از زیر بار این مسولیت تاریخی خالی نمایند. برخورداری از ایستاری مطابق با مقتضیات کاری که در این عرصه صورت می‌گیرد، یک ضرورت هویتی می‌باشد. یکی از کارهای اساسی در حین انجام این وظیفه، تشخیص صحیح جواب‌هایی است که عرصه‌ی فرهنگ، هنر و ادبیات بایستی به نیازهای جامعه بدهد. چنان‌چه می‌دانیم عرصه‌ی فرهنگ، هنر و ادبیات است که هویت فرهنگی یک جامعه را با تمامی تمایزاتش به‌دیگران می‌شناساند. اگر که هنوز هم مسئله‌ای با نام عدم تعریف و پذیرش گُردها به‌منزله‌ی یک خلق وجود داشته باشد، البته که یکی از دلایل این امر این است که نتوانسته‌ایم آثاری را که قادر به آشکار ساختن کافی و نیرومند تمایزات فرهنگی‌مان باشد، آن هم با توسل به عرصه‌ی فرهنگ، هنر و ادبیات ارایه دهیم. بدون هیچ‌شکی از نظر ما این پرسش که گُردها یک خلق می‌باشند و یا نه، پرسشی است بی‌معنا و بی‌مفهوم. اما

جامعه‌ی گُرد در طول ۲۰۰ سال اخیر دچار تجزیه‌ی اجتماعی گردیده و نزدیک به ۱۰۰ سال است که در برابر سیستم امحا و انکار به‌سرکردگی دولت ترکیه قرار دارد؛ همین امر ما را مجبور به درمیان نهادن تمامی تمایزات مان آن هم از تمامی زوایا می‌گرداند. به‌سبب این واقعیت ما منسوبان عرصه‌ی فرهنگ، هنر و ادبیات بایستی بدانیم که با وضعیتی خاص روبرو می‌باشیم. تا زمانی که این وضعیت خاص درک نگردد و مقتضیات آن به‌جای آورده نشود، به‌عنوان کسی که در عرصه‌ی فرهنگ، هنر و ادبیات گُردی فعالیت می‌نماییم، نخواهیم توانست صاحب یک هویت گردیم. چرا که همان‌گونه در بالا نیز اشاره نمودیم خلقی که سعی داریم از تاریخش نیرو بگیریم، ارزش‌های فرهنگی‌اش را مطرح کنیم و می‌خواهیم آثارمان را با زبانش بنویسیم، خلقیست که نیست انگاشته می‌شود؛ و هنوز هم موجودیتش از سوی نظام سیاسی حاکم رد می‌گردد. چنین امری در رسمیت بدین معناست: "ما در واقع خلقی هستیم که موجودیتش مشخص اما گمنام و زبانی را به‌کار می‌بریم که ناشناخته می‌باشد."

در کردستان به‌منظور یک فعالیت صحیح و کافی در زمینه‌های فرهنگ، هنر و ادبیات، یکی از کارهایی که بایستی در حال حاضر انجام داد این است که بدانیم ارزش‌های فرهنگی مان در برابر واقعیت نظام کاپیتالیستی به‌شکلی واضح بیانگر چه می‌باشند. در همین رابطه بایستی جایگاه فرهنگی مان را در خاورمیانه کاملاً مشخص نماییم. یکی دیگر از مواردی که می‌توان بدان اشاره کرد این است: ارزش‌های فرهنگی مان که به ما هویت، هرگونه احساس، اندیشه و رفتار را بخشیده، در تضاد با فرهنگ کاپیتالیستی قرار دارد. چالش و تضاد مابین فرهنگ گُردی و فرهنگ کاپیتالیستی چالشی است ذاتی و جوهری. این تشخیص، یک تشخیص تاریخی فوق‌العاده مهم می‌باشد. اما نمی‌توان گفت که در عرصه‌ی فرهنگ، هنر و ادبیات ارزش این تشخیص به‌اندازه‌ی کافی درک شده باشد. آثار ارایه شده، سطح این ادراک را به‌نمایش می‌نهد. در راستای کسب یک هویت، ارزیابی برخی از اصطلاحات بنیادین و بازتعریف آنها موضوعی است بسیار ضروری. از این دیدگاه دو موردی را که می‌بایست به‌بررسی و واکاوی آنها پرداخت؛ یکی جامعه و فرهنگ گُرد و دیگری واقعیت زن گُرد می‌باشد.

همچنان که بسیار گفته می‌شود این مورد که زنان گُرد به‌شهرها روی نیاورده و یا اینکه زبان دولت‌های حاکم را نیاموخته‌اند، پس بیشتر از دیگر طبقات اجتماعی خلق مان از ارزش‌های فرهنگی صیانت به‌عمل آورده‌اند، می‌تواند تشخیص کاملاً صحیح و مناسب باشد. به‌دلیل اینکه فرهنگی که بدان فرهنگ گُردی می‌گویند، نتیجه‌ی یک پیشرفت اجتماعی به‌پیشاهنگی زنان می‌باشد، زن گُرد بیش از مردان حامل ارزش‌های فرهنگی می‌باشد. به‌عبارتی تنها در صورتی می‌توان تعریفی صحیح از فرهنگ گُردی داشته باشیم که بتوانیم در درون این فرهنگ سابقه‌ی تاریخی زنان گُرد را نیز تحت بررسی قرار دهیم. به‌سبب این ویژگی اگر ارزش‌های مادی و معنوی موجود در زنان گُرد را به‌منزله‌ی پدیده‌ای فرهنگی ارزیابی نماییم، امکاناتی را

ارایه خواهد داد که قادر به آشکارسازی هرچه راحت‌تر ویژگی‌های خاص فرهنگ‌مان شود. به همین دلیل یکی از وظایف غیرقابل اجتناب در عرصه‌ی فعالیت‌مان این است که ارزش‌های فرهنگی خلق‌گردد را که حالت تبلور یافته‌ی زن می‌باشند و یا اینکه از جانب زن نمود یافته‌اند، با تمامی جزئیات آشکار سازیم و آنها را به‌روز نماییم. در حین انجام این فعالیت اولین نکته‌ای که بایستی خود را از آن دور نماییم، طرز نگرش کاپیتالستی نسبت زنان می‌باشد. هر کس کم و بیش از چگونگی این نگرش با مرکزیت اروپا آگاه می‌باشد. در فرهنگ‌گرددی زن کسی است که زندگی را می‌آفریند، از آن صیانت به‌عمل می‌آورد و ارتقایش می‌دهد؛ زن همان کسی است که روزگاری زندگی را به قداست می‌آراست.

در مورد پدیده‌ی گردد یکی دیگر از مواردی که هم به‌دلایل تاریخی و هم به‌دلیل تحولات حال حاضر بایستی آن را مورد پژوهش قرار دهیم، مسأله‌ی تقدسات اجتماعی، دین و باورداشت‌ها می‌باشد. در فرهنگ اجتماعی باورداشت‌ها دارای جایگاه بسیار مهمی می‌باشند. اجتماعی‌شدن در معنا و مفهوم، نتیجه خودباوری و اعتماد به نفس انسان می‌باشد. هر ارزشی که در جامعه، فرهنگی شده‌باشد، در درون خویش تقدس و باورداشتی به همراه خواهد داشت. آنچه که در جامعه بدان اخلاق گفته می‌شود، اساساً بیانگر این است که جامعه و فرد تنها در صورت برخورداری از اعتقاد و باورداشت قادر به زندگی می‌باشند. اما همزمان با تحریف این اصل اخلاقی جامعه در مرحله‌ی تمدن طبقاتی دولت‌گرا، می‌دانیم این امر به‌پدیده‌ی دین که امروزه در ذهنیت هر انسانی ریشه دوانیده، متحول شده است. امروزه هنگامی که کلمه‌ی دین گفته شود، بیانگر تحول باورداشت اجتماعی به فرهنگ قدرت می‌باشد. به تعبیری دیگر، فرموله کردن پدیده‌ی اخلاق علیه انسان و در راستای منافع حاکمان می‌باشد. دین سیاسی شده‌ای که حاکم شده‌باشد، نگرش نسبت به قوانین اخلاقی‌ای که می‌بایست در جامعه وجود داشته باشند، همسو با منافع طبقات حاکم می‌باشد. منشاء دین، اخلاق اجتماعی می‌باشد. به همین جهت آنچه که می‌بایست بر آن واقف بود این است: **دلیل وجودی دین بر این ماهیت استوار است که انسان موجودیست اخلاقی**. دینی که در جامعه حاکم شده، فرهنگی نیست که منشاء اخلاق و تعالی‌دهنده‌ی آن باشد. به‌مانند بسیاری از عرصه‌های فرهنگ اجتماعی مناسبات دین-اخلاق نیز به‌دلیل اینکه با تحریف مواجه شده، بدین شکل درک می‌گردد. به عبارتی ما به‌عنوان کسانی که در عرصه‌ی فرهنگ، هنر و ادبیات گردی فعالیت می‌نماییم، یکی از مواردی که در رابطه با تقدسات و باورداشت‌های اجتماعی بایستی با آن به مخالف پردازیم، کاریست دین علیه خلق‌مان به‌منزله‌ی ابزار قدرت سیاسی می‌باشد. دین موضوعی است فراتر از تاریخ ادیان تک‌خدایی، که می‌توان آنها را تجزیه و تحلیل نمود. به‌همین دلیل در راستای برقراری روابطی صحیح با جامعه‌مان، یکی از موارد مهم این است که چون فعالیت‌مان دارای ویژگی‌های خاص خویش می‌باشد، نبایستی در وضعیت ضدیت با خویش قرار بگیریم. چرا که عرصه‌ی فرهنگ، هنر و ادبیات، عرصه‌ای است که پدیدآورنده‌ی تقدسات است و اعتقاد و اعتماد

یک جامعه به ارزش‌هایش را فراهم می‌کند. گردها پیش از ادیان تک‌خدایی برخوردار از ارزش‌هایی بوده‌اند که آنها را قدسیت بخشیده و بدان‌ها ایمان آورده‌اند. باورداشت‌هایی چون آیین زرتشتی (زرتشتیسم). به منزله‌ی یک خلق برخوردار از فرهنگی می‌باشیم که دارای قداست‌هایی بوده و اخلاق اجتماعی را بیشترین تعالی بخشیده است. امروزه در جامعه‌مان می‌توان از اشکال متنوع باورداشت‌ها بحث نمود که با انحاء بسیار متفاوت ادراک به موجودیت‌شان ادامه می‌دهند. علویت، ایزدی‌گرایی، آیین یارسان، تفسیر شیعی اسلام و در راس آنها اسلام سنی در میان خلق گُرد رواج دارند. از نظر فرهنگی این مورد نمودی است از انعطاف قالب‌های ذهنیتی و در عین حال باز بودن آن برای تنوع و غنا. آنچه که ما می‌بایست انجام دهیم پیوند این هویت‌ها با ریشه‌های آنهاست. رویکردی صحیح در قبال قداست‌های اجتماعی و تفسیر علمی جنبه‌ی اخلاق اجتماعی دین شرایط را برای اینکه رنسانس گُرد، پیشاهنگی رنسانس خاورمیانه را نماید هرچه بیشتر فراهم خواهد کرد؛ رنسانسی که آغاز شده و بایستی هرچه بیشتر ژرف‌تر گردد. هر نویسنده و هنرمند روشنفکری که با هویتش در صدد است موثر واقع افتد، می‌بایست نقشی را که دین و اخلاق در جامعه ایفا می‌کنند، ببیند.

نقش جوانان و دانشجویان در بنیان نهادن جامعه‌ی دموکراتیک

ویان سنه

یکی از اساسی‌ترین عوامل به موفقیت رساندن مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی یک خلق فعال بودن اقدار پیشاهنگ جامعه می‌باشد. اگر قشر به وظایفی بر عهده‌ی وی می‌باشد عمل نماید، آنگاه است که جامعه می‌تواند در برابر حملات و فشارهای موجود مقابله نموده و بر مطالبات خود اصرار بورزد. در جنبش آزادی‌خواهی کُرد نیز نقش پیشاهنگ حائز اهمیت بوده و بسیار مهم قلمداد می‌شود. دراین نوشته سعی خواهیم داشت که به اهمیت وظایف جوانان و نیز دانشجویان و نقش آنان در مبارزات آزادی‌خواه خلق و وظایف پیشاهنگی نمودن آنها در جامعه پردازیم. فعالیت جوانان دانشجوی کُرد یکی از شالوده‌ی مبارزاتی خلق کُرد به پیشاهنگی PKK می‌باشد. می‌توان گفت که جنبش ما در آغاز همچون جنبشی دانشجویی آغاز به فعالیت نموده و این درحالی است که در دهه‌ی هفتاد هیچ نشانی از قشر روشنفکر و یا سیاستمدار را نمی‌توان در جامعه‌ی کُرد مشاهده نمود. سیستم انکار و امحا در جامعه‌ی آن زمان به حدی بود که همچون مانعی در برابر ظهور قشر روشنفکر و یا سیاستمدار قد علم نموده و حتی کسانی که در سیاست جای می‌گرفتند شمارشان بسیار اندک بوده و حتی بیشتر فعالیت‌شان ضد منافع خلق بوده است. به همین خاطر در آن زمان از ارزش‌های یک فعال سیاسی جامعه بسیار دور بودند. حتی بسیاری از آنها از خلق‌شان رویگردان شده و به ابزاری برای عملی نمودن سیاست انکار و امحا تبدیل شدند. از میهن‌دوستی که دارای سیاستی دموکراتیک و آزادی‌خواهانه باشد هیچ نشانه‌ای دیده نمی‌شد. در دهه‌ی ۶۰ شاهد تحركات بسیار ضعیفی از روشنفکران و سیاستمدارانی بودیم که آنها نیز نتوانستند به وظایف خود به مثابه یک سیاستمدار و یا یک روشنفکر عمل نمایند. شخصیت آنها فاقد انسجام و سازماندهی بوده و تنها دارای عواطف و میهن‌دوستی‌ای سطحی بوده‌اند. پس می‌توان گفت که آنها نتوانستند به سیاستمدار خلق‌شان تبدیل شوند. می‌توان گفت که هیچ ردپایی از طیف روشنفکر و سیاستمداری که بتوانند نماینده‌ی خلق کُرد باشند، دیده نمی‌شد. پس به همین دلایل نمی‌توان از طبقه‌ی روشنفکر کُردی بحث و گفتگو نمود. همه‌ی این اوضاع نشان‌دهنده‌ی وخیم بودن اوضاع کُردها در آن زمان می‌باشد. یکی از مهمترین ملزومات یک جنبش آزادی‌خواه سیاستمداران و روشنفکران دموکرات می‌باشد. جوامعی که فاقد روشنفکر و سیاستمدار و پیشاهنگ باشند

آن‌چنان که باید و شاید نمی‌توانند موجودات خود را حفظ کرده و پیشرفت نمایند. اشتباه نیست اگر بگوییم فقر روشنفکر و سیاستمدار در یک جامعه به‌مثابه‌ی انکار و امحای یک خلق می‌باشد. باید پرسید که آیا یک جنبش آزادی‌خواه و یا یک خلق آزادی‌خواه در صورت نبود قشر روشنفکر و سیاستمدار موفق خواهند شد یا خیر؟ در کردستان دهه‌ی هفتاد وسیع‌ترین قشر جامعه، قشر روستایی بود. در جنبش آزادی‌خواه ما نیز این قشر از جامعه دارای وظیفه‌ی اساسی و جایگاه ویژه خود بوده است. اما در آن برهه قشر روستایی به خودی‌خود قادر به برآوردن وظایف پیشاهنگی نبوده است. در آن زمان اقشار روستایی و کارگر با خیال رفتن به شهرها فکر می‌کردند که به آزادی خود دست یافته و از قید و بندهای موجود نجات خواهند یافت. بی‌خبر از اینکه با ورود به شهرها پا به قفسی آهنین گذاشته‌اند که خارج شدن از آن ناممکن می‌باشد. جامعه‌ی کُرد دارای تشکلی روستایی بود. این قشر نسبت به خود بی‌باور بود و نمی‌توانست مبارزه‌ای را در مقابل نظام حاکم به انجام رساند. به همین خاطر احتیاج به قشر پیشاهنگ بیش از گذشته محسوس بود. در نبود فرد روشنفکر و سیاستمدار این وظایف بر عهده‌ی چه کسانی خواهد بود؟ جوانان دانشجو به‌ویژه جوانان آپوئیست می‌توانستند از این ضعف‌ها گذار کرده و پیشاهنگی مبارزات را برعهده بگیرند.

بدین‌گونه جوانان دانشجو و مبارز به وظایف پیشاهنگی خود عمل نمودند و به پتانسیلی نیرومند تبدیل شدند. در جنبش آزادی‌خواه ما نیز جوانان دانشجو پایه‌پای دیگر اقشار جامعه به‌خصوص طبقه‌ی کارگر و روستایی در مبارزات ظاهر شدند. در آغاز مبارزات جنبش‌مان جوانان دانشجو فعالیتی چشمگیر داشتند و از همان آغاز از طرف خلق‌مان به‌عنوان "طلبه‌ها" شناخته و نام‌گذاری شدند. فعالیت جنبش جوانان روشنفکر در کردستان به سال‌های ۱۹۷۳ برمی‌گردد. قبل از آن نیز جنبش جوانان انقلابی در سال ۶۸ وجود داشت که بیشتر اعضای این جنبش دانشجو بودند. ظهور جنبش جوانان انقلابی یکی از مهم‌ترین رویدادها و جدیدترین جنبش‌ها به حساب می‌آید. جنبش جوانان انقلابی قیامی بود در برابر توسعه‌ی سرمایه‌داری گامی بود برای رسیدن به حقیقت و آزادی در مقابل فریب و سلطه‌گری نظام حاکم. حتی با اینکه رهبر جنبش جوانان انقلابی به قتل رسید اما موفق شدند که ندا و خواسته‌های خود را به گوش تمامی اقشار جامعه و طیف آزادی‌خواه برسانند. آنهازندگی دروغین و ساختگی سیستم را قبول ننموده و جهت مقابله با آن به‌پا خاستند. آنها با عشق و عطش رسیدن به آزادی فعالیت و مبارزه نمودند. توانستند در جامعه‌ای که امید و اراده پایمال شده و ازین‌رفته بود یک بار دیگر اراده و امید رسیدن به آزادی را احیا نمایند. بدین‌نحو آنها توانستند با مبارزه خود بر اساس چنین تفکر و اعتقادی، عطش آزادی‌خواهی را در انسان‌ها زنده و دوچندان نمایند. این مبارزات بر روی جوانان کرد نیز تاثیرات مثبت و امیددهنده‌ای به‌جای نهاد. در چنین اوضاع و احوالی بود که نظر جوانان دانشجوی کُرد به‌سوی اوضاع آن زمان کشیده شد. در دهه‌ی هفتاد یک گروه از جوانان کرد انقلابی که از رهبریت جنبش چپ آن زمان دنیز گزمیش و ماهر چایان متاثر شده بوده دست به

سازماندهی نوینی زدند. گروه‌ها و جنبش‌های کرد بسیاری تا به آن زمان بنیان نهاده شده بودند که متشکل از جوانان تحصیل کرده و روشنفکر بودند. جوانان تحصیل کرده در سال‌های ۷۸ در تاسیس PKK که همچون میلادی نوین برای خلق کرد به‌شمار می‌آید، جای داشته و فعالیت نمودند. در سال‌های ۷۵ تا ۸۰ اقبال و گروه‌های مختلفی از جامعه به این جنبش ملحق گردیدند. اما با تمامی این احوال اکثریت اعضای این جنبش را جوانان دانشجو و روشنفکر تشکیل می‌دادند. سال‌های ۷۵ تا ۸۰ برای خلق کرد، اوج سیاست انکار و امحا و نسل‌کشی به حساب می‌آید. گویی برای کردها دیگر هیچ نشانه‌ای از امید و خودباوری دیده نمی‌شد و این سیاست تا بدان حد توسعه یافته بود که کردها برای این که سریع‌تر در میان این سیستم آسمیله و ذوب شوند با همدیگر در رقابت بودند. هر چند تا به این حد تغییر یافته بود تصور می‌شد که بهترین و برترین شخص، کسی است که بیش از هر کس دیگر هویت کردی خود را از دست داده و خود را انکار نماید و در میان این سیستم تجزیه شود. کرد بودن به مثابه عیبی بزرگ قلمداد می‌شد و انسان کرد به انکار هویت خود پرداخته و از فرهنگ، تاریخ، زبان، هنر و نسل خویش ابراز شرم نموده و از آن گریزان بود. اینجا بود که رهبر آپو با تلاش‌های وافر خویش در جنبش جوانان و دانشجویان انقلابی ظاهر شد و با تحقیقاتی وسیع درباره‌ی جامعه، رئالیته‌ی کرد را تحلیل و بررسی نمودند. رهبری در مورد اوضاع آن زمان می‌گوید که شخص کرد یا به تمامی تسلیم گشته و دست از هویت خویش برداشته و از صفحه‌ی تاریخ پاک شده و یا اینکه به مقاومتی همه‌جانبه می‌پردازد. به غیر از این دو راه، راه دیگری وجود نداشت.

آزاد نمودن چنین جامعه‌ای از این قید و بندها کاری بس دشوار و سخت می‌باشد و به علت اینکه ذهنیت آزادی‌خواهانه در جامعه در ضعیف‌ترین سطح است، رهنمون نمودن آنها به سوی آزادی و مبارزه، فعالیتی همه‌جانبه می‌طلبد.

مبارزه دارای دو وجه می‌باشد: اول اینکه کادر مبارز در برابر سیاست انکارگرایی دشمن به مبارزه و فعالیتی ایدئولوژیک پردازد و دیگر اینکه دست به فعالیت‌های روشنگرانه زده و سیاست دموکراتیک و آزادی‌خواهانه را محور فعالیت‌های خود گرداند. اگر خلق می‌خواهد شرافت‌مندانه زندگی نماید بایستی قبل از هر چیز خود را شناخته و تحلیل نماید. این گروه از جوانان کرد با تمامی مشکلات و موانع موجود دست از فعالیت و مبارزه برای رسیدن به آزادی برنداشته و بیش از گذشته فعالیت‌های خود را گسترش دادند. مبارزات این گروه از دانشجویان کرد انقلابی در تاریخ خلق‌مان به مثابه‌ی صفحه‌ای زرین و نوین می‌باشد. این جنبش نه تنها برای خلق کرد، بلکه برای تمامی خلق‌های جهان میلادی نوین به‌شمار می‌رود. این جنبش در برابر سیستم سلطه‌گر جهانی ایستاده و داعیه‌ی ساختن دنیای آزاد نوینی دارد. این گامی بسیار بزرگ و جسورانه در تاریخ خلق کرد و همه‌ی خلق‌های ستم‌دیده و آزادی‌خواه به حساب می‌آید.

اگر نتوانیم شرایط و اوضاع آن زمان را به خوبی درک نماییم، نمی‌توانیم اوضاع امروز را نیز به خوبی تحلیل نماییم. حتی درک و برداشتی غلط از موضوع و رویدادها می‌تواند ما را به سوی عملی غیر صحیح بکشاند. سال‌هاست که دولت حاکم در کردستان بر روی هر چیز و هر کس حکم رانده و حتی یک و جب از این خاک که بر روی آن حکم رانده نشده، باقی نمانده است. در آن هنگام گُردها از واقعیت تلخ خود گریزان بودند و از گُرد بودن خود شرم می‌نمودند و حتی با گُرد بودن خود در جدال بودند. از سازماندهی به‌دور بوده و اراده‌ی آنها پایمال شده بود. عواطف ملی آنها ضعیف شده و حتی از بین رفته بود. به همین علت است که برای انسان گُرد هیچ چیزی به اندازه‌ی صیانت نمودن از هویتش سخت و دشوار نبوده است. از هر طرف با زور و ستم و روبرو بوده است. امروزه با پشت‌سر گذاشتن سی سال از مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی خلق شاهد تغییر و تحولات بنیادینی در جامعه و شخصیت گُردها هستیم و باید گفت که امروزه گُردها برای رسیدن به زندگی‌ای آزاد خود را متحول نموده‌اند. رهبری با تلاش‌های فراوان خویش به سازماندهی جوانان دانشجو و انقلابی پرداخته و خود نیز وظیفه‌ی پیشاهنگی در آن را بر عهده گرفته و کم‌کم با گسترش آن جنبش مذکور را به سازمانی خلقی تبدیل نموده است. PKK به مثابه‌ی جنبشی آزادی‌خواه و جوان‌آغاز به مبارزه نمود و با جوانی نیز مبارزه با پیروزی خواهد رساند. امروزه شاهد خیزش دموکراتیک خلقی هستیم که اتوپیای آنها رسیدن به آزادی، عدالت، برابری و زندگی‌ای آزاد می‌باشد. پیشاهنگی تمامی این رویدادها را جوانان برعهده داشتند. PKK همچون جنبشی جوان و از میان دانشجویان مبارز تولد یافته و ظهور کرد. در آن هنگام انقلابیون جوان دانشجو آنقدر در سازماندهی نمودن خود و اقشار جامعه تاثیرگذار بودند که هیچ قشری را بدون سازماندهی باقی نمی‌گذاشتند. اما فعالیت جوانان دانشجو و مبارز در برهه‌ی کنونی به کارآمدی لازم نرسیده و از سازماندهی به‌دور است. سیستم حاکم، جوانان را با وعده‌های دروغین و ساختگی به خود وابسته نموده و آنها را منفعل ساخته است. در اینجا لازم است جویا شویم که آیا جوانان همین‌طور منفعل و ناکارا و به صورت یک نهاد ضعیف دانشجویی باقی خواهد ماند، آیا وارد عرصه‌ی مبارزه‌ای ریشه‌ای که پاسخگوی همه‌ی معضلات اجتماعی باشد خواهند شد یا نه؟ در مبارزه‌ی آزادی‌خواهانه‌ی خلق‌های ایران وظیفه‌ای بنیادین را برعهده خواهند گرفت؟

جوانان باید در راستای رسیدن به آزادی، حقایق و زیبایی‌های جامعه تلاش نموده و در این راستا خود را سازماندهی نمایند. رهبر آپو در این خصوص به این نکته اشاره می‌نماید "کسی که دارای اهدافی صحیح و پاک باشد، باید راه، روش و ابزار لازمه برای رسیدن به آن اهداف نیز صحیح و پاک باشند". بدین صورت به ما گوشزد می‌کند که ما باید دارای مشی شفاف و سازماندهی‌ای وسیع باشیم. لازم است جوانان تنها مشارکتی سطحی را بس ندانسته و برای سازماندهی وسیع‌تر تلاش نمایند. جوانان می‌توانند در آموزش و

فراهم نمودن کادر، حاضر نمودن بستر فعالیتی در میان جوانان دانشجو و گردهم آوردن گروه‌های مختلف جوانان زیر یک چتر با اهداف مشترک فعالیت‌های خود را توسعه و رونق بخشند. آماده نمودن و آموزش کادر باید یکی از مهم‌ترین فعالیت‌ها محسوب گردیده و برای آن تلاش نماید. لازم است که جوانان در دانشگاه‌ها و مدارس تنظیمات خود را به صورت کمون، نهاد و سازمان‌های دموکراتیک توسعه داده و تنظیمات مختص به خود را بنا نهند. همچنین جوانان دانشجو باید با سایر گروه‌های دانشجویی ارتباط برقرار نموده و فعالیت نمایند. دانشجو و جوان مبارز همواره می‌تواند پیشاهنگی برای گسترش مبارزه‌ای آزادی‌خواهانه‌ی کلیه‌ی اقشار جامعه باشد و آینده‌ای روشن را با مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی خود رقم زند.

خولقاندنى رۇحى بەرخۇدان،

ئاوا بوونەوھى رېگىستىنە

لە زىندان

شېرزاد كەمانگەر

ھەر لە سەرھتايى شۇرشى گەلانى ئىران لە سالى ۱۳۵۷ و ھاتنە سەر دەسەلاتى كۆمارى ئىسلامى ئىران، ئەوئىش وەك دەسەلاتانى پېش خۇى و زۆر لە دەولەتان، زىندانى بە مەبەستى سەرکووت و دزايەتى كردنى دزبەرانى خۇى كە پېشتر لە لايەن ئىمپەراتوورەكان و دىكتاتورەكان بە چالى رەش (سىياھ چالە) پېناسە كرابوو، سەر لە نوئى ئاواى كردەوہ. زىندان ھەمىشە جىگايەك بوو بۇ سەرکووت، بى دەنگ كردن و تەسلىم كردنى كەسانى دزبەر و شۇرشگېر. كۆمارى ئىسلامى ئىرانىش ھەمان سىياسەتى بە شىوازىكى دىكە و بە درندانەترىن ئەشكەنجە كە برىتتىيە لە ئەشكەنجەى جەستەيى و دەروونى كە بە مەبەستى شكاندى ئىرادەى زىندانىان پەيرەوھى دەگرد و لە كاتىكدا كە بەو رىبازە ئەنجامى نەدەگرت، بە لە سىدارەدان كۆتايى پىدەھىئا.

رژىمى ئىران بە تايبەت لە سەرھتايى سالەكانى ۶۰ ھەتاوى بە دواوہ بە ھەموو ھىز و توانايەوہ دەستى بە سەرکووتكردن و گرتنى چالاكان، سىياسەتمەداران و تىكۆشەران كە زۇربەيان كورد بوون، كرد. لەو ھەلومەرجەدا كە نوئى شۇرشى گەلانى ئىران دەستى پىكردبوو بزوتەكان بە تايبەت بزوتە چەپەكان، كە دەيانھەويست رۇل و پىگەى خۇيان لە ئىران و رۇژھەلاتى كوردستان بە ھىز و سەقامگىر بىكەن، ئەمانە لە لايەك، لە لايەكى دىكە لە ئەمريكاي لاتىن بزوتە شۇرشگېرەكان پەريان سەندبوو و سەرکەوتنىان بە

دەست ھېنابوو و ھاوكات له رۆژھەلاتی ناوین شۆرشى فەلەستىنەكان رۆژ بە رۆژ پەرهیان دەسەند. لە تورکیاشدا بزاونى شۆرشگىرى بە تايبەت بزاونە چەپگەرەکان نوێ سەریان ھەلدابوو، ئەمانە ھەموو لە کاتیکدا بوو کە کاپیتالیسم رۆژ بە رۆژ دەیویست لە رۆژھەلاتی ناوەرەست خۆی بەجی بکات و پێش لە خەباتی بزاونە چەپگەرەکان بگریت. مافخواری گەلان بە تايبەت گەلانی بئەدەست لە لایەن تەفگەرە سۆسیالیستەکان زۆتر ببوو، بۆیە ھەم کاپیتالیسم و ھەمیش ئیسلامییەکان پێویستیان دەبینی لە بەرامبەر بزاونى ئازادىخواری چەپگەر و سۆسیالیستەکان ناستەنگی و بەرەبەست دروست بکەن. لەم پێناویدا ھەموو ھەول و توانای خۆیان خستە گەپ بۆ ئەوەی پێش لە بەرفراوان بوونیان بگرن. لە ئەنجامدا لە ھەر وەلاتیک بە جۆریک دەستیوێردانیان دروست کرد، بۆ ئەموانە لە تورکیا بە شۆیازی کۆدەتا کە لە ناکامدا دەسەلاتییکی سەربازی خۆی سەقامگیر کرد و ھەر دووبەدوای ئەوەش دەستی کرد بە گرتنی ھەموو پارت و ریکخراوە چەپ و سۆسیالیستەکان کە لە ناو ئەوانیشدا پارتی کریکارانی کوردستان (کە تازە دامەزراندنی خۆی راگەیاندبوو) بەر ئەو پەلامارانە کەوتوو و زۆربەى ئەندامانى دەستبەسەر کران و خراڤە ناو زیندانەکان.

لە ئێرانیشدا بە ھەمان شۆیاز بزاونە چەپگەر و گەلانی بئەدەست و چەوساوە ھر رۆژ روویان لە زیادبوون دەکرد. بۆیە پێویستیان دیت کە لە بەرامبەر پێشکەوتنی چەپگەران و گەلانی ئازادىخواری ناستەنگی درووستبکەن. بۆ کوردستان جیھادیان راگەیاندا و لە ئەنجامدا گەلی کورد رووبەرپووی کۆمکۆژی بوویەو و ھاوكات لە گەل ئەویدا لە بەرامبەر گەلانی دیکەشدا بە شۆیازی جیاواز، ھێرش کردن، دەستبەسەر کردن و لە ئەنجامدا پرکردنی زیندانەکان لە شۆرشگەرەکان، چالاکان، سیاسەتمەداران و رووناگییان دەستی پێکرد. لە زیندانەکان بە دەپندانەترین و وەحشیانەترین شۆیە لەگەڵ زیندانیان ھەلسووگەوتیان دەکرد، ئەو کەسانەش کە لە ئەنجامی زیندانی کردن و ئەشکەنجە کردندا تەسلیم دەبوون دەیانکردن بە ئەشکەنجەکاری زیندانیانی دیکە کە پێشتر پیکەووە ھاوخبەت بوون و ئەم چەشنە سیاسەتە چەپەلەش بوو ھۆی شکاندنی مورال و ورەى زۆریک لە زیندانیان. دواى ئەوەى کە لە زیندانەکان سیاسەتى تەسلیمکاری تا رادەپەیک سەرکەوتنى بە دەست ھینا، بوو ھۆکاریک کە ھەندیک لە بزاونەکان ھەنگاو بەرەو دواو ھەلبێنن. بە تايبەت دواى دەستپێکردنی شەرى نیوان ئێران و ئێراق کە پارت و ئەپۆزىسیونەکان پىشى خۆیان داپە وەلاتانى دەرەو، ئاستى شۆرشگىرى و رىبازى تىکۆشان و گۆرانى گۆرەپانەکە بۆ دەرەو ھى و ئێران و بە تايبەت دەرەو ھى رۆژھەلاتى کوردستان، بوو ھۆى شکاندنى ھىواى گەلان و نزمبوونەو ھى ئاستى تىکۆشانى ئەوان کە ھەتا کۆتایى شەرى و ناگرەبەستى نیوان ئێران و ئێراق بەردەوام بوو.

خالیکى دیکه ئهوه بوو که دهمسه لاتى ئىران له لايه که هوه وىستى به زىندانى کردن، تهسليم کردن و له سىدارهدان له لايه که هوه ئهوه به راي گشتى نيشان بدات که تىکۆشانى نازادىخووزى بن و اتايه و له لايه که دیکهش وىستى به له ناوبردى تىکۆشهران و پاکتاوکردنى پارتەکان و کۆمەلگووژى ئىراهدى گەلى کورد بشکينيت. به مهزتر بوونى دهمسه لاتى ئىران ئاستى زانست و تىگه بىشتنى گەلانى ناو ئىرانىش به رهو پيش ددهچوو. ئه مه له کاتىکدا بوو که گەلان هم له زياندا و هميش له سهنگه رى تىکۆشان له بو شايى و فهيراندا به سهريان دهبرد. بويه گەل دهستان به تىکۆشان له چوارچيوه خهباتى سياسى، مهدهنى، رووناکبىرى و رۆژنامه وانىيان کرد. ديسان رژيم سياسه ته قرىزه کهى خوى له زىندانه کانداندا په پرهو کردهوه که ئهمجاره به ئەشکه نجهى سپى ناو زهد دهگرا. به پيشخستنى ژوورى تاکه کهسى له ناو زىندانه کانداندا زىندانىانى له همموه ههسته کانى خوى وهکوو جهشتن، بىنين، په يقين له گەل که سانى دیکه دابراند. له بوارى دهرن ناسيدا کاتىک که همموه ههسته کان له مرؤف بىسنريت ئه و کاته همموه هيژى مرؤف دهکه و يته سر ههستىکى دیکه. ئه وه ههسته تهنيا به بىستنى يه ک دنگ وهکوو رزگارکه ر يا که سيک که تهنيا دهتوانيت ئه و له و دنيايهى که تىي که وتوو به بىنيته دهره وه دزانيت. هه ر به م هويه وه وه لپىرسينه ر (بازجو) به همموه شيوازىک هه و ل ددات که شه رى دهروونى له سه ر زىندانيدا به پره وه ببات. له هه مان کاتدا که سايه تى زىندانيه کان هه لده سه نگين بؤ ئه وهى که چؤن و له چ بواريکدا دهتوانن بىخه نه ژپر کارىگه رى خؤيان و له و بواره دا بتوانن به ئامانجى خؤيان بگهن. له م سالانهى دو اييدا به تايه بت له دو اى هه لبژارده نه کانى سه رۆک کؤمارى ئىران ده سترىژى جنسى له سه ر زىندانيه کان ده ستى پىگرد، ئه وه ده سترىژيه ش که هه م له سه ر زىندانىان پياو هه ميش ژنان به پره وه دهچوو، بؤ شکاندى که سايه تى ئه وه زىندانىانه بوو و ههروه ها کارىگه ريه کى نه گه تيف له دهروونى ئه وه زىندانىانه دروست دهکات.

ههروهک پيشتر نامازهمان پىگرد له تورکيا دو اى کؤده تايى سبه تمبه رى ۱۹۸۰ زؤريهک له ئەندامانى ريکخستن و پارتەکان گىران و خرا نه زىندان که له ناو ئەوانيش کادىرانى PKK هه بوو که نوئ دهستان به تىکۆشان دهکرد. له کاتىکدا که رۆژبه رۆژ به هوئى ئه وهى که هه موو چه شنه ئەشکه نجه يه ک که پىکده هات تهسليمکارى زؤرت ر ده بوو، به لام کادىرانى PKK له چالاکيه کى بئ وينه دا لاپه رىکى نوئيان له ميژوو و تىکۆشاندا له ناو زىندانه کانداندا کرده وه. ئەندامانى PKK چوونکه زىندانىان، به کؤتاييه ک نه ده زانى، گؤره پانى زىندانىشان کرد به مه يدانى تىکۆشان و به ههنگا و پىک توانىيان پيش له خه يانه ت و تهسليم بوون بگرن و له ئەنجامدا به بزافه کهى خؤيان ههنگا و پىکى نوئيان هاو يشت. به مانگرتن ههتا مردن له بهرامبه ر تهسليمکارى راوهستان. تورکه فاشيسته کان ههتا دو ايىن هه ناسهى ئه وه بهر خؤدانقانه، وىستيان به همموه

رېبازېك كوسپ بخهنه بهردم ئەو بهرخۇدانىيە، ھەروھا لە كاتى دادگايى كردنى شۆرشگېرانى PKK بە ھەمان شىواز ھەلسووكەوتيان كرد، بەلام بە ھۆى ئەودى كە ئەو ھەفالاڭە خاوەن بېرپرۇوا بوون نەيانتوانى ئىرادەيان بشكېنېت و بەسەر نەكەوتن. دواى شەھىدبوونى ئەو ھەفالاڭە و دەنگدانەوہ لە ناو گەل و زىندانىان، رۆحى بهرخۇدان بە دەستى ھەفالاڭى شەھىد ئاوا بوو.

لېردە ھەندىك پرس دېتە ئاراوہ ئەوئىش ئەوہىە كە جىاوازى نىوان كادىرانى PKK و بزواتەكانى دىكە جى بووہ؟ لە وەلامى ئەم پرسەدا دەتوانىن بلىين كە رىكخراوہكانى دىكە زىندانىان بە كوتايى ھەموو شتېك دەزانن و شۆرشگېران لەوېدا دەگەشتېن بە بنبەست و ئىرادەيان دەشكا. ھەر ئەندامىكى بزواتەكانى دىكەش چ لە توركيا و باكوروى كوردستان و چ لە ئىران و رۆژھەلانى كوردستان كاتىك دەكەوتنە زىندان وەكوو مۆرەى سووتوا دەبىران و لە ئەگەرى تەواوبوونى زىندان و دەرکەوتندا، تىكشانىكى سىاسى لەگەل خۇيدا دەھىنا. ئەمانە ھەمووى لە ئەنجامى سىاسەتېكدا بوو كە لە زىندانەكان بەرپوہ دەچوو.

بەلام لەلایەن زىندانىانى فەلسەفەى ئاپۆگەرىەوہ، زىندان بۆ كار و خەبات بەربەست و ئاستەنگ نىە، بەلكوو بە تەنیا گۆرانى گۆرەپانى تىكۆشانە. ھەربەم بۆنەوہ لەوئىش دەتوانرېت و توانىيان رىكخستن ئاوا بکەن و رۆحى بهرخۇدان بخولقېنن. لېردە رېبەر ئاپۆ توانىبووى لە نەبوون، ھەبوون سازبكات بۆ گەلېك كە ئىنكار دەكرا. بۆ ئەو گەلەش، ئىرادەى ئازاد و بېرپرۇاى بۆ پاراستنى خۇيان ئافراندا. كاتىك ئەندامىك بەمشپوہىە بکەوئتە ناو كار و خەبات، بېگومان لە ھەر جىگايەك كەلېنېك ھەبېت وەكوو گۆرەپانىك كە تىيدا بە ھەموو شپوہىەك تىكۆشان بکات، دەبىنېت.

ئەم فەلسەفە و بېر و بېروايە بە پېشەنگى پارتى ژيانى ئازادى كوردستان PJAK لە رۆژھەلانى كوردستان دەستى بە خەبات و تىكۆشان كرد و لەم پېناوہشدا ھەنگاوى بۆ بەدبەھىنانى ئاوات و ئامانجى گەلەكەمان ھەلېنا. كاتىك كە خەبات رۆژبەررۆژ بە پشت بەستن بە بېررۇوچوونى رېبەر ئاپۆ و ئەزموون وەرگرتن لە پارتى كرىكارانى كوردستان گەشەى دەستاندا، لاوان، ژنان و ھەموو بەشەكانى كۆمەلگا كەوتنە ناو جموجوولەوہ. ئەو جارە بۆ ناسىنى باشتر و قوولتر بوونەوہ لە گشت بوارەكاندا، چ ئەيدىيۇلۇزىك، چ فەلسەفى و چ سىاسى بە تەفكەر بوو. بە پەپرەوكردى سىاسەتېك كە سەرچاودى خۇى لە فەلسەفەى رېبەر ئاپۆ دەگرت، توانىيان راستى مېژووى و خەبات و تىكۆشانى بناسن. لېردە بۆ پاراستنى ئەو ھەموو بەھا و نرخانەى كە لە كوردستان بەدى ھاتبوو ھىزېك ئاوا بوو. ھەر بەم بۆنەوہ پشتگەرمى و بېروايەك لە ناو گەل دا درووست بوو. ئىتر زىندان، ئەشكەنجە و گوشار ھىدى ھىدى تىرى بەربەست بوونى تىنوويەتى ئازادى لە لایەن رژیەوہ نەدەكرد. بە تىپەرپوونى كات و ناسىنى گەل ،چالاکان، سىاسەتمەداران، رووناكىران و لە

ئەنجامدا ھەموو بەشەكانى كۆمەلگا لە ناو بزاونى ئازادىخووزىدا بەشدار بوون و لە سەر ئەم بىنەمايە كار و خەباتى خۇيان بەرپۆھبەرد.

لە بەرامبەر ئەم داخووزيانەى گەلى كورد دەسەلاتى كۆمارى ئىسلامى بە ھەموو رېبازىك، تەننەت لە زىندانەكاندا ويستيان ئاستەنگى و كوسپ دروست بىكەن و ھەروەھا بۇ رەش كوردنى PJAK ھەموو ھىز و تواناى خۇى خستەگەر بۇ ئەوەى كە PJAK دەستكردى ولاتانى رۇژئاوايى وەك ئەمريكا و ئىسرائىل و ھند نىشان بدات. لە ھەمان كاتدا گەلېك لايەن، ئۆپۆزسىيۆن و پارتىش لەم پېناوودا پەپىرەوى سىياسەتېكى وەھايان كرد بەلام بى ئەنجام بوو. كەمتر زىندانىك لە ئىراندا ھەبوو كە لەم دوايانەدا زىندانى سىياسى كورد يا چالاكفانى مەدەنى و رووناكبرى تىدا نەبىت. سىياسەتېك كە تا ئىستا لە زىندان پەپىرەو كرابوو لە سەر ئەساسى خەيانەت و تەسلىمكارى بوو. بەلام ئەم جارە رووبەرووى ھەلۆيستېكى دىكە ھاتەوہ كە جەسارەتى ھەبوو و راشكاوانە دەيانگوت كە پەشىمان نىن و دىسان لە كار و خەباتى خۇيان لە ھەر كوئى بىت بەردەوام دەبن و پىداگرى لە سەر باومرەپەكانيان دەكەن. كاتېك فەلسەفە و ئايدىيولۇزيا ھەبىت، باوهرى پتەوتر دەبىت. ئىدى ئەم جىلەى (نەسەى) دواى شۆرشى ئىران ئەم جارە، نە بە پشتبەستن بە دەروە، بەلگوو بە ھىزى گەوھەرى خۇيان و گەلەكەيان باومريان ھىتابوو. بۇ پراكىتىكى كوردنى ئەم باومرەپەش و گەشتن بە ئامانجيان ھەموو شتېكىان قەبوول كرد.

زىندان برىتېيە لە ئەشكەنجە و ئازار بەلام لە لاي ئەوان تىكۆشان بۇ ئازادى لە خۇدى ئازادى بە روومەتەر بوو. زىندان بەربەست و چەقبەستووى نەبوو بۇ تىكۆشان و خەباتەكەيان. لە بەرامبەر دۆژمىك كە دەپەويست شەرەف و كرامەتى مرۇقىيان تەسلىم بگرىت، ھەلۆيستيان نواند. لە بەرامبەر زەخت و زۆرى دا لە سالى ۲۰۰۸ واتا دوو سال لەمەوبەر لە چالاكېكى بى وینە لە ئىران و رۇژھەلاتى كوردستاندا، زىندانىانى سىياسى كورد دەستيان بە مانگرتن كرد. ئەم چالاكېيە رۇژانە بەھىزتر و بەرفراوانتر دەبوو و بەرخۇدانى ئەوان و اتابەكى زياترى پەيدا كرد. رۇيمى دەسپۆتى ئىران بۇ بى واتا كوردنى ئەم چالاكېيە دەسپېك وىستى بە ترساندن بگات بە ئامانجە قىزەنەكەيان. دواتر وىستى ناكۆكى بختە ناو زىندانىانى سىياسى، بەلام زىندانىان وريا بوون و ئەو سىياسەتەشىيان پوچەل كرددەو. ئەم جارەيان بە رىگای بىنەمالەوہ دەست بە كار بوو. بەلام زىندانىان پىداگر بوون لە سەر خواست و وىستى خۇيان. ھەتاكوو دواى ۴۷ رۇژ بە داواكارى رىبەر ئاپۆ دەستيان لە مانگرتن ھەلگرت. ئەم چالاكېيە بوو بە دەسپېكېك بۇ بەرخۇدان لە زىندانەكانى ئىراندا. رۇيمى ئىران زۆربەى زىندانىەكانى كە پىداگرىان لە سەر باوهر و فىكىرى خۇيان دەكرد.

گەلى كورد لە ھەركات و ساتيكددا بووتە قوربانى بازرگانى سياسى و پەيمانە نيودەولەتتەيەكان. لە ميژوودا ھەر كاتيەك دەولەتتەك ويستتەيتى گوشاريەك بختە سەر دەولەتانی دەسلەلاتدار لە كوردستاندا، كارتى كوردى بە كار ھيئاوھ و لە ھەمان كاتدا، زەمانتەك ويستوويناھ نيوانى خۇيان لەگەل دەولەتى ديكە كە لە سەر كوردستان دەسلەلاتدارە خۇش بىكەن، كورد و كوردستانيانى كردۆتە قوربانى سياسەتە چەپەلەكانيان. ئيران بە بۇنەى ئەوھى كە دەولەتى فاشيستى توركييا بۇ لاى خۇى رابكيشيت ھەتاكوو بەرھولاي ئەمريكا نەپوات، چوار كەس لە كاديئرانى فەلسەفەى ئاپۆگەرى كە ھيچ كات لە ھەلويستى خۇيان پاشەكشەيان نەكرد، بۇ قوربانى كردنى ھەلبژارد. ئەو چوار ھەفالاھە كەسانتەك بوون لە تويژەكانى جياوازي كۆمەلگا كە نوينەرايەتى ھەموو بەشەكانيان دەكرد. ژن، رووناكبيري شۆرشگير، تيەكۆشەرى مافى مرؤف و گەربلاى ئازادىخواز. ئەو ھەفالاھە رووبەرپووى ھەموو چەشنە ئەشكەنجە بوونەوھ، بەلام بە ھوى ئەوھى كە برپارى خۇيان دابوو لە سەر داخوازي گەلەكەيان ھەتا گەيشتن بە ئازادى پيداگرييان كرد. ئەو ھەفالاھە لە جياتى خەيانەت و تەسليمكارى پەتى سيئدارەيان ھەلبژارد. دەيانزانى گەلەكەيان پيوستى بە پيشەنگ ھەيە كە ھەم بوون بە پيشەنگ و ھەميش بوون بە نيشانەى بەرخۇدانى و قارەمانى گەلەكەيان. ئەوان نمونەى شۆرشگيري رووناكبيري كۆمەلگا بوون، لە ناو زيندانيشەوھ دەستيان لە تيەكۆشان و خەباتى پيرۆزى خۇيان بەرئەدا و بۇ نمونە مامۇستاي شەھيد لە زيندانيشەوھ بوو بە مامۇستا، ئەم جارە نە تەنيا بۇ گەلەكەى بەلگوو بۇ ھەموو جياھان، ژنە گەربلا نەترسەكە ترسى خستە سەر رژيمي ئيران و دلئ ئەوانى لەرزاند، چالاكفانى مافى مرؤف بوو بە سمبولى تيەكۆشين راستەقين بۇ داکۆكى لە مافى مرؤفى راستەقينە گەلەكەى و گربلاى ئازادىخوازيش ئەركەكانى سەرشانى بەرامبەر بە گەلەكەى تا دوايين ھەناسە پيەكەينا. ھەتا دوايين ساتەكان رژيم ويستى ئەوان تەسليم وەرېگريت، بەلام ئەوان بە گوتنى سروودى "ئەى رەقيب" رويشتنە پاى پەتى سيئدارە و بوونە سيمبولى گەلەكەيان.

ئەم جارە زيندان بوو بە گۆرەپانى تيەكۆشان و خەباتتەكى نوئ لە ئيران و رۆژھەلاتى كوردستان. ئەو ھەفالاھە بە قەبوول كردنى پەتى سيئدارە، بە رژيميان گووت ئيدى ئەو سياسەتەى تۆ باوى نەماوھ و بئى كاريگەرە، چۆنكە جيلتەك لە "منداالانى ھەتاو" بە فەلسەفەيەكى نوئ و خاوھن ئايدىيۆزيەوھ ھاتوووتە مەيدان. لە ھەمانكاتدا ھەم بە گەل و ھەم بە گشت پارتە كوردەكان پەيامياندا كە: بە تەنيا بە رۆحى بەرخۇدان و يەگگرتوويى دەتوانين سەرکەوتن بەدەست بختەين. ليرەدا گەل خاوينداريەتى بئى وينەى لە شەھيدانى خۇى كرد. لە ھەمانكاتدا بزواتى ئازادى گەلى كورد لە رۆژھەلاتى كوردستان PJAK كەوتە

قۇناخىكى نوئۇ و بە شەھىدبوونى ئەو ھەقئالانە ھەنگاويكى مېژوويى دەستېيىكىرد. بۇيە پەژاكىش خاوندارىيىتى خۇي لەو بەخۇدانقانانە راگەياندا.

ئىدى زىندان بوو بە سەرەتايەك بۇ پېشخستنى چالاكىيەكان. ئىستا ئىتر زىندانىان سەرەراي ئەوھى كە لە ژىر ھەمووچۆرە گۇشار و ئاستەنگىيەكدانە، دەستيان بە دروستكردى كەمپەينىك لەژىر ناوى "وهرن با پېكەوھ دژ بە سىدارە و بەردباران (رەجم) يەك گرین"، كرووھ. ئەم ھەئويستە راشكاوانە بە ھەر كەس دەئىت ئىدى بېدەنگى بەسە. دەبېژن كە مرۇف لە ھەر جىگا و ھەئومەرچىكدا بېت دەتوانىت تىكۇشان، كاروخەبات بكات و لە پىناو باوهرىەكاياندا ھەنگاو ھەلگرىت. بۇيە ئەو ھەنگاوه ھەنگاويكى پىرۇزە. ئەگەر وىژدانى مرۇف مابىت و چاويك ھەبېت بۇ دىتن، ئەمانە بە باشى دەبىنىت. بەلام ھەندىك راستىش ھەن كە پىويستە ئاشكرا بكرىن. ھەركات كورد وىستويەتى پېشەنگايەتى بكات، گەلىك كەس پىيان ناخۇش بووھ، تەنانەت بە ناو رووناكيرانى كورد. كاتىك كە كورد لە ژىر زەخت و زۇردارى دايە و دەيھەويت ھەنگاويك ھەلېگرىت ھەر كەس تەنانەت راگەياندىەكانىش خۇيانى لى كەر و كوېر دەكەن. ئەمە شەرمىكىە بۇ مرۇفايەتى. ھەلېبەت دەزانرىت كە زۇربەي ئەوانە دەيانەويت كورد لە ژىر ئەمر و دەستوورى ئەواندا ھەنگاو ھەلگرىت. بەلام كورد ئىتر ئەمرۇكە بۇتە خاوەن فەلسەفە و ئايديۇلۇزى و دەتوانىت پارىزوانى لەخۇي بكات. تەنانەت ئەگەر لە زىندانەكانىشدا بېت. كورد بوونەتە خاوەن ئەزموون و ھەر كەس دەتوانىت لەم ئەزموونە كەلك وەرىگرىت.

زمانی دایکی

ههوینی تاق و کۆمهنگای نازاده

ئههوهون

جیاکو

ناوبانگترین رسته بۆ ناساندنی زمان ئهوهیه که (زمان ئامرازی پهیوهندی گرتنه). گهلۆ تهنها مهههست پهیوهندی مرؤف له گهل مرؤفه؟ ئایا زمان تهنیا ئهوه دهنگ و وشهیه که له قورگ دهردیته و دیته سهه زار؟ بههراى من، زمان ئهمرازی پهیوهندی ناوبهینی ههموو دیارده گهردوونیهکان له گهل پهکدایه و تهنیا به مرؤفهوه سنووردار نیه. ههروهها مهههست له زمان تهنیا، دهنگ و وشه نیه. واته زمان دهنوانی بی دهنگ و وشه رؤل بگپری. زمان زۆر گهردوونیهتر و کۆنتره له دهنگ و وشه و ریئوس. کهواته زمان ههم دهنوانی له رایهلهکهی ئیلهامهوه بی ئهوهی دهنگ و وشه ههلهپری، ههمیش ئهگهر پیویست بکات هیزی ئهوهی ههیه که دهنگ و وشه بهرههه بیئنی و پهیوهندی ساز بکات. دهنوانین زمان به دوو بهشی زمانی قال (شیوازی پهیوهندی له ریگهی دهنگ و وشه) و زمانی حال، شیوازی پهیوهندی له ریگهی ئیلهامهوه دابهش بکهین.

مرؤف ئهگهر له سروشت قوول بییتهوه، تیدهگات که سروشت دهخوازی له ریگهی زمانی حالهوه بهبی دهرپینی دهنگ و وشه له گهلیدا بدوی. ههروهها ههموو پیکهاتهکانی سروشت به زمانی حال له گهل پهک له پهیوهندیان. گهلێک جار مرؤف به دیتنی دیمهنیک، یان دیاردهیهک، ئیلهام وهردهگری. ههست دهکات به زمانیک له گهلیدا دهویتی. مرؤف دهنوانیت ئهوه پهکه وهک، زمانی حال ناوزهه بکات. ههروهها، ئاگادارکردنهوهی بوونهوههکان لهلایهن پهکهوه به دهرپینی دهنگ، دهنوانیت وهک زمانی قال پیناسه بکریته. گهلێک شتی رۆژانهش روونی دهکهن که ئهوه تهنیا به مرؤفهوه سنووردار نیه. وهک ئاگادارکردنهوهی ههموو جۆره ئازهلهکان به دهرپینی دهنگی تایبهت بهخویان. کهواته، ههموو ئهوانه نیشان دهن که زمان پیویستی سهههتایی ژیانه و سروشتیهترین پیویستی و مافه. دهنونین بلینین: ئهوه زمانه گهردوون رادهگری و هاوسهنگی ههبوون دهپاریزی و ژیان ئاوا دهکات و مرؤف دهکا بهمرؤف و به کۆمهه. بویه دهنوانین به ئهوهپههری ویرهکیهوه بلینین: زمان ههبوونه، زمان لهشه، زمان ئاو و خاک و ولاته. زهوت کردنی ئهوه مافهش گهوههترین لادانه له سروشت. بیئهخلافیهکه که ریگه لهبهه ههر بیئهخلافیهکیتر دهکاتهوه.

گهلۆ، ئهوه پیشکهوتنه زمانی که له نیو کۆمهنگای مرؤفایهتی له ئارادایه، له گهل دیالکتیکی میژوو و جوگرافیا و هزر له پهیوهندیایه، یان بهرههه می رهوتیکی نهگۆر و دیاریکراوه؟ زانستی زمانهوانی و لیوردبوونهوهی مرؤف لهسههه مژاری زمان، ولامی ئهوهمان پیدهواتهوه. ئهوه پیشکهوتنهوهی که له بواری زمان هاتوونهته ئاراهه، بهرههه می رهنجی مرؤفایهتییه. بهپیی دیالکتیکی کات، میژوو، جوگرافیا و هزرهوه ملیونان وشه و رسته و چیرۆک و ناوی مرؤف و شاخ و بههههه و رز و باخ و دار و تهلان و... هته، له کۆمهنگای دهنگ

خۇلقاۋون كە ژمارمىيان زۆر نىيە . بۇ ۋىنە لە زمانى كوردىدا بە ھەموو زاراۋەكانىيەۋە ۴۰ دىنگ دەرباز ناكەن . ئەۋ بەرھەمە سەرسۈپنەنەرە، ھەروا سەھل و ئاسان نەخۇلقاۋە و بەرھەمى رەنجە! زمان بۇ خۇى ھەلقۇلاۋى سروشتە . بەلام بۇ پېشكەۋتن و پاشكەۋتنى، رۆل و كاريگەرى تاك و كۆمەلگا راستىيەكى حاشاھەنەگرە .

پەيوەندى سەرھتايى مرۇف، تەنيا لە رىگى دەربېرى دىنگ، بىبەكارھىنانى وشە، ھەروھا لە رىگى بەكارھىنانى زمانى ئىشارە و ... ھتە، بوۋە . مېژوۋى مرۇفايەتى، نىشان دەدا، ئەۋ دەسكەۋتە، تا گەيەشتوۋە رۆزى ئەمرۆ گەلېك زۆرى و زەحمەتى چىشتوۋە . بىگومان لە لايەن كۆمەلگاى مرۇفايەتتەيەۋە پېۋىستى بە چىشتى ئەۋ سەرداۋسۇلە بىنراۋە . چونكە زمان ئامرازى پەيوەندىيە و چەندە زمان پەرەبستىنى بەۋ ئاستەيش پەيوەندى پتەۋتر دەبېت . لە ئاكامى ئەۋ پەيوەندىيەيشدا كۆمەلگاى ئازاد دەخۇلقىت . لەۋ كۆمەلگا ئەخلاقيەدا، مافەكانى تاك و كۆمەلېش دەستەبەر دەبن . بۇيە پاراستن و پەرەپىدانى زمان بۇ ھەر نەتەۋەيەك، تا ئاستى ھەناسە ھەلگىشان پېۋىستە . ئەۋ پېۋىستىيەش تەنيا لە لايەن ھەستى نىشمانپەرۋەريەۋە فەرز ناكىت . واتە، تەنيا گوتنى ئەۋەى كە نەتەۋەيەك، منىش مافم ھەيە ۋەك گەلانېر بەزمانى خۇم قسە بكەم، ھەرچەند سادەترىن و ئاسايىترىن داۋاكارىيە و ناۋەرۋەكىكى چىرۋىرى ھەيە و كورد وتەنى، لە پشتى ئەۋ گوتنەدا ھەزار شتى نە گوتراۋ ھەشاردراۋن، بەلام بەس نىيە . زمان گەلېك رەھەندىترى ھەن كە داكۆكى كردن لىيان، ۋەك پېۋىستىيەك ژيانى دەبىرېت . لەم وتارەدا لە ئاستى چۈرچىۋە و گونجاۋى وتارەكە لە سەريان راۋەستە دەكرېت . سەرھىراى ئەۋە زمان بناخەى چاندى ھەر نەتەۋەيەكە و چاندىش گوزارەى شوناسى گەلېك دەكات و ھەبوۋنى ھەر گەلېك پەيوەستە بە شوناسەۋە، زمان لە گەل چەمگەلېك ۋەك، ئازادى كەسايەتى، ئازادى تاك و كۆمەلگا، لە پەيوەندى دايە . ھەروھا رەنگدانەۋەى خىرا و راستەۋخۇى لەسەر كۆمەلېك چەمكىتر ۋەك ھىز، فەلسەفە، زانست، چاند، ھونەر، يەكىتى، ئايدىۋلۇۋى، ئەخلاق و سىياسەت، رۆح و رەۋان، باۋەرى و خۇباۋەرى، روۋناكىرى و قوۋلېۋونەۋەى كۆمەلېتە، مرۇف دۇستى و سروشت دۇستى، دىموكراسى، ئازادى، بەرخۇدان، بەرپەۋەرى كۆمەلېتە، ئابوۋرى، ئاسايش، كۆچبەرى، خۇشگوزەرانى و ھتە، ھەيە .

دەتۋانىن بلىين زمان كلتوورەكان دەخۇلقىنى و بنەماى ئايدىۋلۇۋىا بۇ واتاداركردىن ژيان پىكىدىنى و سىماى ھىزى گەش دەكات، ئاستى وريايى بەرز دەبېت . ئەۋەش كۆمەلگا بەرەۋ ئافار و ئاراستەى كۆمەلگاى ئەخلاقى - سىياسى دەبات . لە شۇرېشى "چاخى بەردىنى نويدا" كە سەردەمى دەگەرېتەۋە بۇ ۱۲۰۰۰ سال بەر لە زاين، ھىدى ھىدى زمان دەكەۋىتە گاگۇلگان و بەرەبەرە بەژن و دىمەنى نوى دەگرى . دۋابەدۋاى ئەۋە دەنگەكان و شەكان و رستەكان دەخۇلقىن . ئەۋەش دەبېت بە سەرەتايەك بۇ پەيوەندى و تىگەيەشتى تاكەكان و كالنەكان لە يەك . لە ئاكامىشدا كۆمەلېۋونىكى تۆكمە پەرە دەستىنيت . دەتۋانىن بلىين : زمان سەرەكىترىن ئامرازى پىكھاتنى كۆمەلگانا بوۋە، كە لە لايەن مرۇفەكانەۋە بۇ دابىنكردىن پېۋىستىيە سەرەتايەكانى ژيان كە برىتى لە خۇپاراستن، بەرگ و خۇراك، جى و مەكان، زۆركردىن جىلى خۇيان و... ھتە، بە

پېښوستان زانیوه. دواتر؛ له شۆږشى ته لځه له ف، که پېواژوۍ دوومى شۆرشى چاخى بهردىنى نوۍ، سهردهمى ۴۰۰۰ى بهر له زايين، به پېشكهوتنى زمان وهرچهرخانېكى سهرسوورهيټنهر له زيانى مرؤفدا دېته ناروه. پېشكهوتنى هزرى رهوتى خوى بهرمو پېشهوه هه لگرت و مرؤف، به كهلك وهرگرتن له هزر و تېگهيشتن، له بوارهكانى جووتيارى، نازهدارى و ... هتد، ههزاران كهرهستى خولقاند و بهرهمى زورى ومبر هيټا و يهكه يهك ناويان ليكردن. نهوانهش بوونه هوى پتهوكردى ههموو رههنده كومه لايه تيبه كانى تر. رېنوس هاته ناروه و كلتوردهكان گهش بوونهوه و نايدولؤزيا هاته گؤرهپان و باومرپيهكان دروست بوون و ريز و حورمهت دهسته بهر بوو و واتا بهزيان درا و له ناخى كومه لگاوه ئيرادهى بهرخودان ههلقولا و بېر و رمان په رهى سهند. كهواته، زمان هزر پېش دهخات و هزر، مرؤف دهگهيه نيټه به كومه ل و به كومه لېوونيش زيان هاندهدات بهرمو نازادى. نازاديش بهرانبهره له گه ل جوانسى و جوانيش خو شه ويستى دهخولقينيټ. خو شه ويستيهك هاوته ريب له گه ل زيانى نازاد، كه نه وهش كورترتيرين ريگه گه يه شتنه به حه قيقهت. حه قيقه تيك كه مرؤف بو پېي گه يه شتنى، گه ليك ريپازى تاقى كردووه ته وه و سه رى له گه ليك ريگه دهر كردووه.

وهك نامازه مان پيكرد، له رپروهى ميژوو، دواى به كومه لېوونى مرؤف بهدواوه، هوز و تيره و گه لان پيک هاتن و ههركاميشيان بوون به خاوهنى زمان و زارواى جياواز كه وهك زمان و زارواى دايكى ناوى ليده كرى. هاتنى ناوى دايك له پال زماندا، بو خوى پيروزى زمان راده گه يه نيټ. چونكه كهس ناتوانيت له خو شه ويستى دايك حاشا بكات. بويه خاوهنداريكردن له زمان نه مه كناسيه له بهرانبهر دايك. دايك، نهو بونه وهره پرېزه نييهى كه به دلوفانى و سافبوونى په رهى دل و دهروونى بيگهردى خوى، دل دهرفينيت. بيگومان له بهر نهو جيگه و شوينه بهرزهى زمانه، كه گه لان له دريژهى ميژوودا پاراستنى زمانى - دايكى يان وهك، نهركيكي نه خلاقى خويان زانيوه. گه لى كورديش جيا له م راستيه نيه. وهك بهرچاوه گه لى كورد نه مړو له ههركاتيک زورتر شانى له بهر نهو نهركه نه خلاقيه شل كردووه. ههروهها له وپه رى ليپوردوويى و فيداكاريه وه بو بهرانگار بوونه وه له بهرانبهر داگيركارانى كوردستان، كه نهو مافه يان ليژهوت كردووه قولى خو پارگرى و تيكوشانى هه لداوه ته وه. ليردها نهو پرسيارانه دېته پيش، گه لو پېويستيهكى بهوشيوه هه يه كه گه ليك نه وهنده داواكارى په روه رده به زمانى دايكى خوى بكات؟ نه گهر هاتوو گه ليك وهك ماموستا هه زار ده لى: (به كوردى ده زيم، به كوردى دمرم، به كورديش ددهم ولامى قه برم)، بيهه ويټ زيان و مردنيشى، ته نيا و ته نيا به زمانى خوى بيت و نه وهنده گرنگى به زمانى خوى بدات، كه له گه ل ليپرسه وهرانى نيو قه بريش، ماموستا وته نى بكه وى مملانى و بلل: ههر زمانى دايكى خوم ده وى، چ قازانج و گرنگيهكى بو نهو گه له تيديايه؟ گه لو نهو مملانى پېويستيه يان هه ولدانىكى بيواتايه؟ نه گهر هاتوو گه ليك به زمانى دايكى بزيت نهو خاله نه رتيانتهى كه زمانياريزان بانگه شهى بو دهكمن كامانه؟ هيوادرم بتوانم له دريژهى نهو وتارهدا تا ناستيک نهو مزاره هه لېسنگيټم و نهو هه لسه نگانده كه ميش بيت تا

رادیهک ولامی ئەو پرسیارانە و گەلێک پرسیاریتری نەکراو، کە لە ئەقڵیەتی بەدواداچووندا دەورەهێن بەداتەو.

لەو کۆمەلگایە کە تاکەکانی لە زمانی دایکی دانەبەراون، تووشبوونی پرسی کەسایەتی لەو کۆمەلگایانە کە تاکەکانی لە زمانی دایکییان دادەبەرن، لە رێژەییەکی زۆر خوارمەویە. زمان راستەوخۆ لە گەڵ هەزرمەندی لە پەيوەندیدایە و ئەووە زمانە، هەز دەخۆلقینێ. لە ناکامی روالەت گرتنی هەزرایە کە کلتووڕەکان پەرە دەستین و دەبن بە سەرچاوەی ئایدیۆلۆژی. ئایدیۆلۆژیی مەرفەکان لە سەرشوێواوی رزگار دەکات و واتا بە ژیان دەدریت. واتە لە بواری فەلسەفییەووە مەرف بێ وەلام نیە و ریز لە ژیان دەگریت. ئەووەش دەرگای نەهێلێسم و ژیان بێواتا دیتن دەگری. هەروەها کەسایەتی لە دیاردەیی بێباوەری رزگار دەبیت و دەبیتە خاوەنی هێزی گەووەری. ئیدی لە بەرانبەر رووداوکان نە بەساویڵکەیی بەلکوو بە تێروانینی قوولەووە دیاردەکان هەلەسەنگینێ. هەستی بەرپرسیارەتی لە بەرانبەر کۆمەلگا پتەوتر دەبیت و دەبیتە خاوەنی رۆح و رەوانیکی خۆراگر و وەکوو پارێزوانیکی نیشتمان رۆل دەگری. لێکدانەووەکانی ئەقڵانین و دەبیت بە پێشەنگی پەرەپیدانی زانست، لە سەر بنەمای کۆمەلگایەکی ئەخلاقى - سیاسى. هەم لە گەڵ نەریتە دواکەوتووەکانی کۆمەلگای باو، شەر دەکات، هەم بێ ئەووە نەریتە ئەخلاقییەکان بخاتە مەترسییەووە کۆمەلگا بەرەو ئاراستەییەکی نوێ و پێشکەوتوانە دەبات. چەندە بە خۆی باوەرە ئەووەندەش ریز لە بەرانبەر دەگریت. رخنەدان و رخنە بونیادنەر بە بنەما وەردگریت و بیرتەسکی و بەرژەووەندی تەسک، لەلایەن ئەو کەسایەتیەووە نەتەنیا پەرە ناکریت، بەلکوو وەک، لەمپەری بە کۆمەلگابوون دووری لیدەکریت. بێگومان کۆمەلگایەک پێکھاتوو لەو کەسایەتییانە، نزیکە لە بنەما ئەخلاقییەکان و پێووەرەکانی دیموکراسی دەستەبەر دەبن و ئاسایش سەفامگیر دەبیت. لە بەرانبەر هێرشە ئایدیۆلۆژی و سیاسى و کۆمەلایەتی و تەنانەت لەشکەرەکانەووە بە تۆکمەکردنی پاراستنی گەووەری، دەتوانیت بە باشترین شێووە خۆی بپاریزی. ئەو کۆمەلگایە کە زمانی - دایکی رووبەرووی زەخت نەکراووەتەو و لە رێگەیی تواندەووەی زمان تووشی توواندەووەی کەسایەتی و بێئیرادەیی و پارچە بوون نەبوو، لە هەندێ تاییبەتەندی دزیو وەک، دووڕوویی، درۆ، لەخۆباییبوون، توندئاژۆیی، بێباوەری، نەتەووەپەرەستی فاشیستیانە، جنسیەتپاریزی، دزەسروشتی و... هتد، دوور دەکەوێتەووە و ئیمکانی رێکخستنی دیموکراتیکی کۆمەلگا، زۆرتر دەرخسێ. دەبیت هەندێ کەس، بێن: ئەو تاییبەتەندیانە چ پەيوەندیەکیان لە گەڵ زمان هەییە و ئەووە تەنیا وەک، دروشمیک لیکبدریتەووە. بەلام، کاتیک دەوتری زمانی دایکی بناخەیی شوناسی نەتەووەکانە، دەردەکەوێ کە پەيوەندیەکی پتەویش لە لەگەڵ زمان و ئەو پەرسە کەسایەتیانەیی ئاماژەیان پێکراو و بگرە گەلێک پەرسێر لە ئارادایە و گریدانینیان پێکەووە بێبنەما نیە. لەراستیدا ئەووەش دەبیت بە هۆی ئەووە کە لایەنی پوانخواز لە بەردەم زمانی دایکی گەلان کۆسپ بنیتەووە. چونکە هەرچەند ئەو خسلەتانە لە کۆمەلگادا خۆ

بنوینن، بەو رادەيەش شیرازە یەکیکی کۆمەلگا دەشیوی و کۆمەلگا پارچە، پارچە دەبیت و ئەوەش بۆ خۆی رینگە قۇرخکردن ھەموارتەر دەکات.

وەکوو لە سەرھەتای وتارەکەدا ئاماژە ی پیکرا، زمان لە پێشکەوتنی ھزرادا رۆلی سەرھەکی ھەبە، بیگومان بۆ گەلێک، ھێچ زمانیکی دەرھەکی، ناتوانیت وەک، زمان و زاراوەی دایکی ئەو رۆلە بگێریت. واتە کاتیکی زمانی دایکی لە رایەلگە ئیان و پەرورەدەدا بێ بەر بەست بیت، وزە شروڤە و لیکدانەوہی راست تۆکمەتر دەبیت. تەنەنەت لە بواری دەر و ناسی شەوہ سەلمیندراوہ کە ئەو تاکانە ی بە زمانی دایکی مەزن دەبن، دەرھەتی فیربوونی زمانەکانی تریان زۆرتەر. لە راستیدا ئیمە ئەمپۆ لە ناو تەفگەری ئازادیدا بە روونی شایەتی ئەو ئەزمونە یین و رووبەر ووی گەلێک نەموونە ی بەرچا و دەبیتەو. وەک دەزانین ئەمپۆژە جەرگە ی گەریلا بۆتە گۆرەپانی ھەموو شۆرشگێرێان لە نەتەوہ جیاوازەکانەوہ. بە دەیان نەموونە ھەبە کە گەریلا غەیرە کوردەکان کە بە زمانی خۆیان گەورە بوونە لە ماوہیەکی کورتدا فیری کوردی دەبن. لەحالیکیدا زۆریک لەو ھەفالا نە ی کە لە مێرۆپۆلەکانی تورکیە بە ھۆی قەدەخە ی زمانی دایکی، بە تورکی پەرورەدە کراون و کوردی نازانن، بۆ فیربوونی زمانی کوردی کە زمانی دایکییانە زۆرتەر رووبەر ووی تەنگ و چەلەمە دەبنەوہ. وێرایی ئەوەش زمانی دایکی لە بواری راھینان و پێشکەوتن و قوولبوونەوہدا خاوەن کاریگەرییەکی زۆرتەر و چەمکی رووناکییری بەرەو ئاراستە یەکی ئینسانی و نیشتمانی دەبات. ئەوانەش ھەموویان دەبن بە ھیزی بەرپۆبەر یەکی سالم و بێ وینە ی کۆمەلگا. بەرپۆبەری کۆمەلایەتی پتەو دەبیت و ئیدی کۆمەلگا بۆ خۆی رینگە چارە ی کیشەکان دەدۆزیتەوہ و چیدی دەستراوہستانی دەسەللات نامینی. لە ئاکامیشدا دەسەللات سنووردار دەبیت و رینگە ی پاوانخوازی و توندوتیژی تەسکتر دەبیتەوہ. بناخە ی خۆبەرپۆبەری دیموکراتیکی کۆمەلگا، وەکوو سروسیتیرین شیوازی بەرپۆبەری کۆمەلگا ئاوا دەبیت. ئەوەش بۆخۆی شیوازی ھەرە دیموکراتیکە و ھاوتەریبە لە گەل ئازادی تاک و کۆمەلگادا و پێوہ و پڕەنسیبی کۆمەلگایەکی ئەخلاقی - رامیاری تیندا بەرجەستە دەبن. کۆمەلگایەکی بەو شیوہ نەتەنیا دەبیت بە ھیزی چارەسەری کیشە ناخوہیەکان بەلکوو دەتوانیت لە سەر بنەمای ریزگرتنیکی بەرانبەر بە تیکچرژاوی لە گەل کۆمەلگاکانی دەرەوہ، بەتایبەت کۆمەلگا جیرانەکان لە پەییوہندیدا بیت.

بەرھەمەکانی زمانی دایکی تەنیا بە ئەمانەوہ سنووردار نابیت و زمان لە سەر مژارگەلێک وەک، ھونەر، وێژە، ئابووری و تەندوروستی رەنگدانەوہی بەرچاوی ھەبە. زمان و ھونەر دوو لایەنی لەیەک دانەبراو کە بێ یەکیکیان ھەبوونی ئەویتیریان مومکین نیە. کاتیکی زمان بەرەو تارمایی بچیت، ئەوہ لایەنانە ی ھونەریش کە ئەرکیان ھوشیارکردنەوہ و واتادان و ورە دان بە کۆمەلگایە، بیکاریگەر دەبن. شانۆ، فیلم و چیرۆک، شعر، پەخشان و... ھتد، وەک لایەنیکی سەرھەکی ھونەر کە سەرەکیترین ئامیریان زمانە، واتای ئیان قولتر دەکەنەوہ و نرخی ئیانیکی بەواتا دەکەن. مەرۆڤ دەکەنە خاوەن رۆحیکی نەرم و نیان و ھەستی مەرۆڤدۆستی، سروسیتدۆستی، نیشتمان پەردەری و... ھتد، دەگە یەنن بە لوتکە. مەرۆڤ دەگات بە ئاستی ئەو مەرۆڤبوونە ی کە

لە ناخەود، بى دوو پرووى و بە دلتىكى ناوالهوه، راست و رووناك بهزرى، راست بلى و راست رهفتار بكات. لە ههمانكاتدا رووداوه تال و شيرينهكانى ژيان بۆ كۆمهلگا دهگيرنهوه و كۆمهلگا لە ميژووى خوى ئاگادار دهكات. ههروهها ههوالى دواهاتهكان رادهگهيهنن و كۆمهلگا به خويدا دينهوه تا لە بهرانبهەر مهترسيههكان خاوهن تهديبرى خۇپاراستن، وهك رواترين شيوهى پاراستن بىت. ههروهها موسيqa وهك خۇراكى رۇح لە گهئ ژيانكردنى زماندا، دهژيى و دهبى به مهئهمى رۇح و رهوان. سهلامهتى رۇح و رهوانيش، تهندروستى جهستهيى مسۆگهردهكات. وپراى ئهوهش سهبارته به پهيوهئدى تهندروستى و زمان، دهبى بلين: زۆرن ئهوه هاوالاتيانى كه به هوى ئهوه نهياتوانيوه له بوارى زمان و دهستهواژهى پزشكيهوه له پزشكى خۇيان تيبگهئ، به هوى بهكارهينانى دهرمانى ههلهوه نهخوشيههكهيان قوولتر بوونهتهوه. بيگومان ئهگهرد زمانى دايقى بكهويته ههموو بازنه كۆمهلايهتياهكان، ئهوه دهكهويته ناو بازنهى پزشكيشهوه و ئيدى بهجيهگى دهستهواژهى نامۆى دهرهكى، به بهكارهينانى دهستهواژهى خۇمالى، له ناوى نهخوشيههكان و دهرمانهكانهوه بگهرد، تا بگاته ئاكام و ناميره لابراتواريههكان، دهرههتى تيبگهيشتنى پزشك و نهخوش لهيهك زۆرتر دهبيت. ههروهها چارهسهرى خيراتر دهبيت. بى دوودلى ئاكامهكيشى به تهندروستى كۆمهلگا پهيوهنيدار و گهليك ههرهشه له سهر تهندروستى تاك و كۆمهلگا دادهنيت. ههروهها ئهوه بهرپوهبهريه ديموكراتيكهى كه پيشتر ئاماژهى پيكر و زمان وهكوو بناخهى دامهزراندنى پيناسه كرا، به ههئدى دياردهى دزيو، وهك ئيدز و مادهى هوشبهر و ئهوه نهخوشيهه بيولوزيانهى كه له ئاكامى كيشه كۆمهلايهتياهكان وهك، بهرههه مى مودرنيتهى - كاپيتاليزم، سهريان ههلهواوه ئيزن نادات، لهناو كۆمهلگادا بهرجهسته ببن و تهندروستى كۆمهلگا بجهنه مهترسيههوه.

هاوكات ئهگهرد زمانى دايقى نهتهوهيهك، بكهويته ناو ههموو بازنه كۆمهلايهتياهكان، سهراچاوى ئابوورى دهخولقى و زمان دهنوانيت ببيت به وزهى سهرهكى ژيربهناى ئابوورى گهلان. زمانيكيش، چهئنده بكهويته نيو دهستگا راگهياندى و پزشكى و ميكانيكى و به گشتى تهكنولوزيا، ناو هاوالاتيانيشدا پيشهى تكنوكراتيك پيشدهكهون و دهنوانيت له ريگهى تكنولوزياوه به شهرتيك، ئهخلاقى - ديموكراتيكى كۆمهلگا نهكهويته بهر ههرهشهوه پيشهسازى پيشبكهويت و كار و كسى هاوهلتيان دايبين ببيت. ههروهها زمانيك كه بكهويته ناو بازنهى پهروهرد، دهنوانيت ئابوورى گهليك له هاوالاتيان وهك، پرسنلى پهروهرد، بۆ ويئه ماموستا و بهرپوهبهرى ناوهئندهكانى پهروهرد و ئامادهكارانى بهرههه مى پهروهرد، دايبين بكات. هاوكات، زمانيك كه بكهويته ناو گوڤهپانى رۆژنامهوانى لهو رايهلهوه سهدان پيشه درووست دهين كه ئهوانيش به شياوژيك پيوستى ئابوورى توپژيك له كۆمهلگا وهك، توپژى رۆژنامهوان دايبين دهكهن. كۆنكرىت دهنوانين بلين ئهگهرد زمانى نهتهوهيهك، له گوڤهپانى ژياندا رووبهرووى قهدهخهى شوينيسيئانه نهبيتهوه، ههه دهنوانيت پيوستى ئابوورى گهليك توپژيتى ناو كۆمهلگا، وهك نووسهران، ويژهوانان، هونياران، موزيسيهنان،

پېشكەشكاران، دهنگبېژان و هونەرمەندانىتر چارهسەر بكات، ھەم ئەو كۆمەلگا دەبىت بە خاوەنى گەنجىنەيەك لە بەرھەمى وىژەيى و كلتوورى وەك، ھونراو، رۆمان، فىلم، موسىقا، شانۆ، چىرۆك و... ھتد. ئەو خالە گرینگەش دەبىت بە ھاندەرېك بۇ ئەوھى لايەنە رۆھى و چاندى و ئايديۇلۇۋى و ھزرىيەكانى كۆمەلگا گەشتر بىن و ھىواى ژيان رېژەكەى بەرزتر بېيتەوھ. كەواتە پاراستنى زمانى داىكى، ناتوانىت تەنيا وەك داواكارىيەكى نەتەوھەپرەستانە لىكبدرىتەوھ و پانتايى زمانى داىكى، زۆر بەربلاوتر لەو قسانەيە. لەراستىدا زمان ھاندەر و ھەولدەرى تاك و كۆمەلگايە بۇ گەيشتن بە بەھا مەعەنەوى و مادىيەكانى خۆى. وىپراى ئەوھش بە مەرجىك، پرنسىب و بىوھرەكانى كۆمەلگاي ئەخلاقى - سىياسى پامال نەكرىن و لەتمە بە چاندى ئەخلاقى كۆمەلگا نەدرىت، زمان نە تەنيا لە بوارى شوناسدا، دەتوانىت بېيت بە ھەويى تاك و كۆمەلگاي نازاد، بگرە دەتوانىت بېيت بە كانگاي پېشەسازى و پىداوويستىيە مادىيەكانى كۆمەلگا جىبەجى بكات. كۆمەلگا لەسەر پىي خۆى رابوھستىنى و موحتاجى لايەنى دەرەكى نەكات. ئەوھش بۇ خۆى چەمكى پاراستنى گەوھەرى كۆمەلگا پتەوتر دەكاتەوھ و لە بەرانبەر ھەموو ھىرەشەكان، خۆى دەپارىزىت. خۆشى و شادى و خوشگوزەرانى تىكرا ھەموو كۆمەلگا دەگرىتەوھ و ئىدى دياردەى كۆچبەرى بەلاوھ دەنرىت و ولاتپارىزى و نىشتمانپەرورەرى دەگاتە لووتكە و بىوھرەكانى نەتەوھى دىموكراتىك، پتەوتر دەبن.كانتىك كۆمەلگايەك گەيەشتە ئەو ئاستە، ئىدى پىكھاتەكانى نىو بازنەى نەتەوھى، بە ئەوپەرى رىژەوھ لە بەرانبەرى زمان و زاراوھ و كلتوورى ئەتنىكى يەكتر، پىكەوھ دەژىن. ھاوكات، نەتەوھى دىموكراتىك، لە گەل نەتەوھ جىرانەكانىش لەووپەرى ئاشتى و تەبايى دەژىن. كەواتە، خاوەندارى لە زمانى داىكى، خاوەندارى لە ژيانى نازادە.

شهید روناھی

روشنایی شرق

تارا برفین

رفیق روناھی دنیز سال ۱۹۸۰ در شهر وان (واقع در شمال کردستان) دیده به جهان گشود. قبل از اینکه به صفوف مبارزه‌ی آزادی‌خواهی خلق گردد ملحق شود همچون هر کُردی درداستمار و استعمار سرزمین مادری را با تمام وجود احساس نموده و از همان اوان کودکی و نوجوانی کین و نارضایتی ناشی از شرایط ناخوشایند زندگی تحت سلطه‌ی دولت‌های فرادست در او به‌وجود آمده بود. او در جستجوی رهیافتی برای چیره شدن بر این وضعیت اسفبار بود و در پی جوابی برای پاسخ به سؤال‌هایی که به ذهنش خطور می‌کردند. او دختر کوهستان‌ها بود و بسیار خوب می‌دانست چگونه بدون اینکه توسط نظام و ذهنیت سلطه‌گر بی‌اراده شود، به شکلی آزادانه و بدون محدودیت مرزهای جستجویش را به لایتناهی پیوند دهد. از همه‌ی سنگ و پرتگاه‌های منطق جنسیت‌گرایی گذار نمود و با نیل به افق اندیشه‌ای روشن، گام به گام به معنای حقیقت نزدیک‌تر شد.

هنگامی که پنجره‌ی جهان خانواده برایش تنگ و محدود گشت دروازه‌ی دل و افکارش را به سوی خلق گشود، بیشتر به این مهم پی‌برد که مشکلات وی شخصی نیستند، بلکه ریشه‌ای تاریخی دارند. لذا بایستی خود را برای جنگی دشوار آماده می‌کرد. جنگ و مبارزه در مقابل قساوت و سنگدلی عصری که پس‌مانده‌های درندگی نظام برده‌دار بود و امروز به شکلی دیگر ادامه داشت. مبارزه علیه ذهنیتی که نه تنها در خاک وطن مرزهای ساختگی می‌سازد بلکه، در میان روابط و زندگی مشترک خلق‌ها نیز میله‌های آهنی می‌کشد و برآنست که اتحاد و هم‌زیستی را ریشه‌کن کند.

رفیق روناھی، وقتی دنبال داروی التیام‌بخش زخم‌های خود می‌گشت، با زخمی بسیار تاریخی و عمیق روبرو شد. درک کرد که منشأ دردهایش نه شخصی بلکه اجتماعی است. برای اینکه به قطره‌ای از دریای مبارزه‌ی آزادی‌خواهانه تبدیل شود در فعالیت‌های سیاسی مشارکت به عمل آورد. بدین گونه هم توانست به نیروی خود پی‌برد و هم سیاست استعمار و غارت را نیز بیشتر و اشکافی نماید. ولی دلش برای کوه و گریلا می‌تپید، مکانی که طبیعت و انسان در ضرباهنگی هماهنگ به سر می‌برند؛ همدیگر را می‌شناسند و

هر یک با زبان و رنگ مختص به خود همچون بخشی از آرایش طبیعت و بدون اینکه نظم‌شان به هم بخورد، اتحادی گسست‌ناپذیر به وجود آورده‌اند.

رفیق روناهی، با مبارزه‌ی درونی‌اش برای اعتلای شخصیتی‌اش، با حسرت و اعتقادهايش که بر محبوبیتش می‌افزود، به روشنایی دست یافت. او خوب می‌دانست که سرنوشت زندگی خود را از دست سلطه‌گران ره‌انیده است. هرگز حاضر نبود برده‌ی آنان شود. او زیبایی و معنا را اساس زندگی خود قرار داده بود. پس از دستگیری رهبری، مصمم‌تر از پیش و با عزمی راسخ به راه خود، یعنی مبارزه‌ی مقدس در جهت دستیابی به آزادی راستین ادامه داد. دیگر هیچ مانعی نمی‌توانست شوق او برای نیل به هدفش نگاهد. خود را غرق اندیشه در جهت بر ساخت زندگی نوین، به دور از هرگونه تعلقات شخصی نمود. در جنگ بر علیه نفس خود پیروز شد و به صفوف مبارزه پیوست.

رفیق روناهی پس از آموزش مقدماتی، به صفوف نیروی دفاع از خلق ملحق شد. در مدت کوتاهی با همه‌ی رازها و درس‌های اولیه‌ی زندگی کوه آشنا شد. آموخت که چگونه در شب‌های تیره و تاریک، تپه‌های بلند را طی کند؛ زیر روشنایی مهتاب صدای ستاره‌های نادیده را بشنود؛ آموخت که آتش زندگی‌بخش گریلا را بیافروزد؛ در میان برف و سرما نگرهبانی دهد؛ زیر باران، راه‌های طولانی را پیماید؛ خلق را سازماندهی نماید؛ طرز حرکت دشمن را تعقیب کند و سیاست‌های دشمن را ناکارآمد کند؛ با اسلحه‌اش از خلقش در برابر هجوم‌های دشمن صیانت به عمل آورد. در کنار این امور مشاهده کرد که زندگی در این مکان دارای نظم و قانون خاصی است. زندگی با همه‌ی زیبایی و تنوع خود، از سختی و رنج نیز لبریز است و هنگامی که انسان با دیدگاهی فلسفی و ایدئولوژیک به آن بنگرد، مسیری سرشار از مفهوم و شناخت حقایق خواهد بود. لذا رفیق روناهی از آموختن و آموزش دادن دست برنمی‌داشت. در هر مکان و از هر کس چیزهایی می‌آموخت و بر تجربه‌های آنها می‌افزود. نامش را نیز به شکلی آگاهانه انتخاب کرده بود (روناهی در زبان کُردی به معنی روشنایی است). زندگی تاریک و ظلمانی، روشنایی می‌خواهد. او نیز پرتوی از این نور بود. روشنایی وطن و خلقش.

رفیق روناهی محبوب همه‌ی رفقاییش بود. با عملکردش که نمایان‌گر پابندی و پاسداشت ارزش‌های جنبش و خلق بود، با چشمانش که سرشار از روح مبارزه و عشق به خلق و سرزمینش بود به آسوه‌ای برای دیگر رفقا مبدل شده بود. آموزگاری خستگی‌ناپذیر و رفیقی راستین، مبارزی فعال و دلیر بود. هر مسئولیت و وظیفه‌ای را که سازمان پیش‌رویش قرار می‌داد، می‌پذیرفت و به بهترین نحو آن را انجام می‌داد. تلاش بی‌پایان و مستمری را برای شناخت ایدئولوژی آزادی‌زن (یگانه راه آزادی و رستگاری جامعه) انجام می‌داد.

وی در سال ۲۰۰۴ در آکادمی PAJK آموزش دید و پس از مشارکت در گردهمایی مجمع KJB (جامعه‌ی عالی زنان) با پیشنهاد خودش، در فعالیت بنیان‌سازی PAJK (حزب آزادی زنان کردستان) مشارکت فعالانه به عمل آورد و یکی از پیش‌قدمان آن بود. رفیق روناهی در دومین گنگره‌ی PJAK مشارکت کرد و توانست با تحقیق بیشتر در مورد چگونگی وضعیت شرق وطن و جامعه‌ی ما در این بخش از کردستان، برای فعالیتی صادقانه خود را آماده نماید. بر این اساس در پائیز سال ۲۰۰۵ به منطقه‌ی شرق کردستان رهسپار شد. اهل وان بود و به علت هم‌جواری شهر محل زادگاهش با شرق کردستان با فرهنگ و آداب و رسوم خلق‌مان در این منطقه ناآشنا نبود. چندی طول نکشید که از سوی هر کس شناخته شد و شیوه‌ی کار و فعالیتش بر سر زبان‌ها افتاد. بسیاری از جوانان گرد آزادی‌خواه را به صفوف مبارزه ملحق کرد و با ریشه‌یابی مشکلات جامعه گام‌های عملی برای گذار از آنها برداشت. به‌خصوص در مورد مسائل زنان با جدیت برخورد می‌نمود. جهت ارتقای سطح شناخت و آگاهی جامعه در راستای آشنایی با افکار و نظریات رهبری و جامعه‌ی عمل پوشانیدن به آنها، چون مبارزی راستین تلاش و کوشش می‌کرد.

رفیق روناهی پس از مدتی فعالیت در شرق کردستان، پائیز سال ۲۰۰۶ به قرارگاه PJAK برگشت و در فعالیت تدارکات کنفرانس برای تأسیس YJRK (اتحادیه‌ی زنان شرق کردستان) نقش حائز اهمیت ایفا نمود. بهار سال بعد نیز همراه با تعداد زیادی از رفقا با عزمی راسخ به سوی شرق کردستان به راه افتادند. رفیق روناهی در تاریخ مبارزه‌ی آزادی‌خواهی و صیانت از ارزش‌های انقلابی از سوی خلق‌مان، هم‌زمان ایران در با گسترش مبارزه‌ی آزادی‌خواهی و صیانت از ارزش‌های انقلابی از سوی خلق‌مان، هم‌زمان ایران در ادامه‌ی سیاست امحا و انکار خلق‌گرد، فشار و سرکوب خود را در حدی وحشیانه شدت بخشید.

طی تظاهرات خلق‌مان در سال ۲۰۰۶ جهت محکوم کردن دستگیری رهبری و برای محکوم نمودن قتل‌عام‌های سال‌های قبل در شهرهای متفاوت کردستان، نظام به شکلی بسیار غیر انسانی به مردم یورش بُرد. چندین مبارز به شهادت رسیدند و تعداد زیادی نیز زخمی شدند. نظام از پشتیبانی اهالی ماکو از جنبش آزادی‌خواهی ترس و رعب شدیدی به دل داشت. علی‌رغم اخذ تدابیر گسترده و اعمال فشارها، خلق‌مان نشان داد که از مبارزه‌ی آزادی‌خواهی دست برنخواهد داشت. در این راستا به نشستی اعتراضی برای محکوم نمودن توطئه‌ی بین‌المللی و تقبیح سیاست‌های قتل‌عام فیزیکی و فرهنگی نظام ایران دست زدند. ظهور چنین اراده‌ای، نظام دسپوتیک و دیکتاتور ایران که تحمل دیدن این تغییر و تحول را نداشت، خشمگین نمود. به سبب واهمه‌اش نسبت به بیداری خلق، به خیل مبارزین آزادی‌خواه و فعالین سیاسی که در محاصره بودند به طرزی وحشیانه حمله‌ور شد. به خیال واهی خویش بدین‌گونه می‌خواست مانع از مشارکت جوانان در صفوف مبارزه شود و امید و پای‌بندی خلق را در هم بشکند. در این راستا نیز همان

روش‌های قبلی یعنی قتل‌عام و اعدام را بر کردهای این بخش از وطن به اجرا در آورد. در این راستا و برای عمل به قرارداد نشست‌های مخفیانه‌ی خود با ترکیه در سال ۲۰۰۷ رفیق عگید را در زندان سلماس اعدام کرد. رفیق عگید برای دومین بار دستگیر شده بود و به‌علت سوختگی در کولاک و برف، هم‌چنین شکنجه‌های وحشیانه‌ای که در این شرایط علیه او اعمال شد پاهایش قطع شد. در این وضعیت دشوار شهید عگید به مقاومتی جاودانه دست زد. سپس وی را به جرم عضویت در جنبش آزادی‌خواهی خلق کرد، به سزای اعدام محکوم و این حکم غیرانسانی را اجرا کردند.

رفیق روناهی از سویی با هدف پوچ کردن سیاست‌های پلید نظام ایران و آگاه نمودن افکار عمومی جهان در مورد این برخورد غیرانسانی و از سوی دیگر جلب توجه دیگر بخش‌های کردستان به وضعیتی که خلق‌مان در شرق کردستان با آن دست و پنجه نرم می‌کند، عملیاتی فدائی انجام داد.

شهادت راه آزادی در راه رسیدن به اهداف‌شان از جان خود گذشتند اما تسلیم خواست‌های دشمنان‌شان نشدند و تا آخرین لحظه‌ی زندگی‌شان برای تحقق خواسته‌های به‌حق خلق‌شان مبارزه نمودند. نظام با زدن برچسب فعالیت علیه امنیت ملی و در راستای رسیدن به منافع ناروایش، آزادی‌خواهان بسیاری را اعدام نموده است. سلطه‌گران کشت و کشتار مبارزین راه آزادی را تحت شعار "دشمنی با نظام، دشمنی با خدا است" به‌راه می‌اندازند و رفیق عگید را نیز به این بهانه به شکلی غیر انسانی به دار آویختند. در حالی که تاریخ مبارزاتی خلق‌مان نشان می‌دهد که هرگز کشتن و قتل‌عام، نتوانسته است ندای آزادی‌خواهانه‌ی خلق‌مان را مسکوت نماید و عملیات رفیق روناهی دلیلی است بر صدق این ادعا. این عملیات نشانگر پایان نیافتن راه شهید عگید و دیگر شهدای راه آزادی می‌باشد.

رفیق روناهی با عملیات فدائی خود در شرق کردستان قندیل روشنایی را برافروخت. در چنین حالی است که مرگ، زندگی می‌آفریند؛ معنا و مفهوم می‌یابد؛ شهید روناهی در ۲۴ دسامبر سال ۲۰۰۷ با عملیات فدائی خود، نام و مبارزه‌ی آزادی‌خواهانه‌ی خود را جاودانه ساخت.

یاد و خاطره‌ی مبارزین راه آزادی همیشه طریق‌مان را روشنایی خواهد بخشید.

روان پاک‌شان شاد باد.

خلق در طلب تضمین حقوق خود می باشد.
ما در طلب ایجاد ملتی دموکراتیک هستیم.
خواسته ی کردها به منصفه ی ظهور رساندن پروژه ی ملت دموکراتیک است.
می خواهیم تمامی جوانب این پروژه را بنیاد نهیم.
مفهوم ملت دموکراتیک ما کاملاً منکی بر خلق است.
خودمدیریتی دموکراتیک نیز نمود سیاسی ملت دموکراتیک است.
عرصه های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، حقوقی و ابعاد مشابه
دیگر عرصه های خودمدیریتی دموکراتیک می باشند.